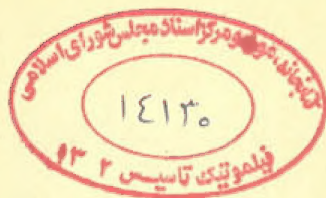



بازرسی شد

۳۶ - ۲۷



بازدید شد
۱۳۸۳

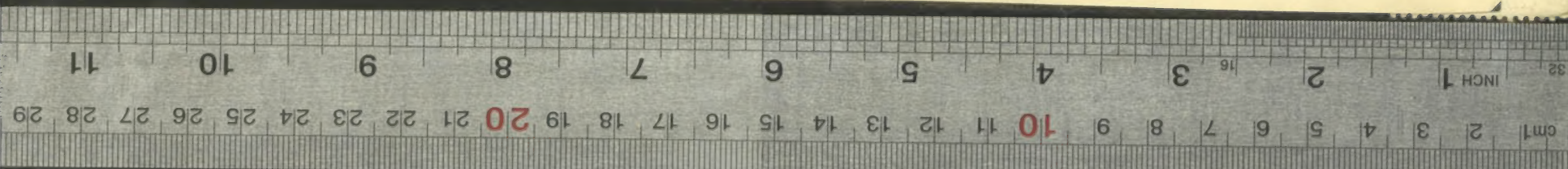
کتابخانه مجلس شورای ملی	
کتاب: <u>کتاب رقیان</u>	 شماره ثبت کتاب <u>۲۶۳۴۳</u> <u>۱۰۲۹۳</u>
مؤلف: <u>محمود حسن...</u>	
موضوع: <u>تاریخ و...</u>	
سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران	

تلفظ: فهرست شده
۸۷۷۲



در لب آب نشستن با درستان صحبت داشتن روی مضرب کردن
 و سر تراشیدن و ناخن چیدن و ناز با حاجت گذاردن و ربا
 آنکه پیری آورد و حکا گفته اند که ده چند است که زود در پیری اثر کند حاجت
 بسیار کردن بسیار آب شستن به شب آب خوردن در بر
 توقف کردن در مشورتا سخن گفتن در دعوت خود و غیره که اینها بر فواید
 بسیار آب خوردن غم بسیار خوردن و زیاده یا کم کردن
 که ده چیز است که غیر فواید اول حد و بسیار کردن و بسیار کردن
 فرمان مادر و پدر کردن و ناز و شب گذاردن و استغفار کردن و شستن
 و ناز با حاجت گذاردن و قرآن بسیار خواندن معنی آن نیست
 یا خدای تعالی داریم کردن صلوات بر رسول فرستادن و در آنچه
 آورد و حکا گفته اند که غم زنده چیز است که اول بسیار شود و پشیدن
 میان زنان و کو مقندان گذشتن و کاسن بخندان بریدن بر شستن
 در نشستن بر پوست پیر و سیاه و تخم مرغ گذشتن بدست چسبیدن
 بدست رست استیجی کردن بدین و آتین روی پاک کردن

۲۴۳۵



ط در کورستان خندیدن ی با دگر بازی کردن فصل ششم در انکه جا
حشمت بخیر آید علی گفته اند که ده چیز است که موجب تریاید حشمت و شرف است
اول طاعت و عبادت بسیار برب تواضع و تخلق بشمار چ و وفا و کرم به
قرار در بیدار بولون در سحر چ و سخاوت و ایما با پشتی و الا بکار و
جد و جهد در همه کار و عزت نمودن صحبت ابرار چ و خیر بولون از دیدن
اشرار چ و استغفار بسیار کردن ی کجا و پشتمن بر سر او فصل هفتم در باب انکه
روشنای چشم را زیاده کند حکما گفته اند ده چیز روشنای چشم را میفراید
در مصحف نکریتین ب روی علی دیدن چ روی مادر و پدر دیدن و
دوستان را مشاهده کردن و در آسمان نگاه کردن و در بنر و آب روان
دیدن و مباشرت کم کردن چ و در جو ابر نکریتین ط روی باب شوشین
ی استنشاق هوای صاف کردن فصل هشتم در باب قوت و حجت
بدن حکما گفته اند که ده چیز منقض را بصره البدن دارد اول کم خوردن ب
کم گفتن چ مباشرت با عدال کردن و بوی خوش بکار بردن و حاتم
رنگین هر دو روز یکبار و استنشاق هوای بار و کردن و شمشاد و غیره

شب بیدار بودن چ پیوسته با خود بودن ط زر طلا با خود داشتن فصل نهم
باب انکه فراوانی آورد حکما گفته اند که سی چیز است که موجب نیل میشود
مزارع کردن ب بسیار خندیدن چ بکربانه توان خواندن و بنا محرم نکریتین و باران
مستی صاف مباشرت کردن و ده جام آزار از خود باز کردن و ترشی بسیار خوردن
چ و میان شتران گذشتن ط بر سر ترش نشستن ی و در زیر درخت میوه دار
بول کردن یا از فراوان بستان بستن نفوذ بالله یب موی بش نه مردمان شایسته
یچ از دیکه طعم خوردن ی و در هیچ چیز انداختن ی به حامت بر قفا کردن ی و
بنیم خورده موش خوردن ی و سبب ترش خوردن چ کشتن تر خوردن ی و در آب
اینکه بول کردن ک رجاست طعم خوردن ک با از خود بیازی را بکار کردن
کب خسته کورستان خواندن ک طعم بی نام خدای تعالی خوردن ک میان زن
گذشتن ک و در مصلوب نکریتین ک و در حیات نام خدای تعالی بردن ک و ای
بقبول بول کردن ک و باران از چری خوردن ک و در کورستان خشن لب بسیار خوردن
لا آب بسیار خوردن فصل دهم در باب انکه در پیش آورد حکما گفته اند که سی چیز
در پیش آورد اول مادر و پدر را نام خواندن ب برهنه بول کردن چ و نون خوردن

خوار داشتن **د** به شب از خانه بیرون رفتن **پ** است سیر و باز سوختن و
 در پیش برک تراز خود راه رفتن **ز** بجا و دیوار خال کردن **ج** است بسوسن
ط زلف سر اند سجد به پیش **ی** در جایی بول و ضوضای **یا** دیک و کاسه شست
 نهان **سب** آب در خانه سر کشیدن **ج** سوختن بسیار خوردن **ی** خواندن عینک
 پاک ناکردن **ی** نهان از که ایان خریدن **ی** بر مردن لعنت کردن **ی** دروغ
 گفتن **ج** جامه و بر دوش **ی** چراغ بدم گفتن **ک** بر ستارگ را به اندام کشیدن
ک نان در کف دست خوردن **ک** در بر آب و نان انداختن **ج** است بول کردن **که**
 به دندان ناخن بریدن **که** در نماز کمالی کردن **ک** بیک بازار رفتن **ک** بیک از
 باز آمدن **ک** ستار با شلوار و زیر سر نهان **ک** نشسته دستار بچیدن **ل**
 استار شلوار پوشیدن **ه** هلاکشد اندک ده چهر است که عمر را دراز کند و زوری
 فراخ گرداند و فرید جا و رفعت **ی** اول تعظیم امر خدای تعالی کردن **ب** شب
 زنده داشتن **ج** سرکه به تلاوت متول **ی** قرآن بیا رخواندن **ج** مجالس
 علمای رفیق **و** دوستان صحبت داشتن **ز** پیوسته با وضو بودن **ج** جا و جایی
 پاک و غذای لطیف **ب** کار داشتن **ط** تواضع و خوش خلقی **ی** شفقت خلق

خداوند

خدا نمودن و پیوسته با وضو بودن توفیق یافتن **و**
 در اجناس **که** لقاح حکیم مرید خود را وصیت کرد بدین حکایت که هر که یا دیگر و بدین
 که رکنه خود مندوز برک کرد و در آفت و بی خفا امن باشد هر چه مردم نیکند
 کرد و که ای پسر خدای عزوجل شناس و هر چه کوی از بند و بخت بدگان
 سخن باندازه خویش بگوی قدر مردم به آن حق هر کس شناس راز خویش نگاهد
 مردمان را به وقت خشم بهایزهای دوست را بسو و زیان نهان کن **پ**
 زیرک و دانا خستیا کنیز از مردم نادان و ابله در پیش از فسادان پیوسته و
 جوهری پیش کن در خدمت میهمان قیصر کن در خانه که در آشی چشم دربان
 کن و در بار با جاعت یا بر باش جامه دین پاک دار فرزند را علم و ادب و سر نهادن
 و سواری پیاموز دین را از برای انجمن و مردم را از برای این جهان نگاه
 کفش و موزه که پوششی تخت پای رتبه پوشش وقت بیرون کردن با چوب
 بیرون کن با هر کس که را به ازده طاعت او کن و شب چون سخن گوید آتش
 و نرم کوی و در نزد چون سخن گوید اول بهر سو بنگاه کن کم گفتن و کم خوردن عیادت
 کن هر چه خود را از بسوی مردم از پیشگاه بر پیش آموخته نهادی کن

بازمان و کودگان رازمکوی بر چهره کسان دل منه از بی صلاان و فحوی
 مانند شیشه در کارگاه را مشوما کرده کرده همان کار امروز بفرست
 از ناکس بخل امید بهی بدان با بزرگ تر از خود مزاج کن با بزرگان سخن
 در رازمکوی عوام را بخود گسیخته کنج حاجتمند انرا نویسد بکن در خانه مردمان
 که خدایا مکن کس را در خانه خود که خدایا از جنگ گذشت یاد کن چهره کسان
 چهره کسان میان هر چه کاری تدبیر کن زن و شوهر میان کنی مکن با خویش بد
 و دشمن منما خویشا و ندی از خویشان بهر یک دیدن بر چیزی فریفته مکن بقتل
 زنان کار کن بر دوستی زن اعمال مکن نا شمرده بجای بر کار با بصیرت و تدبیر
 تا تو از جنگ مکن قوت از دای میباش مان خویش بر سفره مردمان مخور در کار
 شتاب مکن تن خود را از برای دنیا در رنج منه هر که خود را نشناسد از او امید
 بهی مدار و زخم سخن مگوی بوقت فتنه بر آمدن محبت پیش مردمان بزرگ آب
 بینی بر سر استین پاک مکن جای نشستن خود را با سنگ گاه سخن گفتن خود را گوشه
 شب بر نه بر خیز پیش تو مان بزرگ خود را مخور پیش از بزرگ تران و پیران
 راه مرد و دیوان سخن مردم در چپ و راست مسکن تا تو از بر ستور بر نه نشین

در پیش مردمان بخشش مگر به نازاک مفرمای با مست و دیوانه سخن مگوی آن
 چنان نای که پیشی با مردم بیک رفارغ بر سر محبت نشین روی در روی کسی مسمای
 از بهر سود و زیان عالم آبروی خود بفرست و بکن به پیش خدمت مردمان بخویش مگیر
 نشت و جنگ بر کن و باش شیب به شلوار خبهر کنی کار و دشمن و درم به شلوار
 رهست رو به چند دور تر باشد از قرب سلاطین حذر کن هر که ترا کفر باید بر روی
 ناز مکن جای که بخوای پیش کاری که بخوای کردن مگوی چون وعده کنی زفو
 و فاکن و سبکس را نرسد تا این پیشی

والله اعلم بالصواب

۲۲۲

علم قیامه گوید

بسم الله الرحمن الرحیم
 است کلید در کج عظیم
 این مختصر است در بیان علم قیامه و حلیه و طر صورت انسان و شکل و شمایل اعضا
 که هر عضوی دلیل بر صفت است سبب بزرگ دلیل همت عیالیت سر خود دلیل
 پا خرد است موی درشت دلیل نبی است موی نرم دلیل دین و نرسندگی است

اعتدال موی دلیل اعتدال است در صفات بسیاری موی بر سر دل گشت
بسیاری موی بر پشت دلیل شهوت است بسیاری موی بر شانه و گردن دلیل
برنجعت و صاف است بسیاری موی بر شکم و سینه نشان جنس است موی
دلیل لطافت و کبر است رنگ سرخ آتش دلیل بسیاری خون و شایستگی
در زود خونی و دیوانگی است رنگ زرد بی عقلی است جثه باطن است رنگ سرخ
دلیل اعتدال است در غلاف حمیده رنگ سرخ چاق دلیل جثه رنگ بنفشه مایل
یا زرد بسیاری مایل دلیل خلق بدست رنگ آسم دلیل فطانت است پیشانی فرخ که
بر و عروق و عیان نباشد دلیل غفلت و ناسازگاری است پیشانی گند دلیل
خست و نادانیت پیشانی بزرگ دلیل که ابله است پیشانی متوسط دلیل عهده
در لغت و موهبت با مردمان چپ در میان دو ابرو و پیشانی از جانب بزرگ
بینی دلیل غنا که غصبت چپ پیشانی از جانب صدم صدم دلیل نیرنگ
غصون بسیار بر پیشانی دلیل لاف زدن است ابروی بسیار موی دلیل اندوه
ابروی دراز کشیده تا صدم دلیل بکبر و لاف زدن است ابروی پرشده دلیل شتاب
ابروی کشاده دلیل بهجت است باریکی ابرو که از جانب چپ است دلیل خشم و
فتنه انگیزیت

فتنه انگیزیت سر ابرو که از جانب چپ است و از جانب صدم صدم باشد دلیل
ابهی و بکبر و لاف زدن است ابروی باریک دلیل بهجت و شادمانیت ابروی
متوسط در سطحی و باریکی و درازی و کوتاهی دلیل اعتدال است در قبض و بسط و
چشم بزرگ و سیاه دلیل که مایل است چشم خورد دلیل سبک است چشم متوسط دلیل
وقار و سبک روحیت چشم فرو رفته و غمزه دلیل مکر و حیانت است چشم پرشده
بمنه از روی دلیل پیشانی و نادانیت و جثه چشم زدن بسیار بزرگی دلیل مکر چشم
زدن و بر دلیل کم فنی و ابله است چشم زدن معتدل در حرکت و بطی دلیل غم
و عقل است چشم بسیار سیاه دلیل سودا چشم ازرق دلیل پیشانی چشمتی
از غایت ازرق بیفیدی مایل باشد دلیل ترس و جبن است چشم سیاه غیر منظر
دلیل عقل است چشمتی که در کمر بین شمال لطف کند و در بشو و منجمده و فرخ ظاهر
بود دلیل درازی غیر که چشم بیکه کوچک و درازان و کبود باشد دلیل پیشانی
مکر و حیل و شهوت پرستیت چشم سرخ مانند آتش دلیل شر انگیزیت و
ویری چشم کبود مایل بزرگی دلیل خصمتی بدست قیظهای بسیار
در حلاله حدقه دلیل شرم اگر چه با وجود نقطه چشم کبود باشد بسیار شرمناک

چشمیکه حرقه وی مانند طوق باشد دلیل جن و شر انکس است چشمیکه حرقه
وی زرد باشد دلیل قیاز و خونریزیست چشم سرخ و غلیظ کردن پنبه
مانند چشم کا و دلیل نادانیت و زنا و منی غفلت است چشم شعله آهنگ
چشمهاست چشم بزم مانند فروزه کبود مایل بزرودی دلیل اوصاف چشم
اگر با وجود بزرگی کبودی نقطه های سرخ با سفید دارد و دلیل فتنه انکس است آواز
سطر بلند و دلیل نجاعت است آواز باریک و نرم و دلیل اخلاق حمیده است آواز غم
و دلیل بکس است بزرودی سخن گفتن دلیل تیر فم و شتاب زدگیست و غلبه غضب
نفس دراز و دلیل همت بلند است نفس کوتاه و دلیل ضعف باطن است آواز
دلیل برخوردن است آواز خوش و دلیل قوت عقل است گوش نرم و دلیل قوت
فهم و لطافت طبع است گوش سخت و دلیل قوت تن و غلبه طبع و ضعف
بسیاری خنده و دلیل مخالفت است و رخصی نماندن بکارهای مردم خنده بلند
و دلیل بی شرمی و سخاوت است تبسم و دلیل جاست خنکی و بر سر سخن
گفتن و حرکات و بر بر کردن و دلیل فهم کد است عینت و سخن و بازی و حرکت
و دلیل فهم و سبکی است گردان کوتاه و دلیل مکر و حقاقت است گردان دراز باریک

دلیل جن و حقاقت است و زنا و زدن کردن سطر و دلیل حقاقت غضب است شکم
کوچک و دلیل فهم و عفت شکم بزرگ و دلیل کثرت مکاح و پهلوی با و دلیل
و دلیل ضعف است پشت پهن و دلیل قوت تن و کثرت و غضب است پشت چیده و دلیل
خلق بد است پشت سست و دلیل خلق نیکوست کف چیده و دلیل فکر و لطافت
کف باریک و دلیل قوت عفت کف پهن و دلیل حقاقت است کف معتدل و دلیل
عقل نیکوست درازی ساق است و دلیل عطا و کثرت و جاست ساق
پای کوتاه و دلیل شر و کثرتی و جن است ساق پای معتدل در درازی و کوتاه و دلیل
سخاوت و سخاوت است انگشت دراز و دلیل فهم تیر است انگشت کوتاه و دلیل
کند است کف انگشتان نرم و دلیل عقل است نهن عید بغایت مبارک
پسندیده است ناخنیای محبوب پسندیده نیست باید که حسب فیاض و ذرات
جنایط بیخ و در شخص کیفیت هر عضوی بر خود واجب دارند تا مغلط واقع نشود
که یک عضو دلیل حقاقت بود یا و عضو یا پشتر و دلیل عقل لاجزایان حکم کنند
عقل از بهر آنکه یک دلیل عقل با یک دلیل حقاقت قضاوت نمود یک دلیل عقل معیار
باقی مانند بموجب آن احکامات بدیهی السیئات خاصیت خود پند

در مذهب رجب عقل میشود باقی اوله صور و اشکال را بر این قیاس نمایند
حضرت ولایت مآب قطب الاقطاب امیر سید علی هدایت قدس سره
در کتاب ذخیره آورده است که اگر شخصی کبود چشم و سرخ موی و باریک
زنج باشد و بر سر موی بسیار دارد و چنانکه از ما رافعی حذر کند از آن شخص
باید کرد

در مذهب رجب عقل میشود باقی اوله صور و اشکال را بر این قیاس نمایند
حضرت ولایت مآب قطب الاقطاب امیر سید علی هدایت قدس سره
در کتاب ذخیره آورده است که اگر شخصی کبود چشم و سرخ موی و باریک
زنج باشد و بر سر موی بسیار دارد و چنانکه از ما رافعی حذر کند از آن شخص
باید کرد

بسم الله الرحمن الرحيم

تجوید قرائت کلام محمد و بنی

بدانکه هر که تنوین و نون ساکن به لام و راء رسد ادغام بلا غنة باشد مثال
چنانکه خیر اَهم و عَفو رَحم و مِن لَدُنْهِ و مِن رَحم و اِشاک اَین
و هر که تنوین و نون ساکن بچهار حرف رسد ادغام مع الغنة باشد
و آن میم است و نون و یا ثاب بهم چنانکه مِن مَال و رَحْمَةً مِنّا مَال
نون چنانکه مِن قُوَّةِ عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ و ثاب و اد چنانکه مِن اِلَیْهِ
جُوعٌ و جُوعٌ و ثاب یا چنانکه مِن یَشاء و جُوعٌ یُؤَسِّرُ و اَیَّةٌ
یُخْرِصُونَ و اِشاک اَین و هین تنوین و نون ساکن بر شش حرف رسد
و اظهار باید نمود و حروف حقی گویند و آن شش حرف است
ه ه ح ح غ غ ثاب نزد خو من ا من و عذاب اَیم ثاب با فون
هاجر و قریبا هذی و ثاب ع فون من عذاب عظیم و ثاب
خو من حفظ و شکور رحیم و ثاب فین خو من غل و حلیم عفو من
و اِشاک اَین و هر که بین تنوین و نون ساکن به پانزده حرف رسد خفا

باید نمود

باید نمود و پانزده حروف خفا این است **ت ث ش ج د ذ ز س ص ض**

ط ظ ف ق ک ثاب تا کو من ثاب ثاب تا چنانکه من ثاب

ح چنانکه من جبال ثاب و چنانکه من دونه ثاب و خو من ذکر ثاب

خو من وینة ثاب س خو من سبیل ثاب ش خو من شو ثاب ص

مِن صَلَواتِ ثاب ص خو من خل ثاب ل خو من طرف ثاب ط خو

مِن ظلم ثاب ف خو من فرعون ثاب ن چنانکه من قرآن ثاب ک

خو من کتاب و اِشاک اَین و هر که تنوین و نون ساکن به پانزده حرف رسد

چنانکه یسیر ل و خیر بصیر و اِشاک اَین و قلبت ان برای او قلبت

و میم تلفظ می نزد با خفی بخوانند از برای آنکه میم هو می نون است و غنة

و ثاب ک با ست در مخرج بدانکه ادغام بلا غنة را خاص تشدید می باید غنة

و تشدید نیاید و ادغام مع الغنة را تشدید و تشدید هر دو بیاید و خفا قبل غنة بیاید

و تشدید بیاید و تشدید قبل است که از صوت حقی بیرون می آید از خیشوم و کدک

مطلق نیز معنی دارد از روی لغت و از روی اصطلاح و از روی لغت فی هر است

روی اصطلاح المطلق ما یخس لا یبلا و بما بعد یعنی مطلق آن است که

ابتداء بمالودیک و کسب و کذلک مد و معنی دارد از روی لغت و از روی اصطلاح
 المَدُّ اثبات حرف في الملة سواء كان موجبا او لا يعني مدتها
 کردن حرف وقت است در کلمه که در آن کلمه موجب مد باشد یا نباشد
 اکنون بدانکه **اولی** حرف مدند بشرط که آن الف ساکن باشد و ما قبل
 مفتوح مثلاً نحو جاء و شاء و ما ساکن باشد ما قبل و مضموم مثلاً
 جاء و لفت و ما ی ساکن باشد ما قبل مکسور مثلاً نحو جئ و سئ و فی
 الفتح و انشایان اکنون بدانکه مد اقسام دارد چون جمع آری بر دو قسم
 مد متصل است و مد منفصل و مد متصل سؤال میکنند که چرا منقطع بر این
 جواب بگویم که حالی نیست که به پیغم که حرف مد در یک کلمه واقع میشود
 اگر چنانچه در یک کلمه واقع شود متصل است مثلاً جاء و شاء
 و اولئك و اگر چنانچه در کلماتی واقع شده باشد مد منفصل است مثلاً جاء
 بما انزل و قالوا امنا و فی انفسهم و مثل اینان بدانکه فرق میان
 مد متصل و متصل آن است که مد متصل را در حالت وقف وصل است و مد منفصل
 را در حالت وصل است و در حالت وقف مد نیست اکنون بدانکه حرکت نیز
 منزه

معنی دارد از روی لغت و از روی اصطلاح حرکت هر صوت یا لفظی
 یعنی هر کس صوت است که تلفظ کرده میشود و از اجزای وائما سیمی المدة
 حركة لانها تحتاج الى التحريك السفين وائما سیمی القرآن
 قرأنا لا لانه يفرق بين الحق والباطل القرآن هو كلام الله
 فيزل غيره مخلوق من قال مخلوق فهو كافر بالله العظيم
 التسلسل بضم لا سحر مالا نهاية له في الذهن يعني
 تسلسل و در قرآن امور است که او را در ذهن نهایت نباشد و الله اعلم بالصواب
 والسلام على من النج الهدى
 تمت التمجيد بكون الله المجيد

بسم الله الرحمن الرحيم
 به آنکه مثلاً مد معنی دارد از روی لغت و از روی اصطلاح از روی لغت معنی مانند است
 و از روی اصطلاح المدا هو طريق يعبر به اتباع الامر في الاحكام سؤال میکنند
 که از کدام طریقه بر چند قسم است جواب گوئیم که بر دو قسم است متفق علیه است
 و مختلف فیة سؤال میکنند که متفق علیه کدام است و مختلف فیة کدام است جواب

جواب گویم که بواسطه آنکه مفهوم ادنی مبالغه عمدیت مفهوم ادنی
مع افخته وجود نیست پس عدم سابق است بر وجود بد آنکه ادنی مخیر
دارد از روی لغت و در روی اصطلاح از روی لغت احوال شی
در شی کقولك او غت الثیاب فی الوعاء ای ادخلتها فی
و در روی اصطلاح الا دغام ان تسكن الاول وتخرج فی الثانی
یعنی ادنی نیست که ساکن کنی اولی را و درین درج و الله اعلم بالصواب

عبد المظفر الاحمد

هذا رسالة الجاه بسم الله الرحمن الرحيم **اقدم سيد علي الطباطبائي** و انعم
شکر مجدد و ثانی مجدد و مرقد ائمه اسز که بنی نوع انسان را بحسن صور
از عدم بوجود آورده قنبا ملک الله احسن الخالقین و بعد صلوة و سلام
و در حق ما سجد بر سر و اهل زمان و متر بتر بجان سید الانبیا و خواج
گویند فخر العالمین محمد مصطفی و بر آل و اولاد او باد و رحمة الله علی من اتبع الهدی
کتاب مناسب ائمه طاهرين علیه السلام میباشد و هر که تابع و پیروان ایشان
باشد بلا شک و شبهه از جمله ناجی و رستگار خواهد شد چون این عاصی

چنین عمر خود را با طاعت شیطان در درج خانه حکم ظلم و عدوان فرستاد
به برکت ولولای ائمه اطهار صلوات الله علیهم بجات یافته خود را به جنبه بر
جنبه استمداد و خصال عیال صلوات الله علیهم کشیده جایت خستیا نمود
مقام این برآمده که خود را در ملک متابین بنهادن در آورد و چون عمر بطالت گذشت
بود از امور و جبات خود اطلاعی نداشت بحدت جناب مقدس تعالی فضايل

علی القضاة محمد العبد و التواضع لعلامة العلماء مولانا المظفر حسین عظیم
الاجل الاکرم اقا سید علی آقبا طایفه دام ظل و زید عمره عرض حال نمود

که سوائی رساله که از روی شرح مختصر نافع تصنیف خود به فارسی کرده اند چند
سایل شود چون اندک کرد انهم و من تلامذه ارشد اکرم آن جناب محمد
ابن اسماعیل مشهور به شیخ ابو علی عرب به فارسی در آورده و بعضی عبارات مختلفه
عرب و لغات مشکوکی بجا برده و شرح و بطی از وجبات و مستحبات و طریقه
مراعاتی حل بیان فرموده که اکثر عوام از فهمیدن آن عاجز بودند بناء علی کتب
سرا با تقصیر محمد حسین طهرانی را بنی طهر سید که بعضی از وجبات از آنکه بر کاتبین
و دانشمندان آن درج است به فارسی که اصطلاح عوام است انتخاب نماید که عوام

۱۱ از آن منع کردند و این خاص را بهای خیر یا دوزخ مانند که بک از برکت عاقلان
 باعث نجات کرد و این را مستحق بر سر آفتاب نمود و بعد بنظر نفس منظر آن
 جناب رنیده و آن شمل است بر چند باب **باب اول** در احکام آبها
 و در آن چند فصل است **فصل اول** در بیان آب مطلق است یعنی آب که خیمه آن از
 لفظ آب محتاج به چیزی نباشد مثل آب من و آب چاه و مانند آن و اینها به نفس
 ظاهرند و مظهر خود را ندارند و این آبها نجس میشوند به چند کثرت جاری یا غیر
 باشند به غلبه کردن عین نجاست یکی از سه صفت آنها که رنگ و بو و طعم باشد
 و الا طاهرند و اما آب جاری بملات نجاست نجس نمیشود و اما آنکه یکی از
 اوصاف مذکوره او تغییر نماید به چند که اگر باشد نابراقوی و اما آب
 کثیر مراد از آن آبی است که یک گرا باشد یا بیشتر پس نجس نمیشود نیز
 بخروج ملاقات نجاست به چند ایستاده باشد و هر چند آب ظروف و حوضها
 باشند مگر تغییر یافتن یکی از آن سه صفت مذکوره و حکم آب حوضها یکی
 حاکم حکم است هرگاه در وقت ملاقات نجاست به آن متصل باشد و هر
 گاه هم گریزند و آب باران در حین باریدن حکم آب جاری دارد و اما آب
 بقل

قلیل یعنی که اگر یکسری می شود و ملاقات نجاست به چند نجاست باشد که حکم
 در آن آنکه بسبب کمی آن و هر چند آن نجس خون باشد یا آب که بان نجس نشسته
 و اگر را آنچه همین نوع اند نظری است که هر یک از طول و عرض آن سه وجهی
 باشد و اما آب چاه و پیر و ملاقات نجاست نجس نمیشود مگر آنکه یکی از رنگ
 و طعم آن بسبب نجاست متغیر شود در بر صورت باید تعقد بکشند که آن تغییر طعم
 نابراقوی و احوط است که تغییر بکشند تا آنکه آب چاه را تمام بکشند و اگر
 تمام کشیدن ممکن نباشد باید چهار نفوس دیگر تمام که از طلع صبح صادق تا غروب
 باشد بنوبت بکشند یا بطریق که دوم در آب بکشند و چون خسته شوند دوم و دیگر
 آب کشند و هرگاه تغییر خود بخود بر طرف شده است اقرب است که طاهر
 نشده است **فصل دوم** در بیان آب مضاف است و آن بخلاف آب
 مطلق است مانند کلاب و عرف و کاسینی و غیره و اینها بخلاف ملاقات نجاست
 نجس نمیشود و هر چند کثیر بوده باشند و آب مضاف طاهر است لیکن در غایت
 وحدت نمیکند مطلقا اگر چه در حال ضرورت باشد و هرگاه قدری از آنرا
 داخل آب مطلق نمایند بخوبی که باز آنرا آب گویند طاهر و مطهر است هر چند

۱۲
 تغیر و در رنگ یا بوی یا طعم از ادا آید که رفع حدث صغری از آن نموده باشند پس با
 و مثل آب مطلق است و حدث صغری از هر جهات و ضو را میگوید و اما آبی
 که رفع حدث اگر که غسل جنابت باشد بآن نمایند هرگاه خالی از نجاست باشد
 پاکست و پاک کننده از جنس است یعنی از آنکه نجاست میکند و دفع حدث
 قیما به معنی غسل وضو نمیتوان خفت و آب غسل حیض نفاس و مستحاضه نیز همین
 صورت دارد بنا بر احوط و اظهر است که دفع حدث نیز میکند و اما قطره
 که از آن چکد در آبی که غسل بآن میشود مانع رفع حدث بآن نمیشود و اما آبی
 که رفع حدث یعنی از آنکه نجاست بآن نموده باشند نجاست هر چند تغیر یافته باشد
 و حکم آن آب نجس است و است بشیر از شستن نجس واجب است و در
 رسیدن آن آب نجس بجان دیگر همان طریق است مگر آب استنجاء که
 شستن نجس ببول و غایط با آن پاکست و از آنکه نجاست میکند لیکن غسل
 وضو بآن نمیتوان خفت بشرط آنکه ندانند که آن تغیر یافته است یا یکی از سه
 صفت و نرسیدن آن آب به نجاست دیگر از طریق با نجاست که در غیر موضع متنا
 بیرون آمده باشد و نرسیدن دست بموضع نجاست پیش از رسیدن آب بآن
 موضع

موضع بول و غایط شرط است بنا بر احوط و این در صورتی است که از موضع
 بول و غایط سوای بول و غایط چیزی دیگر نیاید و اما نجاست مثل خون و بی غیر
 و جایز نیست غسل نخون از غایط حمام مگر منکره یقین داند که خالی از نجاست است
 و اما آب سرد یعنی آب قیسی که جسم حیوان رسیده باشد بر مجموع پاکست
 سوای آب سوز سرکه و زوگ و کافور و هرگاه دو آب باشند یکی پاک
 و دیگری نجس به شستن نمیشوند و واجب است اجتناب یعنی دوری نمودن از هر
 دو یقین آن آبها بجهت شستن بهتر است و اما آبی که شسته بعضی نجس پس دوری
 نمودن از آن آب واجب است اما شسته بعضی پس تنها بآن
 و واجب نیست بلکه طهارت از هر دو واجب است و هرگاه یکی از آنها بریزد با شستن
 با شستن طهارت و شستن و هرگاه طریقی یقینا طهارت یا یقینا بجلال مشتمل نجس
 از دو ظرف شسته نجس پس شستن با شسته بعضی دوری نمودن از آنها واجب است
 و هر آبی که حکم نجاست آن شده باشد شستن جایز نیست طهارت بآن
 مطلقا در حال ختمی رونه در حال وضو و خوردن آن در حال وضو جایز
 است
باب دوم در واجبات وضو است و آن چند فصل است **فصل اول** در بول

۱۲ چیزیست که بر سبب یا از آنها وضو واجب شود آن هشت چیز است **اول**
دوم بیرون آمدن بول و غایط و باد است از موضع طبیعی منی **چهارم**
خوابی که قلب شود بر کوشش چشم بکشد نشود و نه بیند و در کور و گرومانند
آن غایب شدن تقدیری کافیت **پنجم** بهوشی است **ششم** دیوانگی است
هفتم مستی که باعث بر طرف شدن عقل باشد **هشتم** استغفار قید است **نهم**
در آداب خلوت است و در آن چند چیز است **اول** در جاست پوشیدن عورتین
از ناحیه **دوم** حرمت در حال بول و غایط کردن نیست یا رو بقبول
بنام بدن **سوم** شستن مخرج بول بآب و هیچ بغیر آب مطلقا و یکدوشستن **چهارم**
و واجب شستن موضع غایط نیز بآب هرگاه نجاست آلود شود در طرف موضع
و شستن را حدی نیست بکدام آن پاک شدن است بنوعیکه ذره زهرین
نجاست بایز نماند و هرگاه نجاست غایط از موضع خود کنده شده باشد باطن
آن نرسیده باشد بسنگ و آب هر کدام خواهد طهارت بکشد و می تواند
و از سه سنگ کلمه کافی نیست هر چند بکلمه از سنگ پاک شود و واجب است
بالیدن هر یک از آن سه سنگ بنامی موضع و جایز است عرض سنگ بالیدن
کلوه

کلمه و کند یا بر چهره ای دیگر پاک و هرگاه به سنگ نجاست بر طرف نشود
و جب است زیاد کردن تا نجاست بر طرف شود و جایز نیست بالیدن چرخ
و چرخهای حرمت در مثل حق قرآن و کافیه که اسم حق تعالی و غیره **نهم**
در آن باشد و استخوان و سگین خود اناست چرخش و سنگ نجاست آلوده چند
بعضی از آن پاک باشد و بسنگ سه کوشه اکتفا نمودن جایز نیست و هرگاه
از هر یک اینها طهارت غایط را پاک نشده و بشوید را بعضی واجب است
مصلح **سوم** در کیفیت وضو است و در آن هفت چیز است **اول** نیت
و واجب است مقارنه آن نیز به شستن اول جزوی از رو که آن جزو بالاست
و بر حال نیت باز بودن تا آخر وضو و بهتر است که بگوید وضو بسیارم از برای
ساج بودن نماز و رفع حدث واجب تر بآلای الله **دوم** شستن رو است و حد
آن از رسته نگاه موی سر است تا وقتی که چانه باشد طولا و آنچه بر آن بکشد
شست و نکشت میان عرفا و واجب نیست آب زیر موی پیشانی داخل شود
بجسته شستن رو تا طایه را بپوشد و بهتر است از بالای و ته بپاشد
و جب است **سوم** دستها شستن است در اثنای نماز شستن و بهتر است

از مرق و نهنگ با کشیدن در جب است و مرقی که غایت که دوسرهای استخوان
 باز و دست در آن جمع شوند و متما که فلیت هر چند مانند روغن نایدن
 باشد و هر چند با عانت دست و غیر آن باشد **مجموع** معده و سینه و هر چند
 مرشد و بیک گشت دست که فلیت **مجموع** معده و سینه است از سر کشیدن تا
 کعبین پاک آن برآمد کی پشت با باشد و متما که فلیت و با بدی معده به تغییر
 باشد که در دست است و اگر در دست تری باشد از با بر عضا کشیده
 شده بیکد و کفشت و بیکد و بیکد تا که جابل است معده جایز نیست و جایز است
 در وقت خطر از مثل تفت و سردی بسیار و غیره **ترتیب** میان عصار
 اول رو و بعد دست است و بعد دست چپ و بعد معده و بعد معده با با اول
 پای راست و بعد پای چپ **مجموع** موالاة است یعنی نوران نام کند پیش از آنکه
 خشک شود عضو اول از سبب اهل نخون در وضو نه به سبب گرمی و سردی
 هوا و شستن هر یک از رو و دست با یکدیگر و اجابت و کشیده و حرکت زیر
 ناخن بسیار و غیره که مانع رسیدن آب بدن باشد باید دور کند و در وقت
 کشیدن جیره یعنی جایی را که شکسته بازخم باشد و پخته و پاره پخته باشد با

بالم

با تکرار آب زدن تا آب بیدن برسد با آنکه فرو برون آن عضو را در آب با آنکه
 و هر که هیچ یک ممکن نشود پس سینه مایه ن بر آن موضع که نیست و موضع معده بیکد
 جیره با امکان و جیب است و هر که ممکن باشد معده بر آن و جیب است نه سینه است
 موضع بیکد و جراحات و هر که ظاهر آن پاره و پخته و پخته باشد با پاره ظاهر
 آن بیکد و معده بر آن نماید و هر که چیزی بر موضع شکسته بازخم کشیده
 باشد معده بر بدن و جیب و جایز نیست دیگری او را وضو دهد اگر چه جیب
 باشد در حال خستیا رو در حال خطر از ضربی نذارد و کسیکه سلسل بول
 و متصل بول از آن چکد و هست نماز کردن نیابد وضو میباید و با آن حال
 نماز میکند ارد و حوط است که برای هر غازی وضو یا بسازد و هم چنین
 کسیکه از از شکم رویش شسته باشد و هم چنین با دوی که نوازند خود را که در وضو
 انشایی نماز هر که اتفاق افتد وضو میباید در همان مکان و از همان جای
 که قطع نموده است نماز را تمام میکند بنا بر شش و سکن حوط اعاده نماز است
 بجله آن و جیب است هر از از رسیدن آن بخاست بجا و بدن تغییر
 ممکن شود **مجموع** در بیان احکام متعلقه بوضو است هر که شخص تعیین کند

۱۵ که حدثی از او سرزده و شک کند که آیا بعد از آن طهارت بجا آورد یا نه یا
یقین داند که حدث و طهارت هر دو اتفاق افتاده و ملائکه کدام پیشتر واقع
شده طهارت را در هر دو صورت بجا بیاورد و هرگاه یقین داند که طهارت
بجای آورده و شک کند که حدث بعد از او سرزده است یا نه شک
کند در شستن یکی از اعضای وضو بعد از تمام ساختن وضو هر چند وضو
بر نحو است باشد بنا بر جهت میگذارد و اعاده ضرورت میگرداند
که بای چپ مسح میکنند و هرگاه تری در دست نباشد از موی ریش که
با این چانه است بگذرد و هرگاه شک کند در بین وضو و وضوی که آن عضو را با
بعد بپوشاند و هرگاه خشک نشده باشد وضوی وضو را از سر بگذرد
بگذرد و شک را اعتباری نیست و هرگاه طهارت نداده باشد یکی از
موضع بول و غایط را عمدًا یا سهوا وضو ساخته نماز کند باطل است پس
باید طهارت بدهد و نماز را اعاده میکند چه در وقت و چه در خارج
وقت و وضو را اعاده ضرورتی ندارد اگر چه احوط است **سوم در**
بجان اغسال و حبس است و آن شستن غسل است **اول غسل جنابت**

و سال

و در آن شستن سبب لازم است **اول** خبریکه سبب آن غسل وجوب میشود و آن دو است
اول بیرون آمدن بینی است از موضع خود بکعبه یا غیر آن در خواب یا بیداری از مرد
زن از موضع آن یا غیر آن موضع و هرگاه منی مشبه با منی غیر آن در موضع منی غیر آن
اعتبار با منی و خبریکه بیرون آمدن آن بقوت و یکی شهوت بدون توت
یکی بستنی بدن دون سایر اوصاف و بوی منی مثل بوی شکوفاست و بنا
بر اظهر است بهاران نیز احوط است با آنکه وضو غسل هر دو را بجا می آورد و کفایت
در طریق شستن به تنهایی و هم چنین در زمان و هرگاه کسی از خواب بیدار شود
در بدن یا جا خود منی به بنید غسل بر او واجب است پس هرگاه در جابت شرک که
ما بین دو نفر باشد منی نیست و نداند که منی از او است یا از غسل وجوب نیست
منطقه سیم را ند و خواه شک و خواه در نوبت او یافت نمویانه بنا بر روی
اقوی هر چند احوط احتیاط و وجوب غلبت **دوم** جماع است که در جماع باشد چه در جماع
مرد باشد و چه جماع که در جماع غلبت در جماع اند که در فعل شدن سر در است تا آن
خطی که دارد و کسکه یعنی اندک ترش بریده باشند و فعل شدن مثل آنست هر چند منی
نیاید و واجب میشود در هر زن و پس وجود آنست بنا بر احوط بل اظهر و مقبول نیز

۱۴ غسل واجب است اگر چه مرده باشد **سوم** چگونه غسل است و واجب است در آن
چند چیز **اول** نیت است مقدار شستن اول جزوی از سر و هرگاه ترتیبی نباشد غسل
از تمامی باید نیت را در وقتی نماید که تمامی اعضا را یک دفعه بدون حرکت داخل آب
کند و بهتر است که بگوید غسل جنابت میکنم از برای سراج بودن نماز و رفع حدث
واجب قرئنا الى الله تعالی و واجب است باینکه بدون نیت و کفایت شستن
ستمی هر چند مانند روغن مالیدن باشد در ترتیبی و واجب است حرکت دادن آنچه
از آب مانع باشد از بدن هر چند موی سر و ریش باشد و شستن موی ریش
اگر چه احوط است و واجب در غسل ترتیبی پسند اسیر کردن ریش شستن
و بعد بطرف راست گردان تا ناخن پا و ناف و عورتین را نیز در هر دو
قسمت نمایند و ترتیبی ماقط میشود و بفرود بردن سر در آب و فقه دان
از تمامی است و ماقط نمیشود و بآب دادن زیر باران و نوا و ان و مثل آن و
هرگاه در غسل از تمامی چیزی از بدن خشک باشد آن غسل باطل است و در غسل
ترتیبی شستن آن عضو تا بعد آن واجب است مگر آنکه در چپ او
باشد پس شستن آن موضع به تنهایی کفایت **چهارم** چهره است که بر

جنب است

جنب حرمت از آن جمله خواندن سوره های سجده یا بعضی از آنها حتی بالقلم
به نیت یکی از آن سوره های سجده چهارست آلم سجده و و آنچه و انرا و
حکم سجده و از آن جمله است شستن بت قرآن بخبرتی از بدن که چیزی
در شستنه باشد و دخول ساجد مکرر در راه زفاف کدر سوای مسجد حرام و مسجد
خدای تعالی الله علیه الکه بخود دخول شدن حرام است و هرگاه در یکی از این مسجدین
شود واجب است ابراهیم برای بیرون آمدن و انداختن یا کندنش چیزی جنب سجده
نیز واجب است و جایز است او را چیزی از مسجد برداشتن و هرگاه جنبی که بول
در استسقاء کند باشد و غسل نماید و بعد رطوبتی برپند که مشتبیه بمنی باشد غسل
اعمال میکند و هرگاه در این غسل حدث صغیر سر زنند اعاده غسل واجب است
و با غسل جنابت وضو حرام است و با بر غلطی بیوضو جایز نیست نماز کردن را
و غسل حیض است و واجب است در آن شناختن حیض و احکام آن و اما
حیض در غالب اوقات خونی است سیاه یا سرخ و غلیظ و کرم و تر و زانو
و بیرون می آید بقوت و باین صفات معلوم و جدا میشود از خون استیضه
زیرا که صفتهای او غیر از این است و اگر مشتبیه شود و بخون بکارت پهن شود

برسد آرد و بعد لحظه است پرون می آید اگر خون دور منبر را
طواف زده خون بکارت است و اگر منبر را زده که منبر است
و خون که قبل از تمام نه سال و بعد از سن یا سن دیده شود خون حیض
نیست و خون حیض ده روز است و اقل آن سه روز است پس هرگاه
یکروز یا دو روز خون بر منبر دیگر نه منبر تا مدت ده روز از روز اول
آن خون حیض نخواهد بود و اگر درین ده روز روز دیگر نیز به منبر که مجموع
روز شود حیض نخواهد بود و شرط است که سه روز و سه شب متوالی خون
آید یا بنظر آن که هر وقت منبر بخورد در مدت پرون آید چند کم باشد
و آنچه را بعد از سه روز نماند روز اول به منبر مجموع حیض است چنانکه
صفت نباشد و به صفت طون استیاضه باشد بشرط آنکه علم به منبر
که آن خون زخم است یا خون بکارت است یا نه پس احکام حیض
حرام است بر او و هیچ نیت بر او نماز و روزه و طواف خانه کعبه
در حج و چه سنت مادامی که غسل نکرده باشد و حرام است بر او هرگاه
در حکم نیت جماع کردن در فرج او و در دیگر نیز بنا بر احوط و حرام است
بر عیال

بر حیض داخل شدن در ساجد و سجده و بایستی آنچه بر جنب حرام بود و حیض
طلاق او در حال حیض یا بشو و چنانکه در کتاب طلاق مذکور است و واجب است
او را بعد از پاک شدن غسل بجهت نماز و روزه و باقی واجبات و هرگاه آنکه کبریا
سجده بخواند چند حرام است بر او یا کوشش به سجده بر او و چنانکه در هرگاه
شود هرگاه که در حکم شوهر است جماع کند در فرج او و گفتار بر او و چنانکه بنا
بر احوط و گفتار در اول حیض یک مثال طلای خالص است که در آنکه محال شود
میباشد و غیر آن جایز نیست و نصف آن در وسط حیض و ربع آن در آخر
حیض و مختلف میشود اول و آخر و وسط بسبب اختلاف آیات حیض که در آن
جماع نموده پس روز دوم اول است زیرا که حیض از شش روز باشد و
وسط است کسی را که حیض او سه روز باشد و سی و سوم اول است کسی را که حیض
او نه یا ده باشد و آخر است کسی را که حیض او سه روز باشد و وسط است کسی که
حیض او شش روز باشد و بر این قیاس فرض باید نمود و بر زن گفتار و نیت
هر چند رخی باشد و حیض کرده است و هرگاه بعد از دخول شدن وقت نماز
حایض شود و نماز را بجا نیاورد با امکان طهارت و حصول شرایط و بجا نیاورد

۱۸ نازخیفی قضای آن ناز بر او واجب است و با عدم امکان در جنسیت
هر چند مقدار بجا آوردن اکثر ناز را در یک کرده باشد و هرگاه دریا بگذرد
آخر وقت بنقیر که طهارت و سایر شروط و بجا آوردن اقل واجب
از یک کت از ناز را به حسب حال او و وجوب است بر آن ناز و
آن ناز را خواهد بود و هرگاه اهلک نماید قضا واجب است و ایجاب
غسل حیض مثل غسل جنابت است در جمیع وجبات سوای آنکه وضو بکشد
ناز واجب است و احکام حیض از ذات العادت و مضطر به و غیره بسیار
بجز خصا رساله اشکال آن مذکور شد هر کس خواهد رجوع نماید به
اصل که وجبات و مندوبات و مکروهات را دارد **سوم** در غسل ناز
است و خون استیضه در غالب اوقات زرد و سر و نارنگ است و برون
می آید به سستی و بیفتوت و آنچه بعد از عادت و ایام مستطما رسید
استیضه است هر چند به صفت حیض باشد و هم چنین آنچه بعد از ایام
نفاس بعد از تن یا پس پیش از آن سال می بیند و اما خون استیضه
بر قسم است قلیل و کثیر و متوسطه و نشا ختن آن باین نوع است که

پنبه

پنبه بریده آرد با بنظرین که پنبه را مثل تخم مرغ میکند و میکند و میان
فرج و بالای پنبه بکشد قرار میدهد و وقت ناز آنرا در خط نماید اگر خون
پنبه را سوراخ نموده و بطرف دیگر بیرون نیامده آن قلیل است و در حین
تغیر پنبه یا شستن آن بطریقیکه دره از خون را باقی نگذارد یا اینکه سوراخ
از آن خون عفونیت و هم چنین خط هر فرج را بتغیید و پنبه تازه بگذارد و گفته
قرار میدهد و از برای هر نازی وضو میسازد واجب تا هر وقت که آن خون
را می بیند و هرگاه خون پنبه را سوراخ کرده باشد و بیرون رسیده و
به خطی ناز در نموده باشد لیکن خون از پنبه بکشد نرسیده باشد آن استیضه
و متوسطه است و واجب است بر او اضافه بر آنچه گذشت تغیر کند و
غسل از برای ناز صبح و شترط آنکه پیش از ناز خون پنبه را سوراخ کرده
باشد و هرگاه بعد از ناز سوراخ کند قلیل است و اگر خون از پنبه بیرون آید
و بکشد رسیده آن استیضه کثیر است و واجب است بر او زیاده بر آنچه گذشت
غسل برای ناز ظهر و عصر و غسل برای ناز صبح به تنهایی یا با ناز شب که
ناز شب بکشد و واجب است بر او که ناز را بعد از غسل بلافاصله بکشد

۱۹ و نماز ظهر و عصر را در عقب یکدیگر بکنند بدون فاصله بیکو وضو و هم چنین نماز شام
و خفتن را بجا نزنند و او را دو نماز بیکو وضو مکرر در احتیاض کثیر و در حبس است
بر او احتیاط نمودن از رسیدن خون به بدن یا جامه بعد از شستن فرج
و عوض نمودن پیس و کتف و جایز نیست او را پیش از وضو یا غسل بدن خود
بخانه قرآن برساند و هم چنین جماع کردن با او **چهارم** غسل نفاس است و نفاس
خونیست که بعد از زائیدن به تنهایی بدون خون دیدن نفاس نیست شرط
است که آن خون همراه طفل یا بعد از تولد بیرون آید هر چند آن طفل
رسیده تمام خلقت نباشد و هرگاه پیش از آمدن طفل خون به پید چسب
با احتیاض خواهد بود بشرط آنکه او هرگاه طفل زاید بر یکی باشد و بعد
هر یک یا با هر یک خون به پید برای هر یک نفاس علیحدّه قرار میدهد
هر چند متعلق به یک جسم باشد و هرگاه یکی را بعد از دیگری بفاصله روز
یا کمتر پیشتر زاید و نفاس قرار میدهد پس بطریقی که تحت یا آن
روز برای اول قرار میدهد و ساعت یا روز ثانی یا ثالث را برای
دویم و بعد از مدت ده روز اولی به قدری که در میان ایشان فاصله

در روز اول بوده است نفاس بکشد و هم قرار میدهد و هم نفاس بکشد و هم نفاس بکشد
نیت بلکه یک خطه بزنند و اگر آن ده روز است پس غسل بعد از قطع شدن
آن واجب است و هرگاه از ده تنی در کند اضافه بر ده روز احتیاض است
از برای یک طفل و از جهت دوسه مراعات فاصله را منظور میدارند و بعد
احتیاض قرار میدهد و در طریق نیت که پاک شده است یا نه نیست که پیش
بخود برسد و هرگاه پاک برآمد پاک شده است و چنانچه قنوت نیت پاک
نشده چه در ده روز تمام باشد و چه کمتر از ده روز باشد و اضافه بر ده روز
کفایت شده احتیاض است و نفاس در میان حبس نفاس حیض در آنجا
است و هرگاه است نیت و غسل و وضو مثل یکدیگر اندک تفاوت میان آن
نفاس و آن حیض است و عدم کفایت جماع **پنجم** غسل میت است و در آن نشان
چهار چیز لازم است **اول** آنچه در حالت خستیا و بعد از آن باید بجا آورد
و واجب است او را رو به قبله خوابانیدن و قبل از موت با نیطین که پشت او
بر زمین باشد و چنانچه اشتباه در مردن باشد باید سه روز صبر نماید **دویم**
در کیفیت غسل است و واجب است که پیش از غسل نجاست را از او برطرف

نمایند و بعد سه غسل واجب است **اول** آب سرد است یعنی آبی که در آن
 سرد باشد و سرد را باید خورد نمایند بدست یا بگویند و اقل سدر است
 که بگویند که در آن سدر هست و اکثر آن بقدر است که آب را توان آب
 مطلق گفت **دوم** آب که فور باید شست بخورد کور و کافور را از یکدستم
 نباشد و کامل آن سیزده درم و نصف است **سیوم** آب قراح یعنی آب
 و احوط خالی نموند ظرفیت که آن غسل میدهند از سدر و کافور با لکلیه
 و در جب است ترتیب در هر یک ازین سه غسل بخورد و غسل خجاست
 گذشت و غسل را می نیز جایز است و هرگاه یکی آب بریزد و دیگری او را
 حرکت دهد نیت بر آنکه آب میریزد واجب است و هرگاه سدر و کافور
 بهم نهد سه غسل باید داد و او را آب خالص اول عوض آب سرد دوم عوض
 آب که خود سیوم بمال خود است و هرگاه در غسل دادن بهم پاشند
 گوشت او با ضرری دیگر باشد او را نیم میدهند و جب است عروقین
 او را از نا محرم بپوشاند و چنانچه مرد ناخن از او جدا شود و واجب است
 که با او دفن کنند **سیم** کفن کردن میت است و کفن واجب است بر هر چه
 میماند

یکی کنگ که بپوشاند از ناف تا زانو و پیراهنی که تا نصف ساق او را بپوشاند
 و یک سراسری که جمیع بدن او را بپوشاند هر چند بدوختن باشد لیکن هم طاهر
 که قدری بلند تر و پهن تر باشد که توان هر دو سر او را بپوشد و یک طرف از هر طرف
 دیگر انداختن و در جنس کفن باید مولات به حال او از فقر و غنی نمایند و تحت آن یک
 از آن سه پارچه از جنسی باشد که در آن ناز جایز است مردان را و در مطلق است دوری
 نماید و چنانچه قادر بر کفن نباشد تمام یک سراسری که نیت است الا آنچه تیره شود و چنانچه
 مقدار پوشیدن فوری نباشد و اگر از جنس ساج بافت شود پوست حیوان یا کول
 اللهم مقدم است و بعد از آن حریر و بعد از آن از مو و کرک پوست غیر یا کول اللهم
 ترتیب و واجب است حنوط نمودن بکافور در موضع ایستادن که سجود بکافور
 و بر آنها واجب است یعنی کف دستها و سر را و او دو شست با او پیش از او
 در آن متهم و حرام است حنوط نمودن محرم بکافور یعنی کسی که احرام حج یا عمره
 باشد و شستن او نیز آب کافور و سنت است که است که دو جریه تازه است
 گذارد و باید بقدر استخوان و سنت باشد و از هر چوبی خوب است و سنت است
 که ران چوبی که طول او سه رزم و نیم باشد یا یک عامه بجهت مرد و عوض آن متعجب است

۲۱ زن اضافه نماید و سنت است که کفن را برتربست حضرت امام حسین علیه السلام
 یا خاک دیگر بنویسد بشما و تین و اقرار با عمه علیهم السلام را و سنت است که پارچه
 کفن سفید باشد **چهارم** دفن کردن میت است و وجوب است بر وجوب کفایت
 در آن دو چیز **اول** پنهان نمودن جسد در زمین بخوبی که او را از جانوران درنده
 حفظ نمایند و بوی او بیرون نیاید **دوم** آنکه او را بر جانب است رو به قبله بخوابانند
 و هرگاه در گشتی باشد و دفن او مقدور نباشد بعد از بجا آوردن و جنبه که گذشت
 چیزی سکین بر او بندند و او را در آب می اندازند و حوط آن است که او را
 با اسکان در ظرفی مانند صندوق یا خمی یا غیر آن گذارند و در آب اندازند و جایز
 نیست دفن کردن در مطلق در قبرستان مسلمانان مگر زن ذمی که صاحب گنبد
 باشد مثل یهودی و نصاری یا غیر ذمی مثل کافر عربی که طفلی از مسلمانان
 باشد او را پشت بقبر در آن قبرستان دفن میکنند و ملحق می شود باین مسائل
 چند **مسئله اول** کفن و جوی زن بر شوهر است خواه مرغول بها باشد یعنی شوهر
 او جمیع کرده باشد و خواه نه و خواه میغیر باشد و خواه کبیره باشد هر چند زن مالدار
 باشد و شوهر بها باشد مگر آنکه قادر بر قوت بکروز و یک شب خود و مالک باشد

سوی

سواي چيزي که در فرض استثناء شده باشد و هرگاه از زن نیز خبر نیاید
 مانند بر دیگری بخشش نمودن کفن با او و وجوب نیست پس او را بر آن دفن میکنند و
 کفن باید آنی صریح در آن تقصیر سواي ملک و وجوب نیست و اما کفن پس از احوال
 میت است پیش از دین و پیش از وصیت که کرده باشد **هم** هرگاه طفل شکم
 مادر مرده باشد اگر میتوان بیرون آوردن او را بعلایج یا دوا و وجوب است و
 الا زمان او را پارچه بپوشانند و بیرون می آورند با سینه و اگر زن بهم نرسد
 مردان محارم او مقدم اند و هرگاه محارم نباشد اجانب که مرگ را بخوابانند توج
 میشوند و هرگاه زن حامله میرد طفل حیوة داشته باشد شکم او را از طرف چپ بپوشانند
 و بچه را بیرون می آورند هر چند زنده نماند و شکم او را میزد و زنده **سیستم** هرگاه بعضی
 از اعضای میت بافت نخه اگر جنبه میت باشد یا سینه در آن باشد حکم میت
 تمام دارد و بر هیچ حکام الا پس اگر استخوان باشد یا استخوان خالی باشد
 یا بر احوط از افضل میدهند و کفن میکنند و هرگاه از موضع حوط باشد حوط
 بینا بدو نماز نیز بر او واجب است بکند ازین و هم چنین است عضوی که از زنده جدا
 شود افضلا و هرگاه که گشت خالی باشد از او پارچه می چیند و دفن میکنند

۲۳ **چهارم** طفل که سقط نمود در شکم مادر اگر چهار ماه تمام زنده باشد او را غسل میدهند
 و کفن میکنند و دفن میکنند و منوط نیز میباشد احتیاطی و اگر کمتر از چهار ماه باشد
 در پاچه می چسبند احتیاطی و دفن میکنند **پنجم** جایز نیست آنکه مرد را از زن غسل
 یا تسبیح دهد مگر مرد یا زنی محرم او و هم چنین زن را از غسل نهاده مگر زن یا مرد
 محرم او و هرگاه اینها یافت نشود خیر اینها که بیکدیگر باشد از روی جاهل میشویم
 احتیاطی هرگاه فعل صریح واقع نشود و آبی غسل دفن میکنند مگر آنکه میت
 طفلی باشد سه ساد و محرم بهم نرسد بیکدیگر او را غسل میدهند بابر احوط و در بعد
 سه سال تا پنج خلقت و احوط غسل دادن بیکدیگر است با وجود نه بودن
 مثل و احوط است مثل است و غسل دهنده مطلقا حتی محرم مکرر در وضو است
 که مثل در محرم ضرورت نیست **ششم** جایز نیست غسل دادن کافر مطلقا حتی ذمی و هر
 یک که کافر باشد و نه کفن و دفن او در قبرستان مسلمانان و احوط ملحق با حقن نجس
 در مسلم مگر آنکه معاند باشد **هفتم** هرگاه نجاستی بکفن میت برسد پیش از گذاردن
 در قبر از آن باید پشت و بعد از گذاردن در قبر از آن بقرض یا غیر آن باید چید
 و اگر نجاست بدن میت برسد از آن باید شست مگر در نهایی غسل هرگاه نجاست
 اطلاق کنند

بیفتد بنا بر احوط غسل اعمام باید **هشتم** غسل تسبیح است و واجب نیست غسل
 به تسبیح آردی بعد از سرد شدن بدن او و پیش از غسل دادن و واجب نیست غسل
 به تسبیح بدهد و هرگاه تسبیح بر عضو برسد اگر از آن غسل داده باشند هنوز غسل تمام
 نشده باشد احوط غسل است و واجب نیست غسل بر تسبیح قطو از آن که در آن
 استخوان باشد هر چند از زنده جدا شده باشد و احوط الحاق استخوان تنه
 نیز آن کیفیت این غسل مانند غسل حیض است حتی در وجوب و خوف از آن باید
 از آن و احوط وجوب غسل طفل است در وقت ولادت و هم چنین غسل جمجمه
 غسل احوط است بپوشیدن و عرو و بهر قضای نازک کوف و خوف بشرط کفش تمام
 قصه ترک نماز و عهد **نایب چهارم** در طهارت است و آن تیمم است و در آن
 چهار امر است **اول** شرط جایز بودن تیمم چند چیز است یکی نبودن آب است باطل است
 بر وجه شیعی و دیگری ممکن نبودن رسیدن آن است بسبب تنگی وقت که نتوان در یافت
 بیک وقت را با وضو نمود یا بسبب خوف آب خود از زدن آن هر چند کم باشد
 و دیگری بهر رسیدن مانع است بهر جهت و منوط بر مایه شربه که شاق باشد تا در آن
 آن یا خوف از زیاده از آن یا بطول کشیدن آن یا دشواری شدن علاج آن یا

۲۱ ترس از رسیدن آذاری یا غیر آن تیمم واجبست و دیگر فریدن آب هرگاه ممکن باشد
 واجبست بر چند زیاده از قیمة آن باشد بشرطی که مضر بحال او نباشد و اگر
 وقت و هرگاه آب نباشد و ترسد از تسکین بر خود یا نفس صحت دل و غیر
 حیوان باشد یا مطلق نفس هرگاه بمردن آن ضرر با و برسد تیمم بر او واجبست
 هرگاه از قدری که رفع ضرورت نماید بمقدار کمتر از آن چه واجب بعمل آید نیاید و
 هرگاه در بدن او وجائی که غارتام نشود مگر در آن جامه نجاستی باشد که جایز باشد
 و آب و نمک نشستن آن و وضو را پس نجاست را بآن میشود تیمم میکند
 و هرگاه آب و نمک تمام وضو نکند جایز نیست نشستن بعضی از وضو را بلکه تیمم را
 در صورت لازمست و هرگاه آب بجهت فعل میت بهم نرسد او را تیمم بپند
و تیمم آن چیزیکه تیمم بآن جایز است خاک خالصست بنا بر احوط هر چیز بغیر آب و غیر
فیتة و اصیدا مطلقا روی زمین است چنانکه اکثر میان متاخرین است و اما
 سایر چیزهای سائیده و خورده شده مانند اشنان و لرد و بحدان مثل رنج
 و سوره تیمم جایز نیست و در حوط منع است در حالتی که خستیا ری باشد بر زمین
 آهنی و گچ پیش از سوختن آن و در خطر آری در حوط تیمم است و باید آن نماز را

لغو اقام

بعد اتمام نماید اما بعد از سوختن جایز نیست مگر مفسد نشود و پس تیمم نموده نماز میکند
 و بعد از آن اعمال نماید و در زمین نوره نیز مثل سابق است در صورتیکه خاک
 غیر خنی شک یافت نشود تیمم میکند بغیر جار و نعل و بیاب سبب با نظیر
 که اول دست بزند بر آن بقوت ناخاک که بر آن است نکند و نمک و صمغ
 و بعد از آن بآن خاک تیمم کند هر وقت بکوبد بغیر نیز ممکن نشود تیمم بر زمین
 کل میکند و بعد از دست زدن بر آن هرگاه ممکن باشد دو وقت فوت
 نشود باید صبر نماید تا آن کل که بر دست میباشد خشک شود و آنرا بکند بعد
 تیمم نماید و اگر تیره نشود دست را بهم باله احتیاطا تا آن کل تیره نشود و بعد از آن
 تیمم نکند و اگر آن هم ممکن نشود بسبب تنگی وقت یا غیر آن تیمم بجای آورد و اگر
 سبب که ممکن نیز نشود در ساق است هر چه در ساق یا برف یافت شود و اگر کن
 آنرا بپزد و بعضی گفته اند که آنرا بجلد وضو یا غسل باله و بعضی نیزند که وضو
 تیمم باله و جمع مابین هر دو بهتر است یا خاطری چون از ضرر و بعد وضو یا غسل باله
تیمم در کیفیت تیممست بدانکه تیمم پیش از دخول شدن وقت نماز جایز نیست
و آخر تنگی وقت نماز جایز نیست هر چند مظن مانع تا آخر وقت را داشته باشد و در وقت

وقت احوط تا آخر مطلقا واجب است در نیم سج پیش از و پشت دستها بفر
از بند دستها تا کشششان لیکن در سج پیش از و بهتر آنست که قدری از
طرف پشت و پش از با ابرو با داخل نماید و در دستها بر زمین زدن
خلافت یک مرتبه عوض وضو غسل وقت دارد و احوط دو مرتبه عوض غسل
و احوط از آن دو مرتبه تیمم است بیکدیگر یکی بدو دفعه واجب است در آن
نیت قربت و رفع حدث را ترک بخون احوط است و هرگاه وضو غسل
باشد و تیمم خواهد کرد باید نیت بدلیت هر یک بکند و باید بر حکم نیت
ماندن و ترتیب واجب است با نظیری که اول دستها را با اعتدال تمام بر زمین
گذارد و بعد سج نماید از بالای پیشانی بکف دست با و بعد سج پشت دست
راست نماید از بند دست تا سر انگشتان بکف دست چپ و بعد از آن
به عکس و فرا گرفتن مجموع موضع سج و اجابت تمام کف دست دیگر و اگر کف
دستها بجهت عذری شرعی مکنه نشود به پشت دستها سج میکند و اگر کف یکی
عذری داشته باشد پشت او را بکف دیگر بر خاک میکند آرد و با اینها
سج مینماید با قدرت واجب است هر دو دست را با هم بر زمین گذارد و بجز

و ناخوشی یک دست یا بریدن آن یکست و بکبر بر زمین بیکبار و در سج پیش از
آن مینماید و سج دستها مطلقا است و بهتر آنست که پشت آن دستها بر زمین
چنانکه پیش از بر زمین بمالد هرگاه هر دو دست باشد **چهارم** در احکام متعلق به تیمم
و آن نیت خیر است **اول** هر غازی که با تیمم صحیح شرعی کرده باشد اعلم در آن باشد
اما چنانچه بداند که آب بجهت غسل بخون مکن نیت دو مرتبه چپ ثواب داده آن نماز
سجست **دوم** کسیکه در روز جمعه رسیده باشد چنانچه نماز جمعه و حدیثی از
سرزند بسبب کثرت خلق نتواند بیرون رود و در اینجا نیز وضو مکن نباشد در نماز
تیمم نموده نماز را بجای آورد و اعلم ضرورت **سیتم** واجب است در صورت شستن
آب طلب کردن آن با امکان و نبودن خوف ضرر را تمام پیدا شدن آب
در زمین نامحرم که هست و بلند باشد و درخت و غیره باشد که مانع از رسیدن آن
باشد به قدریکه بر تراب از آلت و شخص هرگاه معتدل و مقدار دو برابر تراب
در زمین محرم در چهار طرف و هرگاه تعیین اند که زیاده بر این قدر آب یافت شود
با وسعت وقت سعی واجب است و هرگاه که لای در طلب آن نماید و تیمم نموده
نماز کند اعلم واجب است هرگاه نماز را در وسعت وقت کرده باشد بلکه در

۲۵ تکلیف وقت نیز مطلقا بنا بر احوط **چهارم** هرگاه بعد از تیمم و پیش از شستن
از نماز آب یافت شود غسل باید وضو هر کدام که واجب دارد بجای آورد
اگر بعد از نماز یافت شود ایستاده و هرگاه در میان نماز باشد مسح
و احوط قضا است نیز در خارج وقت با ایستاده در وقت هرگاه بمقتضای
آخر وقت نماز کرده باشد **پنجم** هرگاه تیمم عوض غسل نماید و بعد از آن حدث
اصغر از او سرزند تیمم را اعاد میکند به نیت بدل غسل هر چند آب بعد
وضو باشد و احوط وضوء است بآن تیمم **ششم** میسکند تیمم را آنچه میسکند
وضو را ممکن شدن آب در وسعت وقت نیز میسکند تیمم را **هفتم** جایز
تیمم نجسه نماز میت هر چند آب موجود باشد به نیت مسحت و هم چنین هر چه
کدرین **هشتم** هرگاه هیچ شود جنب و میت و محدث یا محدث صغر یعنی کسیکه
جنب بوضو نرفته باشد و آب کفایت یکی از اینها نماید اگر آن آب مختص
یکی از اینهاست بر خودش و رجب است و جایز نیست دادن آب آن
بغیر و اگر آن آب مشترک میان هر سه باشد یا غیر از ایشان اگر نجس باشد
هر یک از اینها اولی تقدیم جنب است به محدث و بر میت نیز بنا بر آنچه
ظاهر است

ظاهر است **باب پنجم** در نجاسات و طهارات است و در آن فصول است
فصل اول در نجاسات و احکام متعلق با آنهاست و عدد نجاسات موفقی
مشهور است **اول دوم** بر آن غایب است از حیوان غیر ماکول اللحم که گوشت
آن را نخورند هر چند پرنده باشد یا نخورن گوشت آن مایض باشد مانند حیوان
ماکیکه غذای آن عذره محض باشد **سپتم و چهارم** منی مرد و بیض زن هر چند از حیوان
حلال گوشت باشد و شرط است در نجاست هر چهار را که از حیوان باشد که
نفس سائله باشد که هرگاه از آن بریزند خون بجهت **پنجم** خون است هرگاه
از حیوان خارج نفس سائله باشد خواه حلال گوشت و خواه حرام گوشت خواه
بر روی و خواه بگری و خواه انسان و خواه حیوان **ششم و هفتم** ک و زک و کبر
و هم چنین اجزاء آنها نجاسی بگری پاک است **هشتم** که فرست چه اصلی چه
مرتد مانند خراج و غلاته و ضابطه آن است که اگر کار وجود باری تعالی
یا نبوت یا یکی از این امور دنییه که ثابت بودن بدیهی دین است نماید
نهم سکر است مثل شراب و مافی است کننده که اگر با شد و حکم اندازد
آب اگر هرگاه جوش زند پیش از کم شدن و در سب آن بنا بر احوط

۲۶ **دوم** نفع است در بخت عرق جنب از عوام و عرق حیوان بخت
 خود خلاف احوط بلکه اظهر است اما احکام مستحق با اینهاست
 بر طرف شدن بخت هر چند که از بر سوزید باشد از بدن و جای
 از نماز و حی و طواف واجب و اما خون که غیر خون سک و خون خوک
 که فرو میت و حیض و استیضه و نفاس باشد به قدر که از درهم در بدن
 و جامه باشد جایز است و در هم آن کودی است که در کف دست است
 و بعضی بند بالای گنجهت شفت دست را میگویند و هرگاه خون متعفن
 و هر چند آن گند از درهم باشد و در شفت که جایز باشد هر چند مجموع نماید
 از درهم باشد لیکن احوط اجتناب است و دیگر خون قروح و جروح که
 قبل و زخم باشد هرگاه قطع نشود جایز است هر چند بسیار باشد چنانچه
 و چه در بدن و بعد از قطع شدن احوط اجتناب است یا نبودن شفت
 و جایز است نماز در چنانکه به تنهایی یا متر عورت مرد باشد مثل جوار
 و عقین و دستهای صغیر هر چند به منی و چون حیض یا نجاست و دیگر آنکه
 باشد و در حبیب یا در بقل باشد و دیگر وجوب است شستن بدن با آب
 و غیر آن

و غیر آن از بول و دوبرشته در آب قیل خربا و در شیر غیر جاری بنا بر احوط و در هر
 یک مرتبه کیفیت مکبر بول طفلی که بسیر باشد و چرخور باشد و در آن آب شستن
 به تنهایی کافیت بدون فشردن هر چند در نجاست فشردن بهتر است بنا بر اقوی
 هرگاه مرض نجاست معلوم نباشد شستن مجموع واجب است و هرگاه یکی از دو جامه یا
 بخش باشد لیکن نجاست باشد که کدام است نماز را در هر یک از اینها یکی آورد به نیت و سجده
 و هرگاه که فریادی از دو برادران او که سک و خوک داشته باشد بر طوبت نجاست
 بدن شخصی یا چیزی دیگر بر نجاست و شستن آن واجب است و دیگر هرگاه یا نجاستی
 که رخت شرعی در نماز کردن بآن باشد و دست نماز کند باطل است و قضایا
 اعاده واجب است هر چند شستارند از نجاست که جا بل مثل مغز و زیت و چمن است
 هرگاه علم نجاست داشته باشد و وقت نماز فراوان شود و هرگاه علم نداشته باشد
 و نماز کند و بعد علم نجاست بهر ساند اعاده است در وقت هر خارج وقت بجز
 قضایست بلکه در وقت نیز بنا بر شسته و اقوی و هرگاه در انسانی نماز نجاستی
 بیند اگر یقین داند که پیش از نماز نجاستی اعاده نماید و اگر نداند که پیش از نماز
 اگر تواند بر طرف میکند یا آنکه چه را میکند هرگاه مبطل عمل نماید مانند فعل کثیر

و پشت بقبله شدن و صرف زدن و غیر آن و الا نماز را ادا نمیکنند و خط
تمام نمودن نماز است و صورت اول نیز با اعدا و آن درگاه پیش از نماز
علم گرفته و فراموش نموده در آشنای نماز او را به خاطر آید اعلمه واجبست
و اعلمه نماز در هیچ این صورت با واجبست بشرط آنکه بیک وقت تمام باشد
را در یاد در وقت و الا اگر وقت سنگ باشد مراعات وقت مقدم است و
مراعات بسیاری از شروط و اجزاء دیگر چنانچه زنی که تربیت طفل متغول باشد
و آن طفل پیش از یک مرتبه نشسته باشد و بخس شود ببول آن پسر پیش از
روزی گفت باید به شستن آن یکمرتبه و بهتر آن است که در آخر وقت بشوید که نماز
ظهر و عصر و مغرب را و غار نزدیک بیکدیگر بجا آورد بنا بر حوط و هرگاه کسی که نماز
پیش از نشسته باشد و بخس شود شستن آن ممکن نباشد جامه را میکند و
بر منته نماز میکند و در صورت بر منته نماز کردن هرگاه ایمن باشد در نظر
نامحرم نباید نماز میکند و الا نشسته هر روز در صورت بعضی رکوع سجده
ایمان یعنی اشاره به سر و چشم میکند با این طریقی که سر را اندکی در رکوع
پائین میکند و چشم را بهم میکند آورد و ذکر میکند و بعد سر را برآورد

و چشم را

و چشم را یکبار بدو طایفه بجای آورد پس بجنبه سجده نیز همین طریقی میکند و اندک سر را
پائین تر میکند و چنانچه کند چنان ممکن نباشد بجهت سر یا غیر آن نمیکند و نماز را میکند
و لیکن حوط اعلم نماز است **فصل دوم** در مظهرات است و انما ده اند **اول** است
و حکم آن گذشت **دوم** آفتاب است و آن پاک میکند حصیر یا اثر که در تنگی نشسته شود
و دیوار و زمین و درخت و یک و غیر آن هرگاه بخس شود ببول یا غیر آن از بنی تنگی
جسم ندارند و آفتاب بر آن تابانند و از خشک کنند نماز بر آن جایز است خواه خشک
باشد خواه تر و هرگاه بدون تابیدن آفتاب خشک شود پاک میشود و هرگاه چنانچه آب
بریزند بر آن موضع و آفتاب از آن خشک کند پاک است **سوم** ریش است و آن
پاک میکند بر بخشی یا بخش شده را که بسوزانند یا خاکسپار یا دود یا بخار شود و هر
زرقال شدن اشکال است **چهارم** اتحاد است یعنی از حالتی بکالی شدن است
بر آنکه پاک شود بخس هرگاه تغییر یا به اسم آن بنوعی که مردم آنرا با اسم اول
تخوانند مثل غایط که گرم شود و سبک که یک شود و زمین بخس هرگاه آجر یا کوزه یا اینک
یا کج نمایند چون معدوم نیست که مثل نیک شدن سبک است یا نه اشکال است
پاک شدن آن و در حوط بخس و استن است **پنجم** آفتاب است مثل شرب

که برگردد و سرکه شود و مثل آب انگور که بجوشد و دور رسد آن برده و بکوبد بیاورد
 بماند **ششم** زین است و آن پاک میکند کف پا و تخم کف خش و غلغل
 راه هرگاه عین نجاست آن بر طرف نشود چه بر راه رفتن و چه بایستن آن بزین
هفتم انتقال است مانند رفتن خون آدمی بشکم بنده و یک و شش و اندامانی
 از آنجا است انتقال آب خجس با غذای خجس در شکم حلال گوشت **هشتم** است
 مثل اطعام بزرگ کافر که مسلمان شوند **نهم** تبعیت اسلام است مثل
 مسلمان **دهم** غیبت است از آدمی یعنی غایب شدن آدمی است از نظر
 به قدریکه ممکن باشد بر طرف محفل نجاست از او بشرط مشغول بودن او بکاری که
 پاک بودن آن از نجاست واجب باشد و بعضی گفته اند که غایب شدن او بر
 حکم پاک شدن او از نجاست نیست مگر درین قول احوط است اما حیوان غیر پاک
 پس بر طرف شدن عین نجاست بنجاست شدن و او پاک نیست و متقی میشود
 باین باب مسأله چند **اول** هرگاه استواء طرف طلا و نقره و غیره خوردن
 و آشامیدن و غیر آن در آنجا و احوط است نگاه داشتن آنجا است بدون
 کاه و نشستن نیز **دوم** ظروف منکرین و باقی چیزهای که در دست ایشان است

مالک است

پاک است در وقتیکه علم بآنست آنها بر طوبت نباشد سرای گوشت و پونی که کشته
 یعنی کشتن شرعیه آن حیوان معلوم نباشد و فطن در نجاست کافی نیست مگر طینی که از
 شهادت و دعای دل ببرد و همان حکم دارد و هر چیزی که تنگ ببرد مانند نجاست آن
 و الا در نجاست علم شرط است **سیوم** جایز نیست استعمال پوست هیچ وجهی که بر
 اول طهارت او و در حال حیات دوم ذبح آن و هرگاه علم به دوهم رساند پس
 استعمال آن جایز است و در شب و اظهر وجوب جناب است مگر آنکه او را از بلاد
 یا بازار ایشان بکشد و اگر در ولائتی باشد که مسلمان و غیر مسلمان هر دو باشند هرگاه بیشتر
 مسلمانند جایز است و چنانچه بیشتر کافرنه جایز نیست و حرام نیست استعمال پوست غیر
 ماکول الا تم بعد از ترکیه یعنی ذبح شرعیه آن مگر در غار پس حرمت در غار مطلق **چهارم**
 مکروه است استعمال ظروفی که در آن شراب نجس و نجاست بحجم آن سه مرتبه نموده
 مثل کوزه و کد و کاسه چوبی که یکبار روغن نهشته باشد و بعضی حرام نهشته اند و آن
 احوط است هر چند از آن نهشته باشند **پنجم** و واجب است شستن ظرف از رسیدن
 نجاس و آن سبک چه در خوردن و چه از رسیدن و غیر آن و چه افتادن سبک در آن
 سه مرتبه اول نجاس تنگ بعد و دوم مرتبه آب و احوط آن است که دو مرتبه یکی نجاس

خالص دیگری بجای آب برود با هم بشویند و دوم مرتبه آب خالص که چهار مرتبه
 باشد و کمال تر از آن هفت مرتبه است و در خاک هفت مرتبه آب شستن
 واجبست و بجای آب چنانچه نیت **ششم** شستن طرف و چنان از شراب و مردوش
 سه مرتبه و چنانچه در خط هفت مرتبه است و در سایر نجاسات یک مرتبه کافیست
 و احوط سه مرتبه است **بیششم** در نمازهای واجب است در آن چند فصل است
فصل اول در عدد نمازهای و جهیت و نمازهای واجب نه تا است **اول** نماز پنجگانه
۲ نماز جمعه **۳** نماز عیدین یعنی عید فطران و عید قربان **۴** نماز کسوف و خسوف **۵** نماز زلزله
۶ آیت و طواف **۷** نماز میت و آنچه بر خود واجب کند بنزد **۸** نهم است و چنان
 و از آن جداست نماز اجاره بچندین مرتبه در کعبه سوای اینهاست سنت است آن
 نماز یومیه مقصد رکعت است در خط ظهر و عصر و غشا هر یک چهار رکعت است و
 صبح و دو رکعت است و شام سه رکعت است و در سفر یا زده رکعت است ظهر عصر
 و غشا هر یک دو رکعت کم میشود و هر یک از نماز یومیه را اول وقت و آخر وقت
 است در را و نمودن آن و اول وقت نماز ظهر وقتی است که آفتاب برسط
 آسمان برسد و آخر وقت پیش از غروب آفتاب است بقدر ادا نمودن

نماز ظهر

نماز ظهر و عصر و اول وقت نماز عصر بعد از بجا آوردن نماز ظهر است از اول زوال
 و بعد شترک خواهد بود میان ظهر و عصر یعنی که هرگاه کسی نماز ظهر را فراموش کند نماز
 عصر بجا آورد و آنرا در وقت کرده خواهد بود صحیح است و آخر وقت آن بایمانند
 روز است بقدر ادا نمودن آن و اول وقت نماز مغرب غروب آفتاب است
 آخر وقت آن بعد از ادا نمودن آن است تا نصف شب و اول وقت نماز صبح
 بقدر ادا نمودن نماز مغرب است از اول غروب آفتاب و بعد شترک است از اول
 غروب تا پیش از نصف شب بقدر ادا نماز صبح بنوعیکه که شست و اول وقت
 نماز صبح طلوع صبح صحت است و آخر وقت ادا آن بعد از بجا آوردن آن است
 تا پیش از طلوع آفتاب اما جایز است سایر نمازهای فریضه مثل نماز آفتاب
 کردنش و غیر آنها در جمیع اوقات بجا آوردن تا در یک وقت نماز یومیه تنگ نشود
 و اما نماز قضای یومیه پس واجبست بجا آوردن آن هر وقت که بخاطر اید
 و عقب انداختن نماز یومیه را از اول وقت تا آخر وقت بجهت عذر شرعی
 آئینه بطرف شدن آن عند نماز آخر وقت جمعی از اوجب نیت هر خلا
 از جهی نیت و دیگر واجبست علم بهم رسانیدن به اخل شدن وقت نماز و هرگاه نیت

بهر ساند که وقت شده و نماز گذارد و بعد معلوم شود که اشتباه کرده نماز را اعاده میکند
 مگر آنکه وقت نماز در میان نماز او داخل شود هر چند پیش از سلام باشد تمام میکند
 از او اعاده واجب نیست مطلقا و لیکن احوط است و هرگاه پیش از وقت نماز
 کند عمد یا جهلا باطل است و هم چنین سهوا هرگاه مجموع نماز او در خارج وقت مقیم
 یا بعضی از آن و اگر مجموع در وقت افتاد معنی نظن خواهد بود **فصل دوم** در شناختن
 قبله است و آن کعبه معظمه است نامکن باشد باید رو بخوابد کعبه نماز کند و هرگاه کعبه
 بسته نماز میکند و هرگاه در اندرون خانه کعبه نماز کند بهتر است که رو بر کن کند که
 حجر الاسود در آن میباشد و اگر بر بام خانه کعبه نماز کند ایستاده نماز میکند و قدری از بوم
 در پیش روی خود اضافه بگذارد در جمیع حالات نماز و از آن فرود نماند و هرگاه
 بعضی از بدن او ساری بام باز آید بر آن باشد نماز باطل است و اهل هر ایتمی
 رو بر کن آن ایتم نماز نمایند پس اهل مشرق که مراد از آن اهل عراق است و کتب
 در مسند ایشانند باید رو بر کن عراق نماز کند و هرگاه معلوم شود که بصره در نجف
 نماز کرده باشد یا قرامی باشد یا مثل آن گفت بآن نماید و الا بجای جمیع
 میکند و از آن جهت است که مشرق بر دو طرف چپ و راست را بر او است و از

میدهند

میدهند و از آن جهت است که ستاره جدید را بر خلف منکب که او شش را با چهار میدهند
 و منکب میان بند باز و دو شش است و علامت اول برای کسی که در طرف غربی
 عراق پیشیند مانند اهل مصلح و بلاد جزیره و هم چنین علامت دیگر آنها را در وقت
 زوال برابر ابروی راست قرار میدهند و علامت دیگری که گشت پس از آن
 که در او وسط عراق پیشیند مانند بغداد و کوفه و حد و شاید نیز که شریفه و حجب است اهل
 مشرق را قبلی مایل نمودن بطرف چپ و بعضی قایلند بوجوب و هرگاه عدم و ظن و محکم را
 بقدر بهم نرسد بسبب ابر یا با و یا مثل آن بر نماز باید چهار طرف بجا آورد و
 نماز کردن چهار طرف ممکن نشود و هر طرف که خواهد نماز کند و احوط آن است
 که هر قدر که از جهات ممکن شود بجا آورد و تقصیر یک طرف نماید و هرگاه در وقت
 و صورت عمل نمودن ظن بجهت قبل و صورت فراموش نمودن مراعات یا بجهت بعد از
 فراغ معلوم شود که خطا نموده اگر نماز او بانه مشرق و مغرب اتفاق افتد اعاده نمیکند
 مطلقا و اعاده میکند در وقت آنچه را در مشرق یا مغرب بجا آورده و هم چنین آنچه
 را پشت بقدر که آورده باشد لیکن در وقت احوط اعاده است در خارج وقت
 نیز و اگر در آن نماز خطا معلوم شود در صورت اقل رو بجهت میکند و نماز را تمام میکند

در دو صورت دیگر ناز را از سر بگیرد مگر آنوقت تنگ نباشد پس در اقبال
 میکند و ناز را تمام میکند و جایز نیست ناز و فیض را بر روی چهار پایان یا غیر آن
 گذارد در حال خستیا و در حال خطر و در راه زلفش و در وقت روزه و بقیه
 بقدر امکان دیگر کامیج ممکن نشود و جایز نیست اگر چه در تکرار الاحرام باشد
فصل سوم در لباس ناز گذار است بدانکه ناز در پوست یا جایز نیست
 هر چند او را و باقی کرده باشد و چیزی که عورتان را پوشند نیز جایز نباشد و هم چنین
 چیزی که عورتی که از آن سوا شود هر چند نفس بپاید نداشت باشد مگر شیش
 و یک و پشه و امثال آن و جایز نیست ناز در پوست حیوان که گوشت
 آن را شتر یا گاو یا خوک یا هر چند ذبح و باقی کرده باشد و هم چنین در پوست
 و کرک آن و آنچه از آن سوا شود هر چند عرقانی و بند زیر جامه یا مثل آن
 یا سویی فرو آن ناز جایز نیست و هر یک از اینها جایز نیست در ناز و غیر آن
 هر که از حیوانی باشد که گوشت آن را شتر یا گاو یا خوک یا هر چند از مردود باشد سوا
 پوست که شرط است یقین در ذبح آن و بدون علم پوشیدن یا استعمال
 آن حرام است مطلقا و اگر بشم و مانند او را از حیوان مردود بپوشد یا بکشد و هرگاه

محرمان

مرضی شغل مبرده معلوم باشد ناز با تنه یا میثوند و بعد از آن پاک است مگر آنکه خیرانی
 مرده آن چسبیده باشد و بشستن بر طرف نشود پس بر طرف نمودن آن پیش از شستن
 واجب و جایز است در روی خود یا در احوال آن حوط اجتناب است در پوست و روی
 بنجاب نیز حوط اجتناب است و جایز نیست مرد از ناز در هر محض یا با هم نمون
 آن یا چیز دیگر که سبب کمی آن در جنبان هیچ محسوب نشود هر چند عورتی را بپوشد
 مگر در صورتی که ناز را در غیر آن و در حالت جنس جایز نیست سواری بر آن و ناز
 نمودن آن در هم چنین با شستن و نجاف نمودن حرام است جامه و تمامه و غیره
 و غیر ناز پوشیدن مرد از ناز بنجاب قرار دادن زیاده بر چهار انگشت هم
 چسبیده احوط منع از آن است و در عرقانی و بند زیر جامه و مانند آن از خیر تا بیکه
 در آن با تنه یا تمام نشود و خلافت و احوط بلکه اظهر اجتناب است از هم چنین
 نیز جایز نیست ناز در جامه غصبی هر چند عورتی را بپوشد آنرا بلکه هر چه که پوشد
 باشد هر چند نجس باشد بشرط علم داشتن بر غصبی بودن و هر که نداند جایز است
 و هر که فراموش کند و ناز کند صحیح است و چنانچه حکم جایز نمودن ناز در عرقانی غصبی را
 نداند احوط قضای ناز است و بجا و حرام است جامه ناز که نباید رنگ فر

و جم بدن را یعنی کند یکی از اندامها ز بر زمان و بر مردان عورتین را و مردان
 حرامست چیزی بریدن بستن که مانع از فراغت بشود و هم چنین زنا را نیز
 نقاب بستن که مانع از سجود بر آنچه سجده میتوان کرد حرام است و همچنین
 بر این فصل چند مسئله **اول** جاه که هجرت در آن نماز شرط است و در آن طهارت
 از نجاست بنوعیکه پیشتر گذشت در باب طهارت و آنکه ملک او باشد
 و خود آن یا منفعت آن یا ماندن باشد نماز در آن کجند با اذن فتوی و تهمید
 یا اذن شاه جاه یا اذن حامی که علم حاصل شود که تواند نماز کرد **دوم** پوشیدن
 عورتین واجب است و در نماز مطلقا و در غیر نماز از ناحرم که نکند کافیت نماز
 را پوشیدن عورتین که در رختها با وضعی که غایب پروان می آید و واجب است
 بر زنان تمام بدن و رو و دو کف دستها و دو قدم پا یا بنا بر اقوی و احوط پوشا
 بیدن ظاهر و باطن آنها است نیز در نماز و هم چنین در غیر نماز از ناحرم که نظر
 کند **سیوم** جایز است پوشیدن یا نبودن جامه یا آنچه پوشند از آنکه باشد
 علف و برگ درخت و کل و احوط مراعات ترتیب است بنوعی که در هر
 چیزی که پوشند عورتین را یافت نشود برهنه و ایستاده نماز میکند و عوض روغن

و سجود

و سجود ایما و بر سر خویش می کند بشرط خاطر صحت بخون از نظر کردن نا محرم و آلا نشسته
 نماز میکند یا ایما **دوم** جایز است نماز در هر مکانی که خالی باشد از نجاست که سیرا
 نکند و باید آن ملک ملک او باشد یا اذن داشته باشد بنوعیکه در جاه نماز گذار گذشت
 پس کفایت کردن بطنه جایز نیست مگر مثل اجناب و محرمات پس جایز است نماز در هر طهر
 آنکه نداند و مکان نکند که ملک کرامت دارد لکن احوط جنب است با امکان
 و صحیح نیست چه در نماز برضه و چه در نافه در مکانیکه غضب کرده باشد چه نفع آن
 منسوب باشد با علم بخصیت در حال اختیار نه در حال اضطرار و نه در وقت
 نماز نین که غضب است یا در امرش بخودن چنانچه در لباس گذشت و یا اذن مالک
 صحیح است و احوط منع است از نماز کردن در جاییکه پهلوی او یا پیش روی زنی
 نماز کند خواه محرم باشد خواه نا محرم بیکانه و هرگاه پرده در میان ایشان باشد یا روح
 فاصله میان ایشان باشد یا زن در عقب مرد یا بستر منع بر طرف میشود و در وقتیکه
 وقت پروردگار هم نماز میکند و بشرط تمییز طهارت موضع بنفشه که مگر
 پیشانی یا بعد از سجده بر آن واجب است باید پاک باشد و نه طست که ضعیف
 مذکور به نجاستی مذکوره باشد که بیاس یا سایر چیزی نماز گذار بر سر که عیث طبل

شدن نماز و نبود **چشم** چنانچه سجده بر چهره که از زمین نباشد و از زمین برین
 نیاید مانند پیشم و پشت و محال طلا و نقره و غیره و چنانکه از حال کمالی باشد و باید
 از زمین بسبب سوجن یا مثل آن مثل آهک در کج و آجر و غیره و چنانچه سجده بر چهره که
 خور و زنا باشد یا پوشیده باشد و باکی نیست و چنانچه خور و زنی که در مالهای قطره و غلایه و غیره
 و هم چنین در بنایا که دو ایستادن مثل در چینی و زنجیر از عفران و روح طمع است و
 هم چنین در بنده و گمان در حال خطر و باکی نیست سجده بر کافران نوشته اگر چه از زمین
 و جنبه از کافران و حیرت است در حال خفت یا در کربس شدت کرامت و
 نتواند سجده بر چهره که سجده بر آن هیچ است نمون و در رخ گرمی و سردی نیز ممکن نباشد
 سجده بر جامه خود میکند و اگر ممکن نباشد بر پشت دست خود نماز میکند و اگر
 جامه باشد یکی پیش و یکی گمان و دیگری پیشم و غیره اولی مقدم است و جایز است
 با نبودن چهره که سجده بر آن هیچ است سجده بر سر و بر ف و غیره از زمین یا بوی
 آن بر پشت دست و هر کاه که غذا را به خاک نوشته باشد باکی نیست و شستن
 با کف خود و خالی انداختن است بخوبی که در لباس گذشت **فصل پنجم** در بیان
 اذان و اقامه است و احکام آن بسیار است اما نماز که برای آن شروع است

نمازهای بوقت

نمازهای بوقت و جود است و در باقی نمازها مؤذن سه مرتبه میگوید یا اهلوه و قبت
 مؤکد است اذان و اقامه مخصوصاً اقامه در نمازهای بوقت و چنانکه در حوط ترک کنند
 اقامه است و در نماز و زمان و حالات افراد و جماعت و یکصد قضای نماز فریضه کند
 اذان و اقامه را در اول میگوید و بعد برای هر نمازی آن میگوید و چنانچه نیست
 اذان پیش از داخل شدن وقت نماز و بعد اذان هیچ است باین طریق
الله اکبر چهار مرتبه در ایستادن لا اله الا الله و استشهد ان محمداً رسول الله و استشهد
ان محمداً رسول الله و تحی علی الصلوة و تحی علی الفلاح و تحی علی خیر اهل و الله اکبر
لا اله الا الله هر یک دو مرتبه و در زمان نماز اذان است کلان ذکران **نمونه** است
 با نظری که دو تکبیر از اذان اند و از اول و یک لا اله الا الله از آخر و بعد از تحی
 علی خیر اهل در عرض و تکبیر که از اول اند اقامه بود و در مرتبه قد قامت الصلوة میگوید
 به ترتیبی گفته شد باید بگوید و فاصه میان اذان و اقامه یک کام پیش و پشت
 نماید که سنجیده و مکرر است کلام در بیان اذان با آن مخصوص در نماز جماعت نماز
 قد قامت الصلوة که فو بعضی حرف زدن بعد از آن حرام است **فصل ششم** در بیان
 نماز است و آن شست است **نمونه** است و آن رکعت است به معنی که باطل میشود

۴۴ نماز بزرگ آن عهد و عهدا و سوسه و واجب است میت قربت و معین نمودن
نماز در صورتیکه میت نباشد و حوط قصد و موجب وادار وقت و قضا و بصر و
باین طریق بقصد بگذرانند که نماز ظهر بگذرانم ادا واجب قربت الی الله باید کرد
نیت را با تکبیر الاحرام که الله اکبر باشد متصل نماید و هر چند به آن قدر که بدانند از
برای نماز تکبیر میگوید نیز کافیت و واجب است باقی بودن بر حکم نیت تا آخر
نماز **و** تکبیر الاحرام است و آن رکن است در نماز باین معنی که بعد از گفتن
گو یا داخل حصار نماز شده و نماز بر یا دتی و کمی آن باطل میشود عهدا و عهدا و سوسه
و شرط است در تکبیر الاحرام که الله اکبر باشد آنچه شرط است در طهارت وضو
و پوشانیدن عورتین و رو بقبله ایستادن بشرط قدرت بر تمامی آنها و الا ایچو ممکن
نمود بجمعی آلود و در صورتیکه عذر شرعی داشته باشد **سپس** قیام است یعنی
رست نمودن کمر و برپا ایستادن و آن واجب است در نمازهای چهار رکوع
وقت نیت نماز و تکبیر الاحرام و خواندن حمد و سوره و قیام متصل بر رکوع
رکن است و هم چنین قیام در حالت تکبیر الاحرام و شرط است در رکعت
و بجز تکبیر نمودن در حال قیام در صورت نبودن عذر و الا تکبیر نماید و اگر

ایستادن

ایستادن ممکن نبود بکمی ایستند هر چند بعد رکوع برسد و اگر قیام در بعضی اوقات ممکن
باشد و بعضی اوقات ممکن نباشد تکبیر الاحرام میگوید تهلیل و شروع در قرائت
میکنند هر وقت که بجز نودی نشینند و هرگاه ایستاد را نتواند و بجز از رکوع
وجود باشد ایستادن را بجای آید و عوض رکوع و سجود آید میگوید و هرگاه
یا قیام یا رکوع و سجود یکبار نمیتواند بدون دیگری بجا آورد چنین شخص را اولی است
که قیام را اختیار کند و اگر هیچ صورتی قیام یا بجز نود نشسته نماز میکند و اگر
در این نشستن قوت قیام بهرساند بجز نود در چند قرائت را تمام کرده باشد اگر
نشستن بجز نود خوابیده نماز میکند و بپای رست مقدم است و بلند
بجز بپای چپ و رو بقبله میکند مانند رو بقبله نمودن میت و قبر و اگر
بجز نود بر پشت میخوابد یا را رو بقبله میکند مانند وقت حضار و عرض
رکوع و سجود آید میگوید **چهارم** قرائت است و حدیقین است در نمازهای
رکعتی هر رکعت لعل سه رکعتی چهار رکعتی و یکسوره نیز واجب است در نمازهای
دست و ف هر سوره که باشد غیر از سوره مخصوصه آینه و نماز باطل میشود
اند اخلاص بخوف از آن عهدا اگر چه نشاید و حرکت باشد و اما بیکه نرفته تا اگر

و بعد از رکوع نماز باطل است و هرگاه ممکن باشد که قرائت را درست نماید
واجب است بر او نماز جماعت کردن اگر ستر نخوابد از روی قرآن خواندن
اگر تواند یا همراه دیگری خواند اگر بعد از آنکه هیچ ممکن نشود آنچه را دانند از حد
میخواند هر چند بعضی از حد باشد یا بعضی از آیه باشد و عوض باقی حد یعنی از آن بخواند
و اگر از قرآن چیزی نداند سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا اله الا الله
بقدر صرف قرائت در آنچه بقیمت حق است و اما سوره ساطع شود با جود کلام
که لال باشد و هر که مثل او باشد حرکت میدهد زبان را و در دل مبتدئ قرائت
میکند و با کلمات اشاره میکند و جایز نیست خواندن سوره ای بحدی که در
وجوب و نه سوره بخواند که هرگاه بخواند سوره وقت فوت نشود سوره را نیز
توکل میکند و در رکعت سی و دوم و چهارم غناست در حد خواندن یا
س و دو بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و بهتر است که خواندن آن
و بعد یعنی بعد از خواندن سوره حمد در نماز جمعه هر رکعت اول مغرب و در رکعت
اول عشاء در رکعت بر مردان در خلفا یعنی آیه خواندن در نماز ظهر
عصر و در رکعت سی و دوم مغرب هر رکعت آخر عشاء بر مردان واجب است خواندن

اخفات

اخفات بقدر است که قرائت خود را بشنود و هر چند تقریری باشد یا نیتی که هرگاه
جمیعت باشد و فریاد بلند را کسی نشنود چه جای آیه خواندن خود را در حضور تفسیر
میکند که هرگاه کثرت بنویسیم این قرائت خود را بلند خواند نیست که نفس
نزدیک او بشنود بدون جوهر صدا و دیگر همه که فی تنیت آیه خواندن جبریه
انقدر است که شخص نفیک با و بشنود با جوهر صدا و بعد از آنکه هر حدی است که بسیار بلند
نخواند که داخل فریاد کند محسوب نشود و زبان بلند خواندن آیه خواندن قرائت
در نماز واجب نیست هر چند بنظر آید که آیه بخواند و هرگاه نماز صوم
او را بشنود باید اخفات نماید یعنی آیه بخواند و دیگر هر اتم است آیه گفتن
در نماز و باطل میشود نماز با و دیگر و الضحی و الم نشرح یک سوره اند و الفیل و لا اله الا الله
نیز یک سوره اند و جایز نیست خواندن یکی در دو و دیگری در حوط خواندن آنست
خمس رکوع است و آن واجب است در هر رکعت از نماز فرضیه نافله
مرتبه مکرر در نماز رکعتی ماه و اوقات و زلزله و در رکوع رکن است هر آن چه جز
واجب است **اول** خم شدن مقدار یک شمشیر بکاف دستها بر زمین
برسد یا بر حوط **دوم** آرام گرفتن بقدر و کرد واجب **سیم** اگر است در وقت

یک مرتبه سبحان ذی العظیم و الجبار یا سه مرتبه سبحان الله بگوید ضرورت
یک مرتبه سبحان الله کافیت چهارم سر برداشتن از رکوع است **پنجم** آرام
بعد از رکوع است **ششم** سجود است و واجب است در هر رکعت از رزقیه
و سجده و هر دو با هم بکشد و ترک یکی از آنها سهوا یا غایبا طاعتی و در سجده
هفت چیز واجب است **اول** سجود بر هفت عضو و آن پیشانی و کف دستها و سر
زانو و دو انگشت شست پا است و در هر مقدار در هر است و پیشانی
و زانو که در آن پیشانی بر چیزیکه سجده شود بر آن **سوم** موضع سجود است
از جاییکه سینه است بلندتر از یک شست باشد و قدریکه شست جایز است
و در هر مسامی بجهت است و هم چنین محل ایستادن نیز و هرگاه پیشانی بر چیزی
واقع شود که سجده نیست سجود بر آن واجب است کشیدن آن بموضع صحیح و سر
برداشتن جایز نیست و اگر عذری باشد که نتواند خم شود سجده بر روی بکشد
ممکن است خم نشود و موضع سجده را بلند میکند و هرگاه از آن نیز عاجز شود
آنها میکند بر بالای مکان و در آنجا دو چشم پا و هرگاه در پیشانی و سبلی
باشد که مانع از سجود باشد کوفی میکند از کل یا حسب یا غیره و پیشانی

بر آن میکند و اما آنچه از آن صحیح است بر محل سجود قرار گیرد و هرگاه در آن عاجز باشد
بر طرف راست پیشانی سجده میکند و هرگاه از آن هم عاجز باشد بر طرف
پیشانی ایستاده و هرگاه آن هم ممکن نشود آنها میکند **چهارم** در رکعت یک مرتبه سبحان
را یا لا اله الا الله یا سه مرتبه سبحان الله کافیت **پنجم** آرام گرفتن در سجده است و در هر رکعت واجب
یکدفعه سبحان الله کافیت **ششم** آرام گرفتن در سجده است و در هر رکعت واجب
سر برداشتن از سجده است **هفتم** آرام گرفتن بعد از سجده اول در شش **ششم** نشستن
و آن واجب در رکعت دوم هر نازی و در رکعت سیم از نماز سر رکعتی که رکعت
چهارم از نماز چهار رکعتی نباشد پنج هر دو واجب **اول** نشستن بعد از رکعت
دوم سیم نهادن این دو خط است که بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله **چهارم** و پنج صلوات تحمید
و ال و باین نحو بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد **ششم** سلام است
آن واجب است بعد از تشهد از نماز دو رکعتی باید بگوید السلام علیک یا
محمد و علی عیاد الله الصالحین یا السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته
و سجده نماز بسیار است از پنجاه قنوت در رکعت دوم هر نازی پیش از
رکوع سنت مؤکده است و باید قنوت بخواند و بجهت قنوت قبل از رکعت

گرفته و بر سجده نیز بر ختم **فصل ششم** در بیان آنچه باطل میکند نماز را
و آن چند چیز است **اول** آنچه باطل میکند وضو را نماز را نیز باطل میکند چند
بی نهایت از اوست و سرزند چنانچه در وضو گفته شد **دوم** رو کردن به قبله
بجای که پشت بقبله شود چه عمدا و چه سهوا باشد **سوم** حرف زدن است
عمدا و در حرف یا بیشتر هرگاه و عاقل آن باشد هر یک حرف بیستم نیز حوط
سخ است **چهارم** خنده است هر چند بی اختیار آید عمدا و بیستیم بطل نیست
فعل کثیر است عمدا یعنی کاری که عمدا کند سهوا مکر سهوا انقدر کاری
کند که گویند او نماز میکند **فصل ششم** گریه است برای دنیا و عدا و سهوا
احوط آنست که آن نماز را تمام کند و اعاده نیز **فصل هفتم** تکبیر است عمدا و آن گداز
کف دست است بر پشت دست دیگر بطریق **فصل هشتم** خوردن و آشامیدن
تا میدان است عمدا بنا بر احوط و بدانکه حرام است نماز و چیزی را قطع کردن
مگر در خوف مرض طفل که بخوابد یا افتد یا طلبی از شخصی دارد و هرگاه
مطلب نماید آن شخص بر وجهی که سپرد است بخوابد و طلبت میبوسد و مانند
اینها در بعضی اوقات واجب میشود شکستن نماز و هر یک واجب است
بر نماز که از جواب سلام شخصی که سلام صحیح بر او کند بمنزل آن سلام و وجوب است

شماره اندن

شماره اندن جواب سلام با و اگر چه تقدیر باشد و سلام چهار فرج است یکی که
سلام علیکم یکی سلام علیک یکی السلام علیکم یکی السلام علیک
و جایز است و یا خواندن در جمیع حالات نماز بر هر **فصل نهم** در بیان نماز
و وجوب است از آنجا که نماز جماعت با شرط چند یکی از آن شرط یا حضور امام
یا نایب حاصل است یا نبودن هر دو مانند اشک این زمان حوط است
مطلقا چون جناب مقدس القاب مجتهد القریب ترک از احوط نهاده ازین جهت است
کیفیت آن نیز پرداخت **فصل دهم** نماز عیدین یعنی عید قربان و عید قربان و آن
وجوب است بشرط نماز جمعه و سخت است با ممکن شدن بعضی از شروط آن یکی
با نهار کردن تا بعد از احوط باشد و وقت آن بعد از طلوع آفتاب است تا ظهر
و آن در رکعت است مانند نماز صبح با نه یکسره قنوت که پنج قنوت در رکعت
اول و چهار قنوت در رکعت دوم باشد با بطریق که نیت میکند دو رکعت نماز
عید قربان میکند از منتهی قربا الی الله و یکسره میگوید و حمد سوره بخواند و در
اول یکسره میگوید و دست را پیش از آنکه میسازد و قنوت را بخواند و بعد از آنکه
و باز یکسره میگوید و باز دست را بر میسازد و قنوت بخواند و هم چنین تا پنج یکسره رکعت

اول میگوید و پنجگوشه بخواند و بعد از آن رکوع و سجود را بجای آورد و بگوید
رکعت دوم بر بخیزد و حمد و سوره بخواند و چهار رکعت و چهار قنوت موافق
ضابطه که رکعت اول گذشت بخواند و بعد رکوع و سجود و سوره و نماز را سلام بگوید
و مستحب است که قنوت را ثور را بخواند و مستحب است که این نماز را در زیر آسمان بجای
آورد و محل خطبه در عیدین بعد از نماز عید است و حرام است مگر کردن بعد از طلوع آفتاب
و پیش از نماز عید و در صورت وجوب او از آن بعد نماز آیات است که
گرفت آفتاب و ماه و زلزله باشد پس وجوب نماز نیست هر یک از آنها جدا
و در جب است نیز بجهت هر خوفی آسمانی مانند تاریکی شدید یا آتش غیر
آن از حوادث که بسبب آن خوف بر اکثر خلق می افتد و وقت آن نماز کسوف
گرفت آفتاب و خسوف که گرفتار آفتاب باشد از وقتی است که شروع در گرفتن
کند و قسری که تمام و آن خوف زلزله تمام عمر است و در جب است قضا نماز
گرفت آفتاب و ماه و قسری که تعیین نیست باشد و نکرده باشد هر چند قدری
آن گرفته باشد و هر چند با علم ابطال نماید با فراموش کند قضا و جب است
و گرفتن مجموع قسری هر چند باشد از وقت بر او لازم شود و این نماز در رکعت است

باده رکوع و کیفیت این نماز این است که نیت میکند نماز آیات بکند ادا و آیت
قرآنی الله و بعد بکسره الاحرام میگوید و حمد و سوره بخواند و رکوع و ذکر رکعت
را میگوید و بعد برکت می استند و حمد و سوره بخواند و رکوع و سجود و ذکر میگوید و برکت میگوید
طریق تاج رکوع بناید و در رکعت اول بعد سجود و دو رکوع و دو رکوع و بعد بخیزد و حمد
سوره بخواند و بعد در رکعت اول بخیزد رکوع و بجای آورد و پنج حمد و پنج سوره و بعد
می رود و نماز را سلام میدهد و پنج قنوت درین نماز مستحب است با این طریق که پیش از
رکوع و دوم پیش از رکوع چهارم در رکعت اول و پیش از رکوع اول در رکعت دوم و
پیش از رکوع ششم و پنجم در رکعت فرموده و این نماز را این طریق که مذکور میشود نیز جایز است
که بعد از نیت و بکسره الاحرام حمد بخواند و قدری از هر سوره باشد که پنج آیه باشد که غلط
نکند ترتیب آنرا مثل قل هو الله احد یا بنظرین که بعد از حمد در رکعت اول بسم الله الرحمن الرحیم
الحمیم بگوید و بر رکوع برود و ذکر رکوع را میگوید و بعد سر بر میدارد و بگوید سبحان الله
قل هو الله احد و بر رکوع برود و باز بعد از ذکر رکوع سر بر دارد و بگوید الله الصمد
و بر رکوع برود بعد از ذکر رکوع باز سر بر دارد و بگوید له یلله و له یلله و بر رکوع برود
بعد از ذکر رکوع سر بر دارد و بگوید و لکن لک کفو احد و بعد بر رکوع و سجود برود

و بهتر گفت دوم بر نذر و حد بخواند بسم الله الرحمن الرحيم بقصد مؤثر قتل حق الله
احذ با هر سوره که خواهد بر کعبه برود مثل رکعت اول پنج رکوع را یکی آورد یا هر
از سوره یا پیش از رکوع پنجم سوره تمام شده باشد و بر کعبه و سجود رفته نماز را
سلام میدهد و وقت نذر بخواند بهمان طریق که گذشت که درین ده رکوع پیش از رکوع
دوم و چهارم و ششم و هشتم و دهم قنوت بار خوانده باشد و هرگاه این نماز قنوت
نمازیوتره اتفاق افتد اختیار دارد با وسعت وقت هر دو که هر که ام خواهد اول
بکند و اگر وقت هر دو تنگ باشد یوتره را اول بکند و اگر وقت یکی سخت تر باشد
و وقت یکی تنگ باشد از آنکه دشوار تر است باید اول یکی آورد و دوازدهم است
نماز میت و آن واجب است بعد که اظهار شهادتین نماید و مکه ضروری دین باشد
مثل مکه و مادر است طفلی که شش ماه تمام داشته باشد و میرود هم چنین دیوانه و سستی
که در جلادی یافت شود که بعضی از ایشان مسلمان و بعضی از ایشان کافر باشند اگر
مسلمان آن بلا و پیش از کفر باشد اندک و قبل مسلمان حساب بینمایند و نماز میت
واجب است بر تمامی مسلمانان مکلفین بوجوب کفایا یعنی هرگاه یکی از مسلمانین
بر آن میت نماز کند از دیگران واجب ماقط میشود و اولی بر نماز میت کسی

که ارث

که ارث با و میرسد اگر پسر او باشد بقدر الا و شتر او و شتر او اولی است بر زن از شتر او
و جایز نیست پیش از نذر مگر بر کسی که جامع شرایط امامت باشد و عادل باشد و اولی
نیز اولی از دیگران است و چنانچه هیچ یک قابل امامت نباشد و حبس نباشد و جامع
شرایط تعیین نمایند و حبس نماز کند از او بقصد ایستد و میت را پیش روی خود آورد
و این نماز پنج تکبیر است با تکبیرة الاحرام و چهار دعا و همان تکبیر با دعای تعیین میت
و بهتر است که نیت کند که نماز میکنم بر این جنازه حاضر و حبس قبرش یا اللهم
و تکبیر میگوید و بعد بگوید لا اِلَهَ اِلاَّ اللهُ فَحَدِّثْكَ لَاسْمِكَ که قال
ان حذا عبد و رسول و غیره و بعد بگوید اللهم صل علی محمد و آل
محمد و تکبیر سیم را بگوید و بعد بگوید اللهم غفر لعلی بن ابی طالب و المؤمنات
و تکبیر چهارم را بگوید و بعد بگوید اللهم اغفر لهذا النبی و تکبیر پنجم را بگوید
فارغ شود و بنمازین نیست که دعای مسوره را بخواند و نماز میت نمیتوان کرد
در غسل نه هند و کفن نکنند اگر کفن باشد مگر آنکه شش پند باشد و اگر کفن نباشد
میدهند او را و اگر کفن نه داشته باشد حوین او را بپوشانند و الا او را داخل قبر گذارند
و بر او نماز کند و جایز نیست امامت مگر باذن وارث یا ولی و طهارت طاهر

نیت در نماز نیت جنب و حیض هر یک میتواند بنا و نماز کند و بر ما موم منبر
بگیر و چهار دعا واجب است و هر که موم وقتی برسد که امام بعضی از تکبیر را گفته
باشد متابعت امام میکند و بعد از تمام شدن نماز امام باقی تکبیر را میکوبد
هر چند بخانه را بر پشت باشد **فصل** در بیان دو مقصد است **مقصد اول** در بیان
خلل و قیوم نماز است عدا یا سهوا یا تناسک کردن اما عدا به آنکه هر کسی که
احلال کند نیست بواجبی از وجبات نماز او باطل است خواه آن وجبات
شروط نماز باشد مانند طهارت و وضو و پوشیدن عورتین و دخل شدن وقت
نماز و عدا خواهد بود نماز باشد مانند حد و قرائت و اجزاء آن حتی تشدید
باشد و خوا کیفیت نماز باشد مانند طینت و جهر و خفات و قرائت و ترتیب
وجبات بعضی خواه عالم بمسئله باشد و خواه جاهل باشد مگر در جهر و خفات که بلند
و آهسته خواندن باشد که جاهل در آنها معذور است و هم چنین هر که در نیت
چیز نبرای آورد که ترک آن واجب است نماز باطل میشود و باطل میشود نماز
در جاهل غصبی یا نجس یا نجاستی که عضو نشده باشد و در موضع غصبی و عدا
بر موضع غصبی یا نجس هر چند بدل تنگ باشد و اما کسی که غصبی است

رکعت

صحیح است و هم چنین در علم شائش نجاست و نماز هرگاه در وضو وقت علم به بر نیت
صحیح است هر وقت و در قول است احوط اعاده است در وقت و اما بعد بر موضع نجس یا
نداشتن آن مثل جگر نجس است هر وقت اعاده واجب است و اما سهوا پس اگر در نیت
سهوا نباشد و دخل در رکعت دیگر نشده باشد آن رکعت سهواست و اما بعد بجای آورد
اگر دخل کند دیگر نشده باشد نماز باطل است و هر که سهوا از عدد رکعات نماز خارج
گردد و بعد از سلام بخاطر آورد انرا بجای آورد و چند سخن گفته شد و چند بطول انجامید
باشد و دو سجده سهو میکند و اعاده این نماز احوط است و هر که در رکعت دیگر شده باشد یا
فعلی که منافق نماز است عدا و سهوا بجای آورده باشد اعاده لازم است و اما سهوا و اگر در
پس در آن چند صورت است اما در صورت اول سهو در وجبات است که در نماز
نیت یعنی بعد از آنکه بخاطرش باید و عمل آن گذشته باشد بجای آوردن آن ضرر نیست
و آن دو از ده جا است **اول** سهو در جهر و سوره است یا بعضی از آن تا آنکه به
رکوع رسد **دوم** سهو در جهر و خفات است **ثالث** سهو در رکوع است **چهارم** سهو در
طینت است تا آنکه سر از رکوع بردارد **پنجم** سهو در سر برداشتن از رکوع است **ششم**
در طینت بعد از سر برداشتن از رکوع است **هفتم** سهو در رکوع است **هشتم** سهو در سجده است

۴۱
 بر یکی از هفتای هفتگانه است سالی پشانی که سوره آن در هر سجده واجب است
 رکعت است و باطل خواهد شد **سوم** سوره طه نیت در سجده است **و سیم** سوره در
 بر پشت بقدر تعیین آن سجده است **یا زده** سوره طه نیت بعد از سر بر داشتن از سجده
 اول است **و نهم** سوره در نشستن بجهت نشستن است اما در صورت دوم سوره
 وحی است که موجب ندارد است رکعت بدون سجده سوره وحی محل بخاطر آنست که
 ختمی است و آن هشت جا است **اول** سوره در خواندن حمد است چنانچه سوره را
 خوانده باشد و تا بر کوع نرفته است حمد و سوره را بخواند **دوم** سوره در سوگات
 تا بعد از کوع نرسیده است می بایستد و سوره را بخواند **سوم** سوره در کوع است
 تا آنکه بجهت سجده نماند و هنوز پشانی محل سجده نرسیده باشد بر نیز در رکعت می
 ایستد و رکوع را بجای آورد **چهارم** سوره در سجده است خواه یک سجده باشد و خواه
 سجده هر که پیش از رکوع بخاطر آنست که میگرد و سجده را میکند و بر نیز در و با سجده
 بجای آورد و در سوره یک سجده اگر بعد از سجده اول طاعت نماند را بجای آورد و سجده تنها
 بجای آورد و آنگاه می نشیند و طاعت نماند را بجای آورد و بعد سجده را بنماید **پنجم** سوره
 در نشستن اول است و غیر دو رکعتی هر که پیش از رکوع بخاطر آنست که می نشیند
 و نشستن بخواند

و نشستن بخواند و بر نیز در و اعاده و ذکر رکعت سیم را بنماید و زیاده و بقا از آنرا هر چند است
 سوره در سجده آخر است **هفتم** سوره در نشستن دوم است هر که پیش از سلام بخاطر آنست که
 بنماید در صورت اول اعاده نشستن لازم است **هشتم** سوره در جلوس بر سجده و آنست که
 یا یکی از آنها هر که در نشستن اول باشد و پیش از رکوع بخاطر آنست که می نشیند و از آنجا که
 و بر نیز در و ذکر را اعاده میکند و اگر نشستن دوم باشد و پیش از سلام بخاطر آنست که
 بجای می آورد و بعد سلام بگوید و اگر در نشستن اول بعد از رکوع در نشستن نماند خواند
 سلام اگر چه در نماز دو رکعتی باشد بخاطر آنست که از آنجا می کند اما در صورت سیم سوره
 وحی است که موجب ندارد است با سجده سوره و آن در دو جا است یکی سوره در رکعت
 و دیگری سوره در یک سجده است و هر که بعد از رکوع منتهی شود هر یک را بعد از
 سلام قضا میکند و در سجده سوره بجای آورد و اما شگ کردن پس هر که در رکعت
 نماز دو رکعتی یا سه رکعتی و چیزی شگ کند آن نماز باطل است اگر چه بعد از احوال سجده
 باشد و هم چنین باطل است نماز هر که نداند که چند رکعت کرده است و هر که شگ در
 رکعت اول از نماز چهار رکعتی قن گیرد نیز باطل است نماز رکعت و خوف هر که شگ
 کند در رکعت نماز باطل است و اگر در رکعت شگ کند بنا بر کم میگذارد

۴۲
 یک رنگ در رکوع پنجم و ششم که آن نیز شک در رکعات بیست و پس نماز باطل است
 و اما شک نمودن در فعل از افعال نماز پس هرگاه وقت آن باقی باشد یعنی در فعل
 نماز افعال **یک** رنگ باشد آن بعد از آن بجای آورد و اگر بعد از آن علم
 به هر شک که آن فعل که شک کرده بود بجای آورده بود مکرر شده است هرگاه آن فعل
 رکن بعد نماز باطل است و اما هیچ است و هرگاه بعد از دخول در فعل دیگر شک در
 فعل پیش کند آن شک اعتبار ندارد و نماز صحیح است هر چند آن فعل **دویم**
 از افعال باشد که بالاصل واجب باشد و هرگاه در انشائی خواندن سوره شک
 کند در هر احوط بجهت سجده و اعاده سوره مکرر شدن در این وقت ضرر ندارد و هرگاه
 نماز شک کند و میطرف رجحان یا بدیعنی کردن و نکردن آن هر یک در نظرش وقت
 در آن وقت است از اطن میگوید بنظر من میگذارد مطلقا چه در افعال باشد و چه
 عدد رکعت هر یک از نماز یوسیه و اما احوط در نماز دو رکعتی که نماز صحیح باشد و نماز
 و در دو رکعت اول نماز چهار رکعتی است که بعد از عمل کردن بطن آن نماز را
 اعاده کند هرگاه آن شک در عدد رکعات باشد و در افعال چندان حتماً
 احتیاط ندارد و هرگاه شک در عدد رکعات کند و یکی از دو طرف شک بخواند

برای

بر دیگری نداشتن باشد و هر دو طرف مساوی باشند آن چهار صورت **اول**
 شک میان دو و سه است بعد از اكمال سجده رکعت دوم و پیش از آن باطل است
 پس بنابر سه سجده آورد و نماز را تمام میکند و بعد از آن یک رکعت تهلیل یا رکعت
 نشسته نماز احتیاط بجای آورد و اختیار کردن یک رکعت تهلیل بهتر است **دویم**
 کردن میان سه و چهار است و در هر جای نماز بنابر چهار سجده آورد و بعد از تمام
 نماز نیز دو رکعت نشسته یا یک رکعت تهلیل بجای آورد و اختیار دو رکعت نشسته
 در اینجا احوط است **سوم** شک میان دو و چهار است بعد از اكمال سجده
 بنابر چهار سجده آورد و دو رکعت نماز تهلیل بجای آورد **چهارم** شک در میان
 سه و چهار است بعد از اكمال سجده بنابر چهار سجده آورد و دو رکعت تهلیل
 و دو رکعت نشسته بجای آورد و دو رکعت تهلیل را پیش از دو رکعت نشسته
 کردن واجب است و اما هر جائی که شک بدو یا بیشتر تفقیر و شرط آن که
 بنابر بیشتر کند آورد و نماز را تمام کند و احوط هر چه تفقیر و عمل آورد و احوط آنست
 آنست که پیش از آن از سجده دوم از خاک بر رویه باشد و اما شک میان
 چهار پنج و آن نیز در صورت است و در صورت آن صحیح است یکی آنکه شک کند

در قیام پیش از آنکه بر کعبه نشسته باشد بنا را بر چهار می کند و می نشیند و
میگوید و نماز را سلام میدهد و بعد از آن بیک رکعت استسما یا دو رکعت
بجای آورد و یکی دیگر آنکه شستگند بعد از سر برداشتن از سجده دوم
که آیا این چهار بر بوده یا پنج بنا را بر چهار می کند و نماز را سلام میدهد
و سجده سهو بجای آورد و اما در یازده صورت دیگر حوط است که
بنا را پنج می کند و نماز را تمام میکند و دو سجده سهو بجای آورد و آن
نماز را به نیت قربت اعاده میکند اما در رکعت نماز احتیاط و اول
حد خواند به تنهایی و تسبیح جایز است و احوط آنست که بعد از سلام
نماز پیش از فعل نماز بجای آورد و هم چنین اجزاء فراموش شده را که
نشسته و یک سجده باشد و هرگاه در انشای نماز احتیاط علم بهم رسد
بصحت نماز و عدم احتیاج با آن نماز احتیاط پس آن نافله خواهد بود و
جایز است قطع نمودن آن و اگر علم به هر سه بعکس کیفیت تمام نمودن
آن مطلقا و کین احوط اعاده آن نماز است و در صورتیکه نماز احتیاط
مطلوبی باشد با فوت شده و اما کثیر الشک التفات بهنگ می کند بکنه

میکنند

میکنند و بر واقع شدن آن محل مگر آنکه مستند زیاد و زیاد باشد پس با صحت می کند
و هم چنین است کثیر الشک هر چند احوط عدم است و مراد عدم التفات در اینجا چیست
بنزدن دو سجده سهو است و اما فعل سهو شده را پس چیست بجای آوردن او یا نماز
نشسته یک سجده باشد اعاده نماز بنماید اگر رکعتی باشد و داخل رکعت دیگر شده باشد و کثیر
کسی است که اوز و حرف کثیر الشک بگویند که بسیار شک میکند هرگاه در فعل نماز
بسیار شک شود و در سایر افعال نیز حکم کثیر الشک دارد و حکم کثیر الشک در اینجا
نماز احتیاط شک کند پس بنا را کثیر می کند مگر آنکه مستند زیاد و زیاد باشد پس بنا
بر اقل می کند و هم چنین التفات می کند هرگاه شک کند که آیا شک کرده ام یا
و هرگاه یکی از امام و اماموم شک کند و دیگری یقین اند صاحب شک رجوع میکند به
یقین و هم چنین هرگاه دیگری یقین داشته باشد و دیگری یقین هرگاه رجوع بیقین فوت
بهم رسد رجوع نماید و الا احتیاط را ترک بنماید و اینکه بنا را رجوع به یقین کند
بعد از آن نماز را اعاده نماید یا آنکه قصد انفراد نماید و زن نیست و اماموم بیان
یکی و بیشتر چه دل و چه فاسق باشد رجوع بنا را جایز نیست مگر آنکه موجب یقین باشد
و هرگاه امام و اماموم هر دو مظنه به هر شایع یکدیگر افراد و چیست و هرگاه

برود و در یک نعل شک کنند و چوب است بر هر دو نعل کردن بمقتضای آن و اگر نعل
 شک مختلف باشد رجوع نماید بآنچه متفق باشند بر آن و ترک نماید آنچه را
 تنها باشد هر یک از آنها بآن چنان که یکی شک کند میان دو دوسه و یکی سه
 هر دو بنا بر این می کنند از هرگاه رابطه میان ایشان باشد آنرا در دو
 و هر یک از ایشان عمل میکنند بچگونگی شک خود چنانچه یکی شک کند میان دو دوسه و دیگری
 شک کند میان چهار پنج و هرگاه ماموم بسیار باشد و مختلف بامام شوند اگر
 رابطه ماموم میان جمیع ایشان باشد رجوع بآن رابطه نمایند و الا قصد تفريق
 و جواب چنانکه گذشت و هرگاه امام و بعضی از مخاطران باشد پس نیت نفرات
 بر یک نعل شک کرده اند و واجبست که آنکه از گفته کسی نعل شک کرده اند
 ظن به نیتش در حضورت عمل بکند و هرگاه امام باماموم کاری میکنند
 که باعث سجده سهو شود بر همان یکی سجده سهو واجبست و بر دیگری خبری
 نیست و اما سجده سهو در پنج جا واجبست **اول** از اموش نمودن یک سجده
دویم از اموش نمودن شصت **سیوم** حرف زدن است سهوی یا در
 مکانی بیرون رفتن از نماز باشد **چهارم** شک در میان چهار پنج است

بعد از آنکه کار تمام شد

بعد از آنکه حال سجده تین که سر بر پشت از سجده دویم باشد **پنجم** در سلام و اذان است
 غیر نعل و اما حوط آنست که برای هر زاید و یکی سجده سهو نمایند و همین در نعل
 قصد و بالعکس در موضع سجده سهو بعد از نماز است باشد خفیه که در **سلام**
 آن باین طریق است که بعد از سلام و اذان نیت میکند که دو سجده سهو بجا می
 واجب قرینا الی الله و سجده می رود و میگوید بسم الله و بالله و حق الله علی
و ال محمد یا الله بگوید بسم الله و بالله التسم علیک ایها التبی و رحمة الله
بما کانت و سر از سجده بر میدارد و می نشیند و آرام میگیرد و بعد از سجده میگوید
 هم چنین ذکر میکند و سر بر پشت می نشیند و میگوید استغفر الله لا اله الا الله
و استغفر الله ان محمد صلی الله علیه و آله و سلم صلی الله علیه و آله و سلم صلی الله علیه و آله و سلم
 است که بعد بگوید السلام علیکم ورحمة الله و بركاته و از آنجا که برای
 سجده واجب بود از نیت غرضی بجا گذاردن و در بقید بودن و غیره
 و اگر سجده که تغییر یافته از برای سجده سهو جزو حقیقت **مقتضی دوم** در میان نماز
 نماز قضا است بدانکه هرگاه کسی نمازی از نمازهای واجب ترک کند خواه عمدا
 و خواه سهوا خواه به سبب خوابیدن و خواه بسبب خوردن چیزی که او را می کنند

قضا میکند آن نماز را بشرط این که در وقت فوت شدن آن نماز بالغ و
عقل و مسلم و بالغ و حیض و شبه آن باشد و قدرت بر طهارت ^{خطا} خنثاری یا
نوشته باشد مگر نماز جمعه و عیدین که از اقصا نمیکند و کسی که از آنها شهادت
نیاید لیکن اگر بر بعضی از وجوهای و ضروریات دین میکند
نماز و حاجی هر که نمازی از ایشان فوت شود یا نماز باطلی موافق
خود گذارده باشد هر که بذهب حق در آید آنرا قضا میکند و آنچه را موافق
اعتقاد خود صحیح کرده اند قضا ندارد و اگر شخصی در تمام وقت نماز بهیوش نباشد و
آن سبب نماز او فوت شود قضا بر آن واجب نیست مگر آنکه مقلد طهارت
با یک کت از نماز در یابد و هر که بهیوشی بر سبب فعلی از افعال او باشد قضا
احوط است و هر که فوت شدن نماز به سبب قدرت نه پیش بر طهارت
باشد مطلقا احوط قضا است و نماز قضا ترتیب واجب است مانند او
هر که ترتیب علم داشته باشد باید استثنای علم ترتیب مراعات ترتیب
احوط است و واجب است مقدم داشتن نماز فوت شده بر نماز حاضر
که ادا باشد مگر آنکه وقت حاضر نگذرد پس در آن وقت و وجوب که

نماز قضا را

نماز حاضر را مقدم دارد بر فوت شده و هر که نماز حاضر را با وسعت وقت
مقدم دارد بر فوت شده باید آن نماز را اعمار نماید بعد از آنکه فوت شده را قضا
نماید مگر آنکه وقت حاضر نگذرد و اگر فراموش نموده باشد که نماز فوت شده
بروشماره او است قضای ضربه خود نیست و اگر در این نماز به خاطرش آید که برتر از او
نماز فوت شده است عدول نماید بین معنی که نیت را بر این قرار میدهد که این
نماز فوت شده است و باید پیش از آنکه دخل کنی که زیاده تر از آن فوت شده باشد
نشده باشد و اگر در این نماز نماز دیگری پیش آید نماز را از سر گرفتن واجب است
نمازی که در سفر فوت شود قضای آنرا قصر نماید هر چند در حضر باشد و اگر در حضر
فوت شود نماز قضا بنماید هر چند در سفر باشد و اگر در اول وقت در سفر باشد
و آخر وقت در حضر یا بالعکس سبع میان قصر و تمام احوط است اگر چه ظاهر آنست که
اعتبار به حال او است و نماز جهرتی را جبراً قضا میکند و غفایتی را اختیاطاً
پس هر نمازی که از او فوت شود چنانکه قدرت بر تمام یا رکوع یا سجده یا غیر
آن نداشته باشد قضا میکند آنرا با واجبات مذکوره مثل اوقات صحت و جنین
هر که وقت قضا کردن قدرت داشته باشد بر آن و غیره است در جهه و غفایت در نماز

چهار رکعتی نمکس آن و مرتفعه میکند طلق نازیر که در زبان ارتداد از آن فوت شده
باشد و هر که یک ناز از غیر حقین از نمازهای یومیه در حضور از وی فوت شده
باشد بلکه ناز دو رکعتی بجای آورد به نیت صحیح و یک ناز سه رکعتی به نیت غرض
یک نماز چهار رکعتی بجای آورد به نیت تردید میان ظهر و عصر و یا غیر است مگر در نماز
هر یک از سه ناز بر دیگری واجب ناز احوط است و هر که در سفر فوت شده باشد
یک ناز سه رکعتی میکند و در نیت غرض و یک ناز دو رکعتی به نیت تردید و غرض
ناز احوط است و هر که ناز بسیاری از او فوت شده باشد انقضاء نماز را
میکند که خاطر جمع شود که دیگر قضا در دست او نباشد و مظنه نیز که نیت و هر که
نازعت را فراموش کند یا خواب رفته و وقت ادای او بگذرد آن نماز را قضا
میکند و روزه از روز بر آن واجب است **باب ششم** در احکام ناز جهات
و نمازهای و جوبی بجماعت کردن سجدت است خصوصاً ناز یومیه و جایز نیست
در نافه مگر در نماز طلب باران و عیدین و شرط است ایمان و عقل و عدالت
با نفع چون و ولد از آن نبودن و امام و شرط است آنکه اگر با امام قضا میکند
که علم عدالت امام بهم رساند و بر کسی که قضا است رساند و ممکن نباشد که یاد

کرد و واجب است که ناز خود را بجماعت نموده باشد و اگر عذر و کینه بان حاجت است شود
تأست یکی امام و دیگری ماموم هر چند ماموم زن باشد و یا طلق که نابالغ باشد و ماموم
در می آید حاجت را در حال قیام امام قبل از رکوع یا در حال رکوع و جایز نیست آنکه میان
امام و ماموم جایی باشد مانند دیوار یا پرده یا مثل آن که مانع از دیدن امام یا دیدن کسی
امام را ممانند هر چند ماموم زن باشد اینجا که اگر چه ظاهر در زن حوازی است و در آن
هر که جایی بین صفوف باشد نازک کند و عقب جایی بیاید باطل است و چنانچه جایی
کوته باشد و در وقت ایستادن مانع از نشاء هر که نباشد ضرر ندارد و هر کس که مانع از
عبود باشد نشاء بدو مثل حجره و غیره احوط اجتناب است پس هر که ماموم امام را بیند
یا انگشت که امام را می بیند نازش صحیح است و هر که نه امام را بیند و نه کسیکه امام را بیند
نازش باطل است و جایز نیست بالاتر ایستادن امام بر ماموم و درین هموار کردن و درین هموار
شیب و بالاتر ایستادن ماموم بر امام جایز است و جایز نیست دوری ماموم از امام با صفت
پیش از یاد هر یک که ممانع بر احوط و باید دوری ماموم بجای نباشد که در عرف بگویند عقب
امام ناز نمیکند پس جایز نیست مگر در صورت متصل بودن صفها با یکدیگر هر چند در میان نماز نیست
انفراد کنند یا نماز ایشان تمام شود پس در غیر است و در جماعت قضا انفراد نمودن یا باشر

۷
 اگر نزدیک شدن بجهت فعلی بطل مکن نشود و جایز است صفای دور از امام پیش از آنکه
 نزدیک با تکبیر الاحرام بگویند و لیکن هو ط عدم است و کسیرا که نماز با نماز امام
 در رکعت مساوی باشد در رکعت اول حمد و سوره از او ساقط است و باقی نماز
 در رکعت را باید بجا آورد با امام و در عقب امام غیر عاقل بر امام سر قرائت حمد و سوره واجب
 بر قدر امکان و هرگاه امام بر کوع ره پیش از تمام شدن قرائت امام باید ماموم قرائت
 را ترک کند و متابعت امام نماید و واجب است متابعت امام عادل در احوال
 تکبیر الاحرام و در احوال نیز بنا بر حوط و هرگاه ماموم نیز نطق کند که امام تکبیر
 الاحرام را گفته است او نیز تکبیر الاحرام را بگوید به نیت جماعت و تکبیر
 گفتنش امام بر ماموم معلوم شود باید عدول به نیت افراد نماید و باطل نمودن آن
 نماز مشکل است و هرگاه ماموم پیش از امام سهوا بر کوع یا سجود بر روی با سر
 بر آورد و عمد و بیماید صورت عمد بر همان حال باقی بماند لیکن احوط آنکه
 این نماز است مگر در سر برداشتن از رکوع یا سجود سهوا اگر صورت اول
 خود کند با صورت دوم خود کند نماز باطل است و جایز نیست ماموم مقدم
 بر امام عادل یا بیند و مساوی جایز است مکن فضل عقب است و این بدان است
 اگر

اگر چنانچه باشد و باید که نیت جماعت کند و بقرآن است که در عقب بگذرد که نماز ظهر
 یا فلان میکند و اقتدا به پیش نماز حاضر واجب قرینه الی الله و هم چنین نیت قنای
 با امام همین کند پس اگر نیت اقتدا کند یا نیت اقتداء با امام غیر معین کند یا بدو
 یا پیشتر اقتدا کند یا نیت اقتداء بر زید کند و بعد معلوم شود که عمر و است نماز باطل است
 و هرگاه نیت اقتداء با امام ظهر کند و کفایت کند که زید است و بعد معلوم کند که عمر و است
 احوط آنکه بخود نیت و هرگاه در نماز امام نماز کند و بعد از نماز هر یک گوید که امام
 بودم نماز مرد باطل است و هرگاه هر دو گویند که امام بودیم نماز هر دو صحیح است بشرط
 نیت در نماز جماعت مساوی بودن نماز امام و ماموم و در عدد رکعات و نزدیک
 نوع بودن در نماز و جایز است اقتدا کردن حاضر و مسافر بر یکدیگر و اقتدا یکدیگر
 نماز واجب میکند و بنا بر آنکه گذارد در جای که گذاردن نماز نافله در نماز جایز است
 و اقتداء آنرا کند از بنا بر فرضیه گذاردن با نظری که شخصی نماز خود را از افراد خود
 و بعد دید که امام همان نماز را میکند از آن نیز آن نماز را اقتداء با آن نماید
 نماید یا آنکه امام و ماموم هر یک نماز خود را با افراد نموده بعد جایز است که آن
 نماز را مستحب جماعت نمایند یا آنکه امام نماز خود را از افراد و شخصی نماز را از افراد

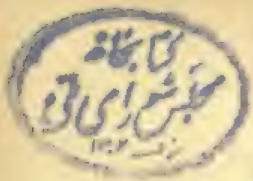
بجای آورده امام را و امید دارد که منتهی نماز خود را اعلام نماید که او نیز در جایی حضور یافت
نموده باشد و شرط است در مجموع این صورت اما صوابی بودن نماز امام و مأموم در
کیفیت پس جایز نیست اقتضای نماز یومیه بنماز کسوف و خسوف و یکسوف و غیره
میت و نماز عیدین و یکسوف آن و هرگاه مأموم و امام هر دو بر مینه باشند پس هر دو یکی
می نشینند و امام در میان مأمومین می نشیند و اندکی زانوهای خود را مقدم می دارد و
عوض رکوع و سجود ایما می کند و هرگاه در نماز امت زمان کند پس بگوید یکدیگر می ایستند
و پیش نهادن جایز نیست و هرگاه زمان اقتضاء ببردان کند و عجب اولی ایستند
و جایز نیست اقتضاء ایستادن باشند و کسیکه تمام قرائت را درست بخواند کسی
قرائت را یا بعضی از آن را نداند هر چند بکثرت یا تشدید باشد و هم چنین کسیکه
زمان او عیب باشد باشد و بعضی حرف را بدل کند و جایز نیست اقتضاء مرد بر زن
یا نجفشی و نسبی و خلفی و جایز نیست اقتضاء زمان بر زمان در نماز فرضه بنابر
احوط هر چند جایز بودن ظاهراًست و اما میگرد در مسجد امامت میکند و ایما اولی
او دیگری و حسب منزل اولی است بر اجنبی و بری که مأمور از جانب امام باشد
اولی است از دیگران با شرایط امامت هر چند دیگری از ایشان فضل باشد و اشکی

اولی است

اولی است از دیگری مگر در صفت مذکور بنا بر شش مورد و هرگاه امام را حدیثی از خود
جایز است که مأمومین یا بعضی از ایشان نماز را با افراد تمام کنند و هرگاه فق امام یا غیر
ایم باشد ایشان طهارت امام یا مثل آن بعد از نماز بر مأموم ظاهراً اعمال بر او نیست که
رویان نماز معلوم شود عدول نماید بزیست نفراد و هرگاه کسی داخل شود بر وضو و عبادت
که او را در آن موضع ترسد که پیش از رسیدن بصف رکوع را در دنیا بجا
نیت میکند و تکبیرة الاحرام را میگوید و بر رکوع میرود و در ثنایی رکوع می بخیزد و بر
انگیزد و در آن امام باشد بقدریک دوری میان امام و مأموم جایز نیست بنا بر حوط
و هم چنین در این ذکر و حجب راه نرفود فعل کثیر از او سر نزنند و حوط است که یا
را بکشند و هرگاه امام در اندرون محراب باشد و کسیکه بی طرف و آن طرف باشد
او را می بینند نماز ایشان در صف اول مجازی او باطل است و نماز سایر محض صحیح است
هرگاه مأموم در بیاید بعضی از نماز را بعضی رکعات از او فوت شود و بگوید در بیاید با امام
اول نماز حساب میکند و بعد از سلام دادن امام باقی را بجای آورد و حمد و سوره
بند در رکعت اول نماید بخواند به قدریکه ممکن شود در جایکه امام تسبیح بخواند و هرگاه
سوره ممکن نشود گفتن نماید یا آنچه میسر شود از آن و با امام بر رکوع میرود و لیکن حوط

۴۹ آنست که در صورت علم بر آن خواندن حدیث اقامه کنند بلکه در وقت تکبیر
 امام برای رکوع و اگر پیش از آن نیت کرده و چنین صورتی آنچه را تکبیر میخواند
 و با امام رکوع میرود و حیاط آن نماز را اقامه میکند آنگاه خواندن در رکوعی که
 در نماز است واجب است هر چند در نمازی باشد که بلند خواندن واجب باشد
 مگر آنکه امام بجا آورد و نماز را تمام کند و مأموم باقی را بعد از سلام داد و آن امام بجا
 آورد پس احوط جهیز است در موضع جهیز و تمام در وقت نشستن مخصوص با امام مأموم
 نیز می نشیند بر سر پا بعد از زمین و بجا بیاورد و نشستن میکند با او قصد
 و کسب و هرگاه معنی آن تقدیر بعضی آن بگوید شاید اول باشد هر وقت نشسته
 خود اقل واجب را بجای آورد و بحق با امام میشود و قنوت با امام میگوید و
 خود را نیز بجای آورد و هرگاه کسی امام را در یا بعد از رکوع رکعت آخر تکبیر بگوید
 و با امام سجود میرود بدون رکوع بعد از آنکه امام سلام بگوید برخیزد و نماز را
 از سر بگیرد و هرگاه در میان سجود امام را در یا بعد تکبیر الاحرام را میگوید و یک
 سجده آخر با امام درمی آید و می نشیند امام سلام دهد و بعد برخیزد و نماز را
 از سر بگیرد و اگر بعد از سجده تیسریم آخر امام را در یا بعد تکبیر الاحرام میگوید

و می نشیند



و می نشیند امام سلام میدهد و بعد برخیزد و قنوت میباید و تکبیر الاحرام
 و نماز را تمام میکند و جایز است مأموم پیش از امام سلام دهد هرگاه معذرتی داشته باشد
 یا نیت آنرا در هرگاه در پیش نماز باشد جایز است او را نماز تمام با عذر نیت نظر
 در غیر صورت اگر چه بعد از قنوت خواندن امام باشد آنکه بآن بیناید و اگر در نماز
 باشد باقی را تمام میکند و اگر پیش از آن باشد قنوت را بجای آورد و تکبیر احوط
 اولی در دو صورت اول نیز از سر خواندن قنوت است **فصل دوم** در بیان تکبیر
فصل اول در احکام سجده است به آنکه حرام است که بیت الخلا را داخل مسجد کند اگر چه
 اول بر آن باشد و جایز است بر طرف پر خواب نشد و اطراف نمودن و جایز است که اگر
 واجب آن را در سجده بر طرف خواب شدن ممکن نبودن ساختن آن بنا بر احوط و حرام است
 نقش نمودن آن بنا بر بطور و بصورت بنا بر احوط و داخل نمودن آن است با شستن آن مسجد
 هر چند مسجد و فرش مسجد مرتفع نشود بنا بر احوط **فصل دوم** در نماز خوف و نماز استعرا
 آن نماز خوف پس واجب است قصر در چهار رکعتی چون قصر در نماز سفر خواه در سفر
 و خواه در حضور و خواه بجماعت و خواه به تنهایی باشد و بعضی گفته اند بشرط آن
 بر امام باشد که نماز را تمام کند و خالی از رجبی نیست و کسیکه به کل فروخته باشد

و با غرق شده باشد باز میکند به قدریکه ممکن باشد و قصر میکند مگر آنکه برای تمام
 غرق شدن و در قصر امید سلامت باشد گفن احوط است قضای بعد از آن
 و احوط است بار یکی وقت است و مطلق قصر تا نماز قصر واجب است
 فرسخ و در چهار فرسخ یا بیشتر کمتر از هشت فرسخ باشد هرگاه اراده کنش
 در آن روز یا آن شب داشته باشد و هرگاه اراده برگشتن در آن روز یا در آن
 شب نداشته باشد و قاطع سفر از نیت آنست و مانند آن عمل نماید و هر
 زمانی آن سفر مختصر است میان قصر و تمام و هیچ میان هر دو احوط است مگر آن
 بودن و اگر ممکن نباشد تمام احوط است و شرط است و قصر چند خبر **اول**
 آنکه قصد هشت فرسخ داشته باشد هر چند به نیت باشد مانند علام و غیره
 و زوجه و سایر هرگاه قصد برگشتن نداشته باشد یا ممکن نباشد ایشان را که
 برگردند و باید قصد هشت فرسخ یا تنهایی هشت فرسخ داشته باشند بیک
 قصد هشت فرسخ نموده بعد از گذشتن از محلی که قصد شرعی و قصر نماز و خود
 روزه باشد در آنجا منتظر نفعی نباشد و بدون نیت جزم سفر به رساند نماز تمام
 میکند و اگر جزم بهم رساند سفر یا آنکه مشطرفین شدن بعد از نیت هشت فرسخ
 سفر باشد

شرعی باشد تا مدت سی روز نماز قصر میکند و اگر مترده باشد میان نیت و مانع
 ما و هر یک قصد آن نموده روز نموده قصر میکند و اگر پیش از گذشتن از قصد ترخیص متوجه
 و مشطرفین شد نماز تمام میکند **دوم** آنکه در بین نیت قصد آن نموده روز یا پیش
 بکلی که کشش یا بیشتر در آن بقصد وطن مانده باشد کند هر چند آن مدت متفرق باشد
 و اگر قصد اقامه یا گذشتن بیک فرسور نماید در آن راه نیت قصر میکند و در منزل تمام میکند
 هر قدر که بماند و هرگاه قصد سفر تازه نموده که هشت فرسخ باشد باز بنا بر قصر میکند
 و هرگاه در همداء سفر قصد نه داشته باشد که در بین آن قصد اقامه نماید و زرا
 قصر نموده باشد و بعد از آن قصد نماید آنجا را قصر کرده قصر میکند هر چند کمتر از هشت فرسخ
 باشد و اگر در آنجا نیت قصر در آن بین قصد اقامه نماید یا تمام میکند
سوم آنکه سفر جزم نباشد مانند سفر تابع حکم ظلم و ظلم او و غیره بجهت صیحه
 و لعب و فرقی نیست میان خود سفر جزم باشد نهایت مقصود از آن و تمام باشد
 هر سفر صیحه بجهت حاجت قصر میکند و هرگاه صیحه بجهت تجارت باشد در روز قصر
 معین است اما در نماز احوط جمع میان قصر و تمام است و اگر در تنهایی سفر بین قصد
 صیحه که قصد بر طرف می شود و اگر در تنهایی سفر صیحه قصد طاعت کند قصر میکند

بشرط اینکه بقیه سفره قدر است فرسخ باشد شرط چهارم آنکه شغل و عمل او نباشد
 مثل عرب صحرائین و چار و ادار و علاج سفوف و تاجیک از شهر بشهر میگرد و برای
 تجارت و شباناک همیشه در پی آب و علف است و قاصدیک از شهر بشهر برای ام
 قاصدی میرود و همیشه این شغل عمل اوست و امثال ایشان اما انفرادی که
 بعد از سفر تمام میکنند نماز و روزه را و غیر ایشان تمام نمیکنند نماز و روزه را
 تا آنکه در عرف بگویند سفر شغل و عمل و پیشه ایشان است و هر که کثیر از سفر یعنی کسی
 بسیار سفر کند و در بلدی قصد آن کند بعد نماز و سفر نماز بگذارد و رجوع بقصر میکند
 در سفر اول و دوم چنین اگر در بلد خود روز بماند یا در بلدی بعد از تردد و سی روز
 ده روز بماند و اگر در بلد خود یا بلد دیگری بجز روز بماند نماز و روزه را تمام میکند ^{مطلق}
 و بعضی گفته اند که نماز و روزه را قصر میکنند و نماز شب را تمام میکنند و روزه را با یک
 را یکبار و حج هر ط است شرط پنجم حد ترخص است یعنی موی که بعد از آنکه شغل از آن
 مخرج موقف است که روزه را افطار نماید و نماز را قصر کند و آن پنهان شدن فرودگاه
 شهر است که از آن بیرون برود و شنیدن اذان آن آخر شهر است و شنیدن
 اذان و ندیدن دیوار هر دو قصر میکنند و افطار رنمایند و هم چنین است به پنهان
 شدن با

شدن یا از آن دو یا یا ندیدن یا شنیدن و دیگری اما در صورت شنیدن یا پنهان
 یکی بدون دیگری پس حقیقا میکند به نکردن افطار و تا خبر نماز یا حج میان قصر
 اتمام اما اعتبار در شنیدن اذان و ندیدن دیوار هر یک وسط است که اعتبار
 بهمارات بلند و سار و باغیات و حیوانات و حیوانات نیست و هم چنانکه حد ترخص شرط است
 در ابتدا سفر هم چنین بشرط است در انتهایی آن پس بدیدن دیوار شهر یا شنیدن
 اذان نماز را تمام میکند هر چند داخل نشده باشد و حوط جمع است و سفر بخیر است در
 قصر و اتمام نماز و روزه در چهار موضع که منظره مدینه شریف و مسجد کوفه و حایر نبوت
 امام حسین باشد و اتمام فضل است و احوط و ادلی در مسجد کوفه منظره مدینه شریف قصر
 و هر که در سفری که قصر ندارد آن واجب است حد اتمام کند تمام باطل است و علم
 وقت و غیر وقت واجب است و هر که جاهل شد باشد ضرر ندارد و اعلا میکند ^{مطلق}
 و در صورت فراموشی اعلا میکند در وقت نه در خارج وقت و هر که کسی بعد از دخول
 شدن وقت نماز پیش از آنکه نماز را بجا آورد و سفر کند و وقت باقی باشد به قدریک
 رکعت نماز یا بیشتر در یا قصر میکند و اگر در سفر باشد وقت نماز دخول شود پیش از
 آنکه نماز را بجا آورد و بی زاید نماز را تمام میکند و هر که نماز او فوت شود نظر کمال

نوت شده میکند و هرگاه آن ناز و حشر از او فوت شده باشد چه در حشر چه
سفر باشد آن ناز را تمام میکند و اگر در سفر فوت شود چه در حشر چه در سفر باشد قصر
میکند و هرگاه مسافر در جای قصد اقامه ده روز نماید هر چند آن ده روز قصد بای
طریق باشد که قدری از روز اول و قدری از روز یازدهم را حساب کند بقدریک از
روز اول گذشته بود نماز را تمام میکند و هرگاه قصد آن کمتر از آن باشد نماز
را قصر میکند و اقامه بهم بخورد اقامه به پروان رفتن از آن موضع آن را مستطاب آن
که باغش منقل آن و مثل انعام در آنجا اقامه به قدریکه در عرف بگویند هنوز در آن
موضع است و اگر در عرف بگویند که از آن موضع پروان رفته اقامه بهم بخورد و دیگر
در موضعی متر و باشد میان رفتن و ماندن تا سی روز نماز را قصر میکند و بعد از آن
تمام میکند هر چند یک نماز باشد و هرگاه در موضعی قصد اقامه کند و بعد از آن نیت
را تغییر یابد رجوع بقصر میکند مگر آنکه بعد از نیت اقامه یک نماز رجوعی بجا آید
باشد پس تمام میکند تا وقتیکه سفر غرضی پروان رفته و کمتر از اقامت فرسخ
تمام میکند تا احوط جمع باشد قصر و اقامه است و هم چنین هرگاه غرض برگشتن
دوخته باشد تا غرض اقامه دیگر نهشته باشد تمام میکند و احتیاطا نیز در جای دیگر

اگر غرض ماندن

اگر غرض ماندن نهشته باشد تا غرض اقامه دیگر نهشته باشد تمام میکند و احتیاطا نیز در جای دیگر
واحد و جمع میان قصر و اقامه است چون سابق **باب نهم** در بیان روزه است و
آن چند فصل است **فصل اول** در دانستن نیت روزه است و کفایت در روزه ماه مبارک
در رمضان نیت قرینه یا بطریق که هرگاه بگوید روزه ماه مبارک رمضان میگیرم ادا است
قرینه الی الله بهتر است و هرگاه کسی در رمضان نیت و نیت غیر رمضان کند احوط قصد است
پس هرگاه یوم الشک نیت شعبان کند و بعد معلوم شود که رمضان است بخیر است و چنین
است واجب چنین هرگاه نیت سنت کند در آن باشد اتقین علیهم یا غیره
یقین ضرورت هر چند روزه سنتی باشد بنا بر احوط و هم چنین است روزه نذر چنین
وقت نیت است و جایز است در روزه تعیین چه رمضان و چه غیر رمضان باشد و بخیر
سنت تا ظهر در صورت عذر فراوانی هر چند احوط آنست که جایز نیست در فضائی
مبارک رمضان و نذر میان تاخیر نیست تا ظهر عذر جایز است هرگاه فعلی که مبطل
میشود بجا نیامده باشد در روزه سنتی وقت نیت باقیست تا پیش از غروب
اقاب هرگاه در یوم الشک نیت افطار رفته باشد و پیش از ظهر معلوم شود که
است و فعل مبطلی بجا نیامده باشد نیت روزه میکند و جایز است در روزه احوط است

و اگر فعل مطلق بی آورده باشد یا بعد از مظهر معلوم خواهی که مساک یا فاعل و جواب و قضای آن
 واجب است **فصل دوم** در خبر تأیید که واجب است بر روزه دار مساک
 آنها و آنها ده چنانکه **اول** و **دوم** خوردن و آشامیدن است مطلقا **سی و سوم** جماعت
 چه در فرج و چه در مقعد زنان و چه در حیوانات و چه در پسر و روزه مفعول نیز مطلق
 در جمیع این چهارم هر که اطمینان او نماید **چهارم** طلب پروان آمدن منی است یعنی
 آمدن آن هر چند بباری کردن یا بوسیدن باشد **پنجم** رسیدن بخار غلیظ است بکلی
 و هم چنین غیر غلیظ بنا بر احوط **ششم** بایه ماندن در جنابت است بعد از طلوع صبح
 و روزه ماه مبارک رمضان قضای آن در سایر روزهای و جمعی بنا بر احوط و اگر اشت
 که صلیف و مستحاضه و نفسا نیز مثل جنبت است الا در وجوب گفته بر اقله
 مخالفت که محل نظرات بلکه هر عدم وجوب او است که احوط باشد **هفتم** خوابیدن
 جنبت است در روزه **دوم** تا طلوع صبح و خواب اول اهرام نیست مگر در صورتیکه خواب
 و نیت غسل نه باشد باشد پس حکم بایه بودن در جنابت عمدا دارد **هشتم** دروغ گفتن
 برخدا در رسول خدا یا یکی از ائمه علیهم السلام **نهم** سرزد کردن در آب است **دهم** حقه
 کردن است بجز نایع و روان نه شاف و هر که کسی نه باشد مطلقا بی آورده باشد روزه

ادب اهل حق

و ادب اهل حق مطلقا باشد و هم چنین است هر که کسی را اگر نه نماید بنا بر مشهور و احوط
 مکروه قضا است و هم چنین است حکم افطار بسبب قیقه و طهرا در قیقه بخور و منظر در آن
 که نیست و هر که کسرا ممکن باشد تحصیل سائل و جمعی خود نماید و بجهت اندیش سائل مطلقا
 آوردن قضا بر او واجب است و گفته بر بنابر احوط و به چکانیدن چیزی در بینی هر که بکلی
 روزه باطل میشود و هم چنین بخامیدن چیزی از برای طهال یا خیر آن هر که به حق نرسد
 نشستن زنان در آب حرمت است **فصل سی و دوم** در خبر تأیید که جنبت قضا و گفته است
 و با قضای تنها غلبه شود **اول** در خبر تأیید که قضا و گفته هر دو واجب میشود و آن واجب
 است خبر است **اول** و **دوم** خوردن و آشامیدن است مطلقا **سی و سوم** جماعت در فرج
 مقعد است **چهارم** آمدن منی است بوسیدن یا دست زدن یا باری کردن یا غیر آن
 قضا نزال نه باشد باشد **پنجم** رسیدن بخار غلیظ است بکلی **ششم** دروغ گفتن بخدا یا رسول
 یا یکی از ائمه علیهم السلام **هفتم** سرزد کردن در آب است **هشتم** در جنابت بایه ماندن
 و این حکم اول در خواب کردن تا صبح یا نیت غسل نه باشد و هر که بخوابد یا قصد غسل است
 نه باشد باشد و بیدار نشود تا صبح بر او قضا و گفته هیچ یک نیست و هر که خواب کند یا
 حرامش کردن نیست کردن یا نکردن غسل احوط قضا است و گفته و هر که از خواب بیدار

۵۴
 بیدار شود و مرتبه دوم بخوابد بنیت بیدار شدن از برای غسل پیش از صبح و بیدار
 باین مرتبه سیم بخوابد تا آنکه صبح شود قضا و کفاره هر دو واجب است **اولیم** فرمایند
 که در آن قضای تنها واجب است و آن هفت است **اول** خواب کردن و دوم جنب
 هرگاه بنیت غسل فرشته باشد بیدار نشود و تا صبح **دوم** بطلان آن است با منقطع
 بودن شب و با قدرت بر محافظه وقت و هم چنین است اعتقاد بر خبر کردن
 دیگری باینکه بودن شب هر چند دو عادل خبر داده باشند بنا بر احوط و احتیاط
 است هرگاه کسی اعلام کند به طلوع صبح و عمل بقول او کند بجهت منقطع دفع بر
 او و طلوع نموده باشد قضا واجب است و هرگاه دو عادل خبر داده باشند قضا واجب
 و احوط کفاره است هر روز معین هرگاه شک بطلوع صبح بهم رساند احوط است
 که چیزی نخورد و هرگاه بخورد و بعد نوم شود که صبح بوده احوط قضا است و هم چنین
 هرگاه اعتقاد بر قول دیگری کند در داخل شدن شب و انتظار نماید معلوم
 شود که دروغ بوده با قدرت بر رعایت وقت خواه منقطع حاصل شود از آن
 او خواه نشود و خواه بخورد و عادل باشند خواه باشند و بعضی گفته اند
 کفاره نیز واجب است و آن احوط است و در قدرت گذاشتن بر عتارت
 هرگاه یقین

هرگاه یقین یافتن حاصل نموده باشد از قول خبر بر او چیزی نیست و در صورت حاصل شدن
 منقطع مشکل است بلکه احتمال وجوب کفاره نیز میرود **سیم** مطلق بجا آوردن است بجهت
 تاریکی روز که منقطع کند بسبب آن شب و غل شده است و خلاف آن معلوم قضا و
 کفاره هر دو احوط است و اولی خصوصاً قضا که جمعی او را واجب دانسته اند و اگر اشتباه
 بر طرف نشود کفاره بر او نیست بلکه قضایت و عمل بمنقطع در وقتی جایز است که تحصیل
 نتوان نمود و الا قضا واجب است بلکه احتمال کفاره نیز میرود هرگاه خلاف ظن او معلوم
چهارم نمی کردن است عمداً بشرط آنکه چیزی از آن با اختیار بجنی برنگردد و الا کفاره
 نیز واجب است **پنجم** اگر کسی مضطرب کند بجهت جنسی یا حیث و آب بجنی او ریخته
 یا بی اختیار بر او قضا واجب است و احوط طحی یا حیض جنوی نافله است بان و در
 در مانع کردن است بضمضه و اگر مضطرب بجهت جنوی و جب یا سملجه یا شش یا
 باشد بر او چیزی نیست **ششم** خنثه کردن است بجهت نای یا مع و در آن بنا بر احوط ظاهر
هفتم نظر کردن بر زنان یا مثل آن است یا قصد آن و عادت و پیش پروان آمدن
 منی بعد از آن از نظر کفاره است نیز با قضا و احوط و وجوب قضا و کفاره است و اگر این
 منی بسبب نظر کردن بر نامحرم و مکر نظر کردن اگر چه مجرم باشد هر چند قصد منی آمدن

یا عدت نیزند شسته باشد **فصل چهارم** در مکرر شدن کفاره و اقسام آن باینکه
مکرر می شود مکرر شدن مبطلی که باعث آن کفاره میشود در روزهای متعدد
اگر چه از یک رمضان باشد یا بنظری که اگر هرگاه ده روز در یک رمضان نفیاً
کند یا ده روز جماع کند یا تمام یک رمضان را هر روزی بیک چیزی که مبطل روز
رباعث کفاره میشود اگر چه از یک جنس یا مختلف باشد بمعل آورده به عدد هر
روزی یک کفاره بر او واجبست و احوط مکرر شدن کفاره است مطلقاً هر چند
یک روز یک جنس باشد یا مختلف باشد یا بنظری که در یک روز یک نوع جماع کرده و
چیزی نخورده یا یک نوع مبطل دیگر بمعل آورده و بعد بر مبطل دیگر کجا آورده کفاره احوط
و هرگاه کسی همداروزه واجب متعین را باطل نماید قضا و کفاره هر دو بر او واجبست
و حاکم شرع نیز باید او را تعذیر نماید و چنانچه سه نوع مبطل بمعل آورده باشد حاکم
شرع او را تعذیر نموده باشد هر نوع چهارم بر حاکم شرع واجبست که او را قبل
برساند و کسی که اگر غایب روز خود را بر جماع کفاره بر او واجبست و بر
قضا و کفاره هیچ یک نیست و اگر روزه اطاعت او غایب باشد در زمانی
جماع باشد هر یک یک کفاره و قضا خواهد بود و احوط متعین شدن کفاره است

از کبر

از گینه و کیکی بجا نباشد و کیکی در خواب باشد و هم چنین است زن هر که مرد را
 اگر آه کند و بجا نباشد هر که زن را با مرد اگر آه کند بر جراح بنابر احوط و در جمیع بجز
 مختبر است در گفته میان آزاد کردن بنده و دو ماه پیای روزی که نفی شوست میکنند تمام
 دادن و آه در افکار بجمام یا هر نوع که مبطلی که بجمام باشد احوط میان هر سه گفته است
 و اما گفته واجب میشود در مبطلی بجا آوردن حد اگر در روزه ماه رمضان و در روزی که
 سبب نضای ماه رمضان هر که بعد از ظهر باشد و در روزه اعتکاف و جبای غیر
 اینها مقفول گفته و هیچ یک واجب نیست **فصل خیم** در شرایط صحت روزه است و
 شرایط است در روزه عقل و اسلام و پاک بودن زن از حیض و نفاس در تمام روز و ایام
 ده روز و خوان از شر و کیکی مختبر است در تمام کردن نماز چنانچه اشاره بآن نمودیم و
 اما کیکی که مقل باشد و که دیوانه هر که تمام روز مقل باشد روزه آن روز صحیح است
 و روزه بیرون صحیح نیست هر چند نیت کرده باشد و روزه طفلی که تمیز نیکه بدتر از
 صحیح است و روزه زنی که استخاضه بمشیره باشد هر که سه غسل را بجا آورده باشد
 منوط هر که یک غسل بجا آورده باشد صحیح است روزه نذرتین از مسافر هر که شرط
 کرده باشد سفر و خضر یا سفر تنها را بنا بر توفی که آن قول مشهور است و با نیت

هر چند احوط آن است که چنین نذر را بکند و صحیح است روزه مسافر در سه روز غرض
 قریب آنکه در منا واجب است و از بجهده روز بدل نذر کند در کفاره که یکسپه از غرض
 آفتاب عدا پروان نقتد باشد از عرفات و غیره مواضع مذکوره روزه واجب است
 مگر در کبر السفر و کسکه در جای اقامه ده روز کرده باشد و در روزه مریض بطنه خوف
 ضرر صحیح نیست و هم چنین با خوف از زیاده یا مرض یا طول کشیدن آن و چنان
 شکی که تحمل آن نتواند شدی ده یا عارض شدن مرض دیگر و یا خاطر حج چون از حج
 مکنور شد روزه او صحیح است و شناختن سپیدن و نرسیدن فرموده است بخود آن
 مریض هر چند بخیر دادن طبیب باشد و هر چند آن طبیب کافر باشد هر که از عین او
 حاصل شود این فطنه محض بطلان میشود و اوقاف رهنیاید **فصل ششم** در چهارم روزه است اما
 روزه و چنانچه شش است **اول** روزه ماه مبارک رمضان است **دوم** روزه کفاره
سپتم روزه عوض قربانی است و منا **چهارم** روزه نذر و شب آن که روزه
 حد قسم خوردن باشد **پنجم** روزه اعتکاف و **ششم** قضای روزه
 واجب معین و اما روزه ماه مبارک رمضان واجب میشود بر کسیکه ماه را بیند
 و دیده باشد هر چند به تنهایی آن دیده باشد و یقین آن حاصل شده باشد و اما
 میشود

میشود و نیز بیاض بخیلی که جوی خبر دهند و از خبر ایشان علم حاصل شود یا فطنه نزدیک بول
 بر فواید و بکشد شش سی روز از ماه شعبان و ثمرات دوی دل مگر آنکه از ثمرات ایشان
 تهنیتی مسموم شود و اما کسیکه عذر داشته باشد از شناختن ماه رمضان و تحصیل علم بآن بندگان
 محسوس مثل آن هر که بطنه بمرشدند به غفلت شدن آن ماه کفایت در روزه و بپوشد
 و هیچ احکام رمضان بر آن ماه جاری خواهد بود و اگر مظلوم شود که پیش از آن ماه رمضان نذر
 گرفته اقاله واجب است و هر که فطنه نذر حاصل نماید هر سال یکبار روزه بگیرد
 و فتنه که خواهد اگر چه قدری از ماهی و قدری از ماه دیگر باشد که از هر دو ماه سیزده روز
 متعلق بیکبار روزه بگیرد و یا بنظر حق که بعد از روزه حساب از او داشته باشد تا یا روزه
 بگیرد و بعد یکبار بر او واجب است **فصل ششم** در وقت امساک کردن از بطلات روزه است
 به آنکه بعد از طلوع صبح امساک از هر چه روزه را باطل میکند واجب است و اما وقت
 افطار پس بر طرف شدن سرخی که از طرف مشرق است که بعد از غروب آفتاب
 ظاهر میشود و هر که تا بالغ در ثنایی روز بالغ شود یا دیوانه بهوش آید و یا عقل
 و بهوشی که بهوش آید روزه آن روز برایشان واجب نیست و در حد طهر است
 و اما بالغ هر که پیش از طهر بالغ شود و در آن شب نیت روزه نموده باشد

و هرگاه در میان روز پیش از ظهر عذری که باعث ادفای است مانند مرض و سفر
طرف شود و چونکه باعث باطل شدن روزه میشود بجای آورده باشد روز آن روز
بر آن واجب است و اگر سبطل بجای آورده باشد یا بر طرف شدن عذر بعد از ظهر
باشد قضا واجب است و نمی عیسر که سهوش باشد احوط قضا است و اگر فراموش
قضا نیست و هرگاه کسی خود سبب بهوشی شده باشد غیر احوط قضا است
و بر روزه قضا واجب است خواه قطری و خواه قلی و هرگاه به سبب بیماری روزی
از او فوت شود و بیماری را داشته باشد تا ماه رمضان دیگر قضا بر او
واجب نیست لکن قضا احوط است و تصدق واجب است و چون
روزه رمضان گذشته از هر روزی یک مد از طعم و هرگاه به سبب دیگر غیر
از بیماری مثل سفر یا نحو آن روزه او فوت شود آن سبب مکرمانه
قضا واجب است و هرگاه ماهین دو رمضان از مرض شها یا بد روزی یا
بجسته و سست قوت یا خیر اندازد و در آخر وقت مانعی رود در روز
او فوت شود روزه رمضان حاضر را میگیرد و سابق را بعد از رمضان
قضا میکند و اقباط کفار می دهد یک مد از طعم و هرگاه نهانه ترک قضا

باشد

باشد و غوم روزه گرفتن نداشته باشد تا رمضان دیگر آید قضا و کفار یک مد از طعم
با هم واجب است و هرگاه در آن مرض که روزه از او فوت شده بهر دو ممکن شود که قضا
نماید قضا ساقط است و هرگاه از شخصی روزه فوت شود به سبب عذری خواه بیماری
و غیر آن هر چند آن شخص زن باشد بنا بر احوط و هرگاه پیش از قضا بعد از آن
شدن آن بهر دو قضا واجب است بر وی یعنی بهر بزرگ آن اگر چه پس از آن متعذر
رشته باشد و اگر یک پس داشته باشد بر همان قضا واجب است و احوط قضا
است نیز هر چند روزه را عمد ترک کرده باشد و هرگاه اولیا و متعذر باشند
یعنی پس از آن یک ستن داشته باشد بهر یک بقدر حصه خود قضا واجب است و اگر
یک از ایشان احوط یا بد جایز است و هرگاه ولی خواهد ناب فرارید بهر
میتواند و هرگاه بزرگ اولاد دختر باشد احوط و جوب قضا است بر او هر چند
آنست که واجب نیست و هرگاه بریت دو ماه متوالی روزه باشد احوط و جوب
قضا است بر وی مطلق هر چند در کفاره باشد که بخار باشد میان آزاد کردن بنده
و اطعم شصت میکند یا دو ماه متوالی روزه گرفتن و اما آن روزه که در کفاره
رکن پنجم است بیان بنده آزاد کردن یا اطعم شصت میکند یا دو ماه متوالی

۵۸ **کرفش** آن اوزه رمضان و روزه نذرین و روزه اعتکاف و حبس و
 روزه قضای ماه رمضان یا وسعت وقت نماز است میان روزی که کرفش افطار
 نمودن تا پیش از ظهر هر چند احوط افطار نکردن است و بعد از ظهر جایز نیست و
 افطار نماید حرام کرده و اطعام ده میکند بر او و حبس و هرگاه عجز باشد از اطعام
 سه روز روزه بگیرد و اما در افطار روزه واجب غیر یقین بعد از ظهر خلاف است
 احوط حرمت است و گفته اند که یک فصل جنابت را در ماه رمضان فراموش
 نموده باشد تا آخر ماه قضای نماز روزه بر او واجب است بنا بر ادلی حط
 اگر اظهر باشد و اما سایر اقسام روزه و حبس و مکروهات در کتاب شرح
 نافع و سایر کتب مبسوط مذکور است و این رساله کفایت در آن آمده و اما از جمله
 روزهای حرام روز عید رمضان و روز عید قربان و روزه سه روز بعد از عید قربان که یک
 در نما باشد و روزه بوم اشک بخت ماه رمضان و بخت تریه که اگر رمضان است
 رمضان و اگر شعبان است شعبان و روزه بخت یعنی نیت کند که روزه بگیرم ساکن و
 روزه و حال و آن بنا بر سه مرتبه است که بگرداند افطار را سحر و این
 اظهر است و بعضی گفته اند که روزه در روز است با یک شب بدون افطار یا این
 در روز نذر

در روزه نذر معتبت و روزه واجب از هر یک قصر بر او واجب است و ای آنکه اگر اشت
 شده و هرگاه روزه ببرد مسافر در سفر که قصر بر او واجب است یا علم واجب عدا
 باطل است و قضا بر او واجب است و باندانش سائل روزه اگر حبس بود
 قضایت و احوط در فراموش نمودن مثل کیسه عدا روزه بگیرد و هرگاه جاهل
 و کیسه فراموش کرده باشد در انسانی او علم بهم رساند افطار بر او واجب است قضا و
 جمیع شریکیه در قصر نماز مذکور شد و در قصر روزه نیز معتبر است و اضاف بر آن نماز
 پیش از ظهر است هر چند پیش از آن نیت نموده باشد و احوط آنست که نیت
 یک مرتبه پیش از ظهر بخت سحر و نیت در شب و اما در هر روزی که عجز باشد از
 روزه روزی که کرفش یا تواند گرفت با شقت یا را افطار نماید و تصدق میکند
 هر روزی که از طعم که ریح کین تریز باشد و دوماه احوط است و احوط قضا است نیز
 هرگاه ممکن توانی ترا و هم چنین کیسه عطر بسیار رفته باشد و متصل آب بخورد
 و بعد آب نشود یا آنکه بگذرد تمام نتواند صبر کند و آب نخورد پس افطار میکند
 و تصدق میدهد عرض در روزی یک تا از طعم و بعد هرگاه چاق شود از این
 مرض قضا بر او واجب است با ممکن شدن در صورت استمرار مرض و نتوانش کرفش

قضا کند گفته میسر بود و با و حوط گفته است مطلقا و هم چنین زن است
 که نزدیک برآید زن باشد و زن بشرد که شیر او کم باشد و نیز است که آن
 ناپدید هرگاه خوف ضرر خود را آورد یا دله و تصدق میکند عوض هر روزی
 از طهر م و بعد قضا میکند و خیر غنیست در شیرده میان مادر و دایه و کسیکه بر عا
 شیر دهد و هرگاه دیگری یافت نشود یا عذری داشته باشد که نتواند طفل را بکشد
 به هودا روزه که در آن گرفتاری در پی شرط است هرگاه در تنهایی آن
 یا نحو آن افطار نماید بعد از برطرف شدن عذر بنا را میکند و روزه را
 تمام میکند و احوط آنست که مخصوص است این روزه هر روزه دوماه پی در پی
 گفته در غیر آن از میسر نکردن روزه عرض قربانی که در نما باشد و اگر
 دو روز روزه گرفته و روز سیوم عید اتفاق افتد و هرگاه مبطلی عمل آورد و روزه در
 روزه که واجب است متوالی گرفتن آن از میسر میکرد البته مکرر صورت
 یکی آنکه کسی که روزه دوماه پی در پی بر او واجب است و یک ماه تمام
 یک روز دیگر روزه گرفته باشد و یکی دیگر کسی است که یکا متوالی با و روزه
 واجب باشد به سبب نزدی باشد آن هرگاه با نوزه روز متوالی
 اگر باشد

گرفته باشد یکی دیگر کسی است که در سه روز بدل به سه قربانی که در نما باشد و روزه
 بگیرد و هرگاه روز سیوم عید قربان باشد افطار نماید و بعد از ایام تشریق روزه
 بگیرد و اگر در نما باشد و احوط آن است که این شخص با خطار باشد و احوط آن
 که روز سیوم را بگذراند و بعد از ایام تشریق که یازدهم و دوازدهم و سیزدهم
 باشد زیرا که این سه روز بر کسی که در نما باشد روزه گرفتن حرام است و الله اعلم

بالحکامه و مریله و اهل بیت محمد
و عقیقه تری و غیره الا طهاره
مرحمه الله و بس کاتر السلام
 بیکم نموده شده است

بسم الله الرحمن الرحيم و به تقي

شکر و سپاس مالک الملک را رواست که انعام عام او شامل خاص میست و ثنای
و ستایش بر پادشاهی رستگار که خوان احسان او کافل اوراق کائنات
و درود نامحذوف و صلوات و ایم الرزق بر خواجۀ دوسرا و شفیع روز جزا حضرت محمد
مصطفیٰ بنی **م** و بر آل اطهار و عترت ابرار آنحضرت که هر یک در درمای جود و رحمت
باغ وجود اند **و بعد** این رساله است مختصر مرتب بر مقتضای دو نظر در بیان خصوص
زکوة مستنبط از کلام حضرات اعلیٰ نقیانی اما میته قدس الله سرهم امید که اگر در
استخراج آن خطای واقع باشد بقیم عضو اصلاح فرمایند و الله الموفق للصواب و الباقی
المرجع و **الباب مقدم** در بیان مایه که زکوة و خصوص تعلق بدان گیر و شرط طایف آن
بطریق اجمال و اقتصار بدان و فعلک الله فی خیرات که زکوة با متعلق شود متعلق که از
زکوة فطر گویند و یا متعلق شود به مال اما بهر مایه تعلق نگیرد بلکه خاص باشد به مال
انسان یا قبل یا بعد از اوقات و در تصرف در آن بخلاف شخص که در اکثر آن تکلیف
و حریت مالک شرط باشد پس زکوة واجب نشود در مال طفل و مجنون و
بنده و نه در مایه که در دست مالک نباشد خواه از دست او به خصم بران

رفته باز

رفته باشد و خواه بقرض و خواه بغیر اینها مگر اینکه در دست وکیل او باشد که زکوة
بر آن هم مترتب شود و بدانند خبر اینکه زکوة بدان مایه تعلق گیرد از حیث اوقات شرعی
و کوهن نیست و از معدنیات طلا و نقره و از حیث اوقات کندم و جو و خرم و سوزنا با سحر
چند **اول** آنکه سال خبر میگذرد و آن بگذشتن مایه تمام و شروع در راه و در آن
مصول می شوند و اگر چه ایدم مال تمام نشود پس اگر یکی از شرطین واجب در ثنای سال قبل
باشد زکوة واجب نباشد **دوم** بخودی چرا نمودن چهار پایان است در مایه پس اگر بعضی
از سال معلوفه شوند یا بکمال ایشان را علف دهد یا ایشان از مال مالک علف خورند
و واجب زکوة ساقط گردد و در توجیه مذکور است که به علف خوردن یکروز از مال مالک نشود
می شود لیکن علف خوردن لحاظ اعتبار ندارد و چون معلوفه شوند عینا بر سال از آن
زمان نمایند که باز بخودی کنند **سوم** آنکه چهار پایان کار کنند و نباشند زیرا که بر
چهار پایان کار کنند زکوة نباشد اگر چه بخودی چرا نمایند و در اطلاق کار کنند کی جمع
بعرف است و این شرط نیست در غیر حیوانات است اگر چه حیوانات مخصوصا نه بشرط
اول و شرط چهارم نصاب است و مجموع درین شرط شمرکند اگر چه مطعومات مخصوص
بین آنها خبری که تعلق بخمس دارند بعضی از آنها نصاب معتبر است و تفصیل آن در

حضرت خواهد آمد ان شاء الله تعالی و نصاب حدی را که بنده چون مال بدان حد رسد زکوة
 بدان فتن گیر و چون آن مختلف بود با خلاف جناس زکوی بیان آن در تحت
 هر یک از جناس این نموده التوکل علی المعبود **فصل اول** در بیان زکوة و جناس
 و سنتی مال و کیفیت اخراج آن و تقصیل مضب و بیان مستحقین و آنچه ضرورت
 در آن و در وی چند فصل است **فصل اول** در بیان زکوة هر شتر و نصاب آن بدان شکل است
 یعنی آنکه نصاب شتر از ده است پنج نصاب آن پنج است و در آن پنج گو
 باشد که هر پنج را یک گو سفند باشد و نصاب ششم است شش شتر است زکوة
 آن شتر یک است که در سال دوم داخل شده باشد پس شش شتر است
 و در آن شتر دو سال است که شروع در سال سوم کرده باشد پس شش شتر است
 و در وی شتر نه سال است که شروع در چهارم کرده باشد پس نصاب یک شتر است
 و در آن شتر است که در پنج سالگی داخل شده باشد پس شش شتر است
 و در وی یک شتر و دو سال است که شروع در ششم کرده باشد پس شش شتر است
 و در وی دو شتر و دو سال است که در چهارم رسیده باشد پس صد و بیست یک است
 و چون بدین حد رسد با لاری مالک نمی رسد که از هر پنج و یک شتر که در چهارم

این حد را در هر سال باید داد
 و اگر در هر سال در هر یک از این حد
 رسد باید داد و اگر در هر سال
 در هر یک از این حد رسد باید داد

و لاری بنده

رسیده باشد و بدین هر چه شتری که شروع در سه سالگی نموده باشد اما باید داد
 که اختیار مالک نه طاعت بلکه در جانت که پنجاه پنجاه یا چهل چهل و پنج شتر
 را که در شل دویست که اگر پنجاه پنجاه حساب نمایند و اگر چهل چهل که از دویست چیزی باقی
 ماند و اما اگر یکی از این در عدد مجموع را فراموش کرد آن دیگری بکشد و عمل بفراموشی باید نمود
 صد و پنجاه که پنجاه پنجاه حساب باید کرد و حد شتر که چهل چهل باید آورد **فصل دوم** در
 بیان زکوة که نصاب آن بدان شکل است یعنی آنکه نصاب شتر از ده است پنج نصاب آن پنج گو
 باشد که هر پنج را یک گو سفند باشد و نصاب ششم است شش شتر است زکوة
 آن شتر یک است که در سال دوم داخل شده باشد پس شش شتر است
 و در آن شتر دو سال است که شروع در سال سوم کرده باشد پس شش شتر است
 و در وی شتر نه سال است که شروع در چهارم کرده باشد پس نصاب یک شتر است
 و در آن شتر است که در پنج سالگی داخل شده باشد پس شش شتر است
 و در وی یک شتر و دو سال است که شروع در ششم کرده باشد پس شش شتر است
 و در وی دو شتر و دو سال است که در چهارم رسیده باشد پس صد و بیست یک است
 و چون بدین حد رسد با لاری مالک نمی رسد که از هر پنج و یک شتر که در چهارم

و لاری بنده

در شتر و خواجه درگاه و در خواص دیگر اینها از طلا و نقره زکوة ندارد و پوشیده ماند
که در حیوان که بوسیله زکوة اخراج می نماید شیت مجز است نظر باصل
از کوسفندیان صحیح فرموده که سفند محمول لا غر اخراج نمایند بکدام از همان نوع اخراج
کنند اما اینها از مثل خود جایز اند و داخل نیست در حساب زکوة کوسفندی چند
جهت خوردن تعیین نموده باشند و نه توحی که از برای تخم باشند و مخفی نباشند
و اعتبار بصلاب یکی بودن مالک است نه یکی بودن مکان چرا پس اگر مالک و شخص
که هر دو با هم یک بصلاب باشند در یک مکان چنانچه نماید بر هیچیک زکوة باشد
و اگر مالک شخص دیگری که مجموع بصلاب باشد در دو مکان چنانچه نماید زکوة بدان
تعلق گیرد **فصل چهارم** در بیان زکوة طلا و نقره و شرایط آن بدان **فصل** الله
للمخبرات که زکوة در طلا و نقره واجب کرد بچند شرط اول آنکه مالک بر آن بگذرد
بطریق که در مقدمه مذکور شد دوم آنکه مسکوک نباشد خواه بیکه می باشد حاله خواه
بیکه می باشد زمان بانی سیوم آنکه بصلاب رسد و بصلاب اول طلا است
مستقال است و زکوة آن بلیم شغال طلا است پس **فصل** شغال که بر آن نهاده
و درین دو قیاط طلا است که عبارت از ده یک شغال باشد و هم چنین

هر چند ببالا و بصلاب اول نقره است و در آن است و در آن پنج درهم نقره است
باشد پس چهل درهم که بر آن نهاده شود و در آن یکدهم است و هم چنین است هر چند
ببالا و در نقره ازینها زکوة نباشد و بنا بر شرط مسکوک بودن زکوة نباشد در
زیرینها و زبور که خواه حلال باشد و مثل دست بر بخش از برای زمان و خواه حرام
که از برای مردان و زنان و خفای از برای مردان و نقره و فلفل بدان **فصل** که در
شش آنکه است و در آنکی است بصلاب متوسط پس در آنکی است بصلاب متوسط
باشد و هر دو در هم وقت شغال است پس هر شغال شصت است بصلاب متوسط
و چهار سبج آن باشد **فصل پنجم** در بیان زکوة غلات ارج و آنچه متعلق است بدان
بدان و فلفل لقمه لقمه است که در غلات زکوة نباشد مگر در چهار چیز که در مقدمه
مذکور شد که گندم و جو و خرد و میز است اما بچند شرط یکی آنکه بدو صلاح آن درین
ملکیت باشد پس اگر بعد از بدو صلاح فدیة شود زکوة آن برزوخنده باشد مگر
آنکه هر یک ازینها بصلاب رسد و غلات را بصلاب باشد که آن پنج و شش
در و سقی عبارت از شصت صحاح است و در حقی چهار صد است پس هر وقتی است
چهل مد باشد و هر مد و در طل ربع رطل و غنیت پس هر وقتی باشد و چهل رطل و در

و نصاب گنج و سق است و هزار و هفتصد رطل عراقی باشد و هر رطل صد سی درهم باشد
 پس نصاب سیصد و پنجاه و یک هزار و سیصد و یک رطل باشد و کیفیت در هم و شغال قبل ازین معلوم شد
 پس چون غرایط حاصل شود اگر اینها آب خورده باشند از زرد و یا چغندر یا از باران
 یا از برف از هر ده من یک من زکوة واجب باشد و اگر آب خورده باشند بدو لآب
 و اندک آن از هر سبت من یک من لازم باشد و بهر تقدیر زکوة که بیرون می کنند بگذرند
 آنست که اخراجات رزاعت را بیرون کنند مثل حصه سلطان و مزارع و غنم و غیر اینها
 از اخراجات بگذرد دفع شده باشد و نفق و جوب زکوة بر اینها و نسبت که بدو صلاح پیدا کنند
 و بدو صلاح در کف و جوخت شدن دانه است و هر فرما سرخ شدن و در انکوار ریختن
 عوزه آقا وقت اخراج کامیت که جو کف صاف شده باشد و فرما و انکوار از دست
 بریده شده و واجب باشد بعد از دادن زکوة در اینها دیگر زکوة اگر چه بگذرد
 اینها چند سال جفت نصاب باقی باشد بخلاف غیر اینها از اجناس زکوی که جفت
 نصابی در ایشان باقی در هر سال زکوة بر ایشان نفق کبر **فصل ششم** در بیان غرایط
 در آنها زکوة سنت باشد بدان و فقها الله لیخیرات اموالی که زکوة دارند نیست
 پنج است اول مال تجارت و آن تمامیت که مالک شود آن را بقصد و غیر خیر خیر

اند

و نهند و در عوض مایه می کنند و این می با بجهت اکتساب باشد نزد مالک شدن یعنی از به
 تجارت و فایده یا شند از برای نگاه داشتن و زکوة درین مال بشرطی است که گفته شد
 آن تمامیت است شغال طلا یا دوست در هم نقره باشد و تمام سال بهین قیمت یا زاید
 خریداری نماید پس اگر بعضی از مال قیمت آن کند شود اگر چه یک جبهه باشد استجاب ظرف
 شود و دوم هر چیزی که از زمین حاصل شود بوزن و کیل در آید و زکوة و چینی نداشته باشد مثل
 برنج و ماس و عدس با قند و غیر اینها بشود و چک در غلات اربع مذکور شد غیر از برنج و کدو
 نو اند صریح است که زکوة ندارد **سیم** بهمان مایه ای که گفته در تمامی مال پس اگر عقیق
 باشد که عبارت از آب عربیت در هر یک زکوة دو دینار است و اگر بیرون باشد
 که غیر عربیت در هر یکی یک دینار است **چهارم** زیور و زینتها و اموال غایبه که بگذرد
 چند سال پیدا شوند که زکوة یک در آنها نیست باشند آنرا حضرت قائم المجتهدین شیخ
 علی بن ابی طالب رضی الله عنه در زیور و زکوة نیست بلکه زکوة آنها ریت دادن آنهاست
پنجم زمین و آب و درختی که چندان بار خورده شده باشد پس بیرون کرده شود استجاب با آن
 حاصل آنها ربع عشره ای که نصاب رسد که اگر نصاب رسد و سال بر آن نگذرد
 و زکوی باشد زکوة واجب باشد اما در سنگها و تمایر و خنجر که جهت نگاه داشتن

خریداری نمایند زکوة سنت نباشد **فصل ششم** در بیان مستحقین زکوة بدان وقت که الله
تعالی بخواهد که مستحقین زکوة هشت صنف اند اول و دوم فقر و سائلان و ایشان که بی ثمن
که مال ایشان بقدر نفقه کما اذ ایشان و عیال ایشان نباشد و قادر بر اکتساب نیز نباشند
که اگر قادر بر کسب آن باشند و دخل اغنیاء باشند و زکوة برایشان روا نباشد و بعضی
گفته اند که فقر و مکین کما یزانه که مال ایشان یکی از نصب زکوة **سوم**
عالمان زکوة و ایشان که بی اند که از قبل حاکم شرع جمع کننده زکوة باشند **چهارم**
مؤلفه قلوب و ایشان که فرایا باشند که مسلمانان از ایشان طلب امداد نمایند و جنگ
گفته و ایشان مدد مسلمانان شوند **چشم** فی الترقاب و ایشان سه قسم اند اول بندگان که
با خواجیه خود قرار داده باشند از ادی بمبلی و آن مسلمانان نباشند و در کسب نیز
نباشند **دوم** بندگان که در سختی باشند و مالکان برایشان زجر نمایند **سوم** بندگان
مطلقا اگر چه در سختی نباشند بشرط آنکه مستحق زکوة پدید آید یعنی کاهن که مستحق جبه
زکوة پدید آید از مال زکوة بندگان میتوان خرید و آزاد کرد **ششم** غریبان
و ایشان که بی اند که در زیر قرض باشند و قرض بواسطه معصیت نموده باشد **هفتم** فی
سبیل الله و این بقول اصح جهاد است و هر صفتی که مستحق باشد بجهنم و علما

مثل مثل

مثل سائلین و مسکینان و کما روان سرا و مدد کردن و زیان و کفین کردن
دمواست و غیر اینها هر چه که در آن تعلق باشد **هشتم** ابناء و الیتیم و ایشان که بی ثمن
که از وطن مأکوف خود اوران داده باشند و قادر بر نموت و فتن نباشند اگر چه خود
مالدار باشند پس درین حال از مال زکوة بمقدار بدینان باید داد که بیای خود رشید
آنکه سفر ایشان حلال باشد و باید نیست که در تحقیق زکوة ایمان شرط است و مستحق
تقوی و عدالت در حال زکوة با تقوی و در ثلث شرط نیست با تقوی و عدالت
شرط است بقول بعضی از مجتهدین و شرط نیست بقول بعضی دیگر و حضرت خاتم النبیین
علیه السلام فرموده است که این قول را که عدم اشراط است در کاشیه ارشاد و آنکه
و هم در اینجا هر کرده که اعتبار عدالت احوط است و نمیکند در جهاد دوری از کما بیشتر
و باید که مستحق و حسب النفقه زکوة و همده باشد و ماغی نباشد کاهن زکوة از غیر ماغی باشد
و وجهی بشرط آنکه خمس زکوة ماغی نباشد و کفایت کند و الا بقدر احتیاج از زکوة غیر ماغی
توان با ایشان داد و ماغی اولاد ابی طالب و عباس و عمارت و ابی طالب اند **نهم**
در کیفیت اخراج بدان و هکذا الله فی الخیرات که مستحق اخراج میتواند بود که مالک باشد یا کلیل
او یا امام یا ساجی زکوة کاهن که امام او را اذن کرده باشد اما سنت است مستحق

که نزد امام برند تا آن حضرت عید است بمستحقین زنند و بقول دیگر وجیب اتا اگر امام
عید است بمستحقین برون بوی ایشان وجیب فورط غیبت است بود که زکوة
نزد فقیه جامع بشر اطلاق از نعمای اما تیرند تا بمصرف رسانند و مستحق است که یک
از ضامن ثانی چیزی از زکوة دهد و جایز است که یک طایفه دهد بیک بر احدی
طایفه و جایز باشد برون برون زکوة در کمالش با وجود مستحق پس اگر برون برند با
مستحق و تلف شود ضمان لازم است و در خلاف این ضمان نیست و هم چنین اگر مستحق حاضر
نباشد و نگاه دارند و تلف شود نیز مستحق در خروج زکوة و باید که متعین باشد آن
زکوة بمستحق و الله اعلم بحقیقت الکلی حقیر للمکلف **فصل نهم** در بیان زکوة فطره
و نفقه و نفقات که وجوب کردند و دیدن ملال شوال بر هر مکلف آزاد قادر
بر نفق خود و عیال آن یک صحیح از غایب قوت مثل گندم و جو و قهوه و برنج و غیره و ثمرات
از جبت خود و از هر یکی از عیال آن و آن را بمستحق زکوة باید داد و عیال که عید است
النفقه او باشد خواه باصل شرع نفقه ایشان وجوب باشد مثل مادر و پدر و فرزندان
و زوج و خواه مکلف نفقه ایشان را بر خود لازم کرده باشد مثل برادر و خاهر و غیر ایشان
و عیال آن بر عیال عام تر است از آنکه فقیر باشد یا غنی خواه طریقی باشد خواه بکانه

خداوند عز و جل

خواه بزرگ باشد خواه خرد خواه آزاد باشد خواه بنده خواه مسلمان باشد خواه کافر
و درین حکم دخل است همان گاهی که پیش از یزید ملال همان شده باشد و هم چنین نفق اگر قبل
پیدا شدن ماه متولد شود و چون صاحب خانه زکوة فطره بپردازد از وی ساقط گردد و اگر غرض
جنس قیمت مستحق آزاد باشد جایز باشد و باید که نزد دیدن ملال اخراج نمایند و تا خبر کردن
ایصال بمستحق تا نزدیک بوقت نزع عید بهتر است پس اگر برون رها وقت زکوة
تا وقت نزع عید است و آنرا بمستحق نرسانیده باشند پس اگر از مال خود برون کرده باشند
بمستحق نرسد او آنرا و اگر برون نکرده باشند قضا و شرع واجب باشد علی الخلاف و در
در زکوة فطریت و غیره در نیت قصد تعیین شخص اگر از قبل او میسر نماند و وجوب نیست
و فرست پس اگر نیت نکند درست باشد و باری احکام از مستحق و متولی شدن خود
یا دفع بر امام یا نائب امام یا مجتهد مثل زکوة هاست والله اعلم بالصواب العلی
و الی اک **نظر نهم** در بیان خس و متعلقات آن فوری و در فصل است **فصل اول**
بیان چیزهایی که در این ضمن واجب باشد و متعلقات آن بدان و نفقه آن نفق
که چیزهایی که خس در ایشان وجوب باشد نفق است **اول** مال عیالی که از مال واجب
گرفته باشد خواه لشکری آنها را راجع کرده باشد خواه نه مثل زمین و غیر آن بشرط آنکه

از سنان یا از اهل جزیره بستم بکفر نباشد خواه اندک و خواه بسیار باشد **دوم** مودینه
مثل طلاق و نفقه و با فوت و زجر و در بزر و قیر و لفظ و اتمای ذلک بشرط آنکه بعد از
افراج یا که جهت تحصیل آنرا کرده باشند باقی به سبب شغال طلا یا دویت در تقیم
یا به قیمت آن رسد **سوم** بجهت و آنها اموالی که در زمین چنان باشند و ایشان
و اثر اسلام نباشد خواه اثر کفر باشد و خواه آن نیز نباشد پس اگر در آنها اثر اسلام
و در و یا را اسلام باشد حکم نقطه در و بقولی و بنا برین قول که در زمین یا شکم جود
باشد که اثر اخیری باشد صاحب را اعلام باید کرد اگر قبول نماید و الا از فریدار باشد
بعد از افراج ضمن شرط آنکه در و یا را اسلام باشد جهت آنست که اگر در و یا کفر باشد
با وجود آنکه دوی اثر اسلام باشد به افراج باقی بر یا بنده اش حلال باشد و در اثر
اسلام آنست که در آنها سکه سکه ن باشد خواه رسم شریف حضرت رست پنا
سقی الله علیه و سلم و کتب و کتب باشد و خواه اسم کی از پادشاهان اسلام **چهارم** آنکه
هر چیزی را که از دریا یا بنوعی پرور آورند بشرط آنکه بعد از طرح ثنوت باقی بقید
یک شغال طلا باشد پس اگر بغیر غرض از دوی دریا چیزی گیرند و آن ضمن نباشد سولی
عنه که اگر او را به غواصی پرور آورند بشرط آنست که قیمت آن بیک شغال طلا رسد

و اگر از دوی

و اگر از دوی آب گیرند حکم معادن و آرد پس بطریق معادن جنس از آن با بدافرا
پنجم فی بده بنی رست و دعت و کشت که فاضل آید از اجتناب سبابه آن شخص
عیال او **ششم** بر زمین که اهل نه از اهل اسلام فزیده باشند **هفتم** ملک ملک
شده باشد مال حرام و تیر ممکن نباشد و صاحب و قدام معلوم نباشد که اگر چه مسلم باشد
با در مساله باید نمود و اگر قدر معلوم نباشد به آن تصدق باید کرد و آن شخص انقدر باید داد
که مقدار آن شود که از اسلام چیزی باقی نماند و باید نیست که با بنده کچ و معادن غرض
بجز خدا و کوچک باشد و خدا بزرگ خواه آزاد باشد و خواه بنده که ضمن آن مال جوش
و گذشتن مال و خمس شرط نیست الا آنکه ضمنی که از فایده تجارت و غیر آن دهند اگر غیر نه
تا آخر مال با قیاد اقرب است زیرا که شاید تا آخر سال بگیرند و نشود و تمام آن
بجهت ضروریات او و عیالان در کار باشد **فصل دوم** در قیمت نمودن جنس بدان تفکیک
لغیرات که جنس تقیم شود پیش قسم سهم الله و سهم الرسول و سهم الامام و این
سهم با نام عید است متعلق است بیک سهم با حالت باقی بورا نیست و سهم دیگر
یتیمان و مسکینان و اجناس البیتل اولاد با ششم است که مؤمن باشند و مراد با اولاد
کلی فی الله که مغنوب باشند به ششم از باب پدر خلاف مرعوم الهوی رضی الله عنه

که یک بیک از قبل ما در نیز مشوب باشند بخیر نفس فرموده و درین شرط است خود در
ابن السبیل اجتناب اگر چه در شهر خود غنی باشد و باید که خسران از شهری بشهری نبرد
با وجه مستحق و اگر در خیال برند و تلف شود مالک حاصل است تمتع بوفیق الله تعالی

علی بن ابی طالب علیه السلام

این رساله است بسم الله الرحمن الرحیم **مقام بدینیه تصنیف است**
الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی سید المرسلین و اهل بیته الطاهین **این رساله**
گوید این فیض خانی خدایا سید ابی طالب علیه و غفر له و اولادیه که این
رساله است مختصر در بیان و احیای عقیده که انرا جمع کردم جهت انما بعضی از
علوم دینیّه تقریبا الی الله العزیز و طلب التوایه بحسبم برترتیب سؤال و جواب
و بر مرتب کرد و اندم تا فهم و حفظ آن آسان تر بود و عقاید دینیّه بشانم نام
و در نوشتن این قدر بر جهد و کلفت و آهست هر که این بدانند در آفره نایز و سرکار بود
و هر که این قدر ندانند خام و زبان کار بود و در عذاب عذای گرفتار اگر گویند که هر که
داری گویم مذهب امامیه اگر گویند این مذهب اختیار کردی و دیگر مذهبها
اختیار نکردی گویم زیرا که مذهب امامیه مذهب اهل بیت رسول است
و هر که مذهب

و هر که مذهب اهل بیت اختیار کند یقین نابی و سرکار باشد و دیگر مذهبها
یقین حاصل نشود زیرا که بوضیفه گوید مذهب من حقیقت و مذهب من فنی و مالکی و جنلی
احمد نیز افعال حقیقت دارد و شافعی گوید مذهب من حقیقت و مذهب من جنس و مالکی
جنس نیز افعال است که حق باشد و جنس نیز گوید من بر مذهب من رفیق نبایه یقین حاصل
اگر گویند بجهت دیگر که مذهب اهل بیت اختیار کرد و یقین نابی و سرکار باشد گویم
و حدیث که از رسول الله منقول است حدیث اول آنکه فرمود من اهل منی کمثل سفینه
توح من ربک فیهما نخی و من کتف عتاق عرق یعنی مثل دستان اهل بیت من همچون مثل دستان
کشتی نوح است هر که در کشتی نوح نشست از غرق و هلاکت نجات یافت و هر که کتف کرد و نشست
عرق و هلاک شد هم چنین هر که دست در اهل من زد و بر مذهب ایشان ره و تنگ بدینان بود
نجات یابد و از عذاب آفره این گردد و هر که کتف کند و بر مذهب ایشان ره و تنگ بدینان
بخوید هلاک و فاسد باشد و در عذاب آفره گرفتار است حدیث دوم آنکه فرموده شرف
اربع علی ثلاثه و سبعین رقة واحدة منها ما یجبه و الباقیه مالک یعنی ره باشد که
است من بهنوار دس کرده شونیه یکی از این نابی و سرکار باشد و دیگران تنگ
زبان کار و تنگی نیست که کرده ناجیه از گروان است که مذهب اهل بیت اختیار کرده

بنا بر حدیث اول چون کرده ناجی ایشان باشند که و آن دیگر که اختیار مذمب اهل
 بیت نموده اند مالک و زیان کار باشند بنا بر هر دو حدیث پس این مذمب اختیار
 کردم تا بقیان ناجی و درستکار بشم و دیگر مذمبها اختیار نکردم تا مالک و زیانکار
 نباشم اگر گویند اهل بیت کدامند گوئیم حضرت پیران و مومنین علی و فاطمه و حسن و حسین
 و علی ابن الحسین و زین العابدین و محمد باقر و جعفر صادق و موسی کاظم و علی ابن موسی الرضا
 و محمد تقی و علی نقی و حسن عسکری و محمد بن الحسن المهدی صاحب الزمان صلوات الله
 علیهم اجمعین اگر گویند بنا و مذمب نهان بر چیست گوئیم برایمان و اسلام دنیا
 و روزه و زکوة و خمس و حج و جهاد اگر گویند ایمان چیست گوئیم ایمان تصدیق است
 یعنی باور داشتن بدل اگر گویند اسلام چیست گوئیم اسلام باور داشتن بدل با اقرار
 بر آن اگر گویند تکلیف اسلام چیست گوئیم لا اله الا الله محمد رسول الله یعنی فی الله اگر
 گویند بچه تصدیق کنی و بچه ایمان داری گوئیم ایمان دارم بخدا ای عزوجل باینکه وی موجود است
 و مستی ندارد و واجب الوجود و قدیم و ازلی و باقی و ابدی و سرمدی و قادر و عظیم
 و متقی و سمیع و بصیر و مدبر و مکرر و مکن و مستحکم و عادل و یکی است و اینها دارم باینکه
 خدا ای خدا جسم نیست و جوهر نیست و عرض نیست و مرکب نیست و نیاز دارد که

و جبر نیست

و جبر نیست و دیدنی نیست و معلول بر وی نیست و ایمان دارم بغیر سخن خدای تعالی
 و کتابهای فی و بر سولان و پیغمبران وی و ایمان دارم باینکه محمد بن عبد الله بن عبد المطلب
 بر حق است و فرستاده خداست و ایمان دارم بعد از نبوت محمد بولایت و امامت ائمه
 علی ابن ابی طالب و بعد از وی بولایت و امامت حسن بن علی و بعد از وی بولایت و امامت حسین
 ابن علی و بعد از وی بولایت و امامت زین العابدین علی ابن الحسین و بعد از وی بامامت و امامت
 محمد باقر و بعد از وی بولایت و امامت جعفر صادق و بعد از وی بولایت و امامت موسی کاظم و بعد از وی
 بولایت و امامت علی ابن موسی الرضا و بعد از وی بولایت و امامت محمد تقی و بعد از او بولایت
 و امامت علی نقی و بعد از وی بولایت و امامت حسن عسکری و بعد از وی بولایت و امامت
 محمد بن الحسن المهدی الهادی صلوات الله علیهم اجمعین و ایمان دارم باینکه این محمد مهدی
 که پسر و ابن حسن عسکری است امام زمان است و زنده است از زمان موت پدر خود تا زمان
 ظهور وی هر خواهد شد و سبب غیبت وی از خفان بوده نه از خدای تعالی و نه از وی و ایمان
 دارم باینکه مرکب نیست و جدا و مشرک است و یعنی زنده کرد و زنده کردن را بعد از آنکه
 برزیده شده باشند حق است و صراط و میزان و بریدن نامها و انفاق و جوارح نیست و
 دفع و ثواب مرثومین از عقاب مرعیان را جوارح حق است و ایمان بجمع شریعت

چون غار روز و زکوة و حسن و جبار و دیگر ایمان کامل آن بود که این تصدیق
کنی و باور داری و ایمان اکل یعنی که مبین ازین آن بود که این جمله تصدیق کنی و باور داری
ازینها علی است بعل آوری اگر گویند بچه دانستی که خدای تعالی موجود است گوئیم زیرا که عالم
را آفریده و ایجاد کرده است بعد از آنکه نبوده اگر گویند خدا عالم چیست گوئیم هر چه با سستی
است همه را عالم گویند چون آسمانها و زمین و اوقاف و ماه و ستارگان و غیر آن
اگر گویند بچه دانستی که عالم مخلوق و آفریده خداست و چرا نشاید که عالم قدیم باشد گوئیم
زیرا که عالم متغیر است و گردنده است از حال بجای و هر چه متغیر و گردنده باشد نشاید که
قدیم باشد بلکه حادث باشد اگر گویند بچه دانستی که عالم متغیر و گردنده است گوئیم بقوه
و انهم زیرا که ما نفسانی خود را که بعضی از عالم است می بینیم که گردنده و متغیر است چنانچه
از لطف و معقه و از علقه بعضی و از مضطرب غلام و از عظم بلغم می آید و از اینجا جدا نشاید
برسد و چون متغیر و گردنده باشد لابد که گرداننده و متغیری باشد زیرا که نرد عاقلان
معلوم است که هیچ دری بی رود و دری هیچ بنائی بی بنائی نیست مگر در و از اینجا
که سرور او بی علی و تقی و فرموده که من عرف نفسه فقد عرف ربه یعنی هر که شناسد
و نفس خود را بشناسد با این که درش تغییر است خدای خود را بشناسد و بشناسد که او

خالق و آفریدگار است اگر گویند که خدا واجب الوجود است گوئیم واجب الوجود آن بود که
وجود وی از ذات وی بود و از برای وجود خود محتاج به چیزی نباشد اگر گویند بچه دانستی
و واجب الوجود است گوئیم زیرا که اگر واجب الوجود نبودی ممکن الوجود بودی پس برای وجود
محتاج به چیزی بودی زیرا که ممکن الوجود آن بود که از برای وجود خود محتاج به چیزی باشد پس گوئیم که آن غیر متغیر
و ثابت واجب الوجود است یا ممکن الوجود اگر واجب الوجود است مطلوب ما ثابت شود اگر
ممكن الوجود است وی نیز محتاج بود به چیزی دیگر پس اگر عود کند دور بود و اگر بی نهایت باشد
تسل باشد و دور و نفس هر دو محال باشد و این محال از اینجا لازم می آید که فرض کنیم
خدا را واجب الوجود و ثابت پس خدای تعالی واجب الوجود باشد اگر گویند قدیم چه باشد
گوئیم آن بود که وجود او را ابتدا نبود یا عدم بر وی سابق نباشد اگر گویند قداری چیست گوئیم آن
بود که وجود وی دائم باشد در زمان باقی اگر گویند خدا باقی چیست گوئیم باقی آن بود که وجود وی
مستمر بود یعنی کشیده باشد و هرگز منقطع نگردد و سرمدی نیز بهین معنی باشد اگر گویند خدا بزرگ
چست گوئیم ابدی آن بود که وجود وی دائم باشد در زمان مستقبل اگر گویند بچه دانستی
قدیم و ازلی و باقی و سرمدی و ابد نیست گوئیم زیرا که اگر قدیم نبودی عدم بر وی سابق
بودی و اگر ازلی و باقی و سرمدی و ابدی نبودی عدم بر او راه یافتی پس واجب الوجود

بودی زیرا که واجب الوجود آن بود که ذات وی مقتضی وجودی بود و هر چه ذات وی
مقتضی وجودی بود عدم بودی جایز نبود زیرا که مقتضای ذات که آن وجود است
از ذات زایل نگردد اگر گویند خدا در حقیقت گوئیم قادر آن بود که فعل از وی بختیار
وی صادر شود و هم چنین ترک فعل از وی بختیار وی و این را قادر مختار میگویند
اگر گویند که خدا موجب حقیقت گوئیم موجب آن بود که فعل از وی بی اختیار وی صادر شود چون
کرمی آتش از آتش خداوندی قلا قادر مختار بود که موجب اگر گویند بجهت دلیل خداوندی قادر
مختار بود گوئیم زیرا که اگر قادر مختار بودی موجب بودی پس قدیم بودن عالم لازم آمدی زیرا که
موجب فعلی هرگز از وی جدا نگردد و عالم فعل خداوندی قلا است و خداوندی قدیم است
پس لازم آمدی که عالم نیز که فعل وی است قدیم بودی و قدیم بودن عالم محال بود پس موجب
بودن خداوندی قلا محال بود پس قادر باشد اگر گویند علم خداوندی قلا بی اختیار گوئیم عبارت
از کیفیت و ظهور نام یعنی چه نزد وی متکلف و قادر باشد و غایب نیستند اگر گویند
بجهت دلیل خداوندی قلا است گوئیم زیرا که افعال متفقه حکم کرده است یعنی افعال قلا
بسیار کرده است و هر که وی افعال حکم متفقه کند عالم باشد پس خداوندی قلا عالم باشد که
گویند بجهت اعتبار خداوندی قلا را سمیع و بعید مددک خوانند گوئیم باعتبار آنکه چون علم خداوندی
فعل کرد

فعل کرد بمسبغات و براسمیع خوانند چون فعل کرد بمسبغات و برابصر خوانند و چون
فعل کرد بمسبغات و برابصر خوانند اگر گویند دلیل برین که خداوندی قلا این صفات
ثابت است چیست گوئیم قرآن دلیل است بر آن زیرا که در قرآن مذکور است و هر که
الابصار و در اول طیف انچه اگر گویند بجهت دلیل خداوندی قلا گوئیم زیرا که قادر و قلاست و هر که
قادر و عالم بود بفردرة نیرازی بود که اگر گویند بجهت خداوندی قلا میگوید گوئیم زیرا که
مکلفه از ابلیغات و عبادات فرموده فرمودن وی بلیغات و عبادات نیست
بر آنکه مریب است و خواننده آنرا اگر گویند بجهت دلیل خداوندی قلا که راست گوئیم
زیرا که مکلفان را نسی کرده است از ماضی و نسی کردن وی از ماضی و نیست بلیت
کاره و ناخواننده است آنرا اگر گویند بجهت دلیل خداوندی قلا متکلم است گوئیم زیرا که
کلام عبارتست از خلق ایجا و حروف و اصوات در جهات و این امور ممکن است
و خداوندی قلا برین قادر است و ایجا و آن کرده است برای موسی و بنجره وی و نور
برین مطلق است که و کلام الله موسی تکلیما اگر گویند بجهت دلیل خداوندی قلا که
گوئیم زیرا که اگر عاقل بودی علم بودی و ظلم قبیح بود و بر خداوندی قلا قبیح است که
حکیم است و حکیم نشاید که قبیح کند اگر گویند بجهت دلیل خداوندی قلا که گوئیم زیرا که اگر

محال لازم آمدی زیرا که ملکست که یکی خواهد که جسمی ساکن و آن دیگر خواهد که متحرک
و در همان حال متحرک باشد پس اگر فرض کنیم که مراد هر دو برآید لازم آید که جسم در یک حال
هم متحرک باشد و هم ساکن باشد و این محالست و اگر فرض کنیم که مراد هر دو بر نیاید
لازم آید که جسم نه متحرک باشد و نه ساکن و این نیز محال بود و اگر فرض کنیم که مراد هر دو
برآید لازم آید که جسم نه متحرک باشد و نه ساکن و این نیز محال بود و اگر فرض کنیم که مراد
یکی برآید و مراد دیگری بر نیاید سرچشمی سرچشمی لازم آید و این هم محال بود پس خواهی
یکی بود و به آنکه صفات خدای تعالی عین ذات است نه زاید بر ذات چنانچه مخبر
گفته اند زیرا که صفات خدای تعالی صفات محالست پس اگر زاید بر ذات بود پس
هر آینه غیر ذات بود پس لازم آید که کمال خدای تعالی از غیر بود و این روان بود و در بعضی
از اشاعره گفته اند که صفات نه عینی بودند و نه غیر باطلت زیرا که این معنی مقول نمود
اگر گویند جسم چیست و جد و جوار چیست و جد عرض چیست گوئیم جسم هر مکانی که
کویند که در اطلال عرض و عین بود و جوار هر مکانی که بود که در اجزاء بود و عرض
از آنکه بداند که وی قائم بجسم یا قائم بجوار باشد چون سفیدی و سیاهی و سبزی
و زردی و حرکت و غیر آن اگر گویند بجهت دلیل خدای تعالی جسم و جوار عرض نیست گوئیم

پس اگر

زیرا که اگر جسم با جوار باشد محتاج به مکان باشد و اگر عرض باشد محتاج محل خود باشد که آن
جسم است با جوار و مکان محل هر دو غیر و نیز پس لازم آید که خدای تعالی محتاج به غیر باشد
و این روان بود اگر گویند بجهت دلیل خدای تعالی حرکت نیست گوئیم زیرا که اگر حرکت باشد محتاج
باجزاء خود بود و اجزای وی غیر و نیست پس محتاج به غیر باشد پس لازم آید که خدای تعالی حرکت
باشد محتاج به غیر بود و این روان بود اگر گویند بجهت دلیل خدای تعالی محتاج به غیر نیست گوئیم زیرا که
محتاج به غیر باشد ممکن نیست پس لازم آید که واجب الوجود ممکن الوجود کرد و این روان بود
اگر گویند بجهت دلیل خدای تعالی در مکان و جهت نیست گوئیم که اگر باشد لازم آید که محتاج آن مکان
و آن جهت باشد و ممکن و جهت غیر و نیز پس لازم آید که خدای تعالی محتاج به جوار و این روان بود
اگر گویند حلول چیست گوئیم حلول فرو آمدن در محل اگر گویند بجهت دلیل خدای تعالی حلول روان نیست
گوئیم زیرا که لازم آید که محتاج به آن جوار بود و این روان بود و قول بعضی از مفسرین
که گفته اند که خدای تعالی حلول کند در دل عارفان باطل است اگر گویند اتحاد چیست گوئیم
آن بود که دو شئی یکی گردد بی زیاده و نقصان اگر گویند بجهت دلیل خدای تعالی متحد نیست گوئیم
زیرا که بضرورت عقل میدانیم که نمیستغنی نیست و نیز اگر خدای تعالی بضرورت خود متحد بود هر آینه آن غیر
و واجب بود تعدد و واجب لازم بود و این محالست و اگر ممکن بود پس حاصل بعد از اتحاد آن بود

۷۲
یا ممکنه اگر واجب بود لازم آید که ممکنه واجب گردد و این باطل بود و اگر ممکنه بود لازم بود
که واجب ممکنه بود و این نیز باطل بود پس معنی بودن محال باشد اگر گویند بجهت دلیل خدا
و بدین نیست گوئیم زیرا که هر چه بر اینست باید که در مقابل یا در حکم مقابل و هر چه مقابل
یا در حکم مقابل بود البته در حقیقت باشد پس معنی آن جسته باشد و حقیقت نیست پس
لازم آید که خدای تعالی بجهت این و این باشد اگر گویند بجهت دلیل محمد بن عبد الله بن عبد الله
پس فرستاد خداست گوئیم زیرا که دعوی پیغمبری کرد و بر دخی دعوی خود اظهار مجتاز کرد
هر که دعوی پیغمبری کند و بر دخی دعوی خود اظهار مجتاز کند پیغمبر خدا باشد اگر گویند بجهت
دلیل که محمد بن عبد الله دعوی پیغمبری کرد گوئیم بدلیل تو اگر دینی زیرا که اجناس کثیره دارند
که شخصی نام دی محمد بن عبد الله بن عبد الله بن عبد الله در کتب ظاهر شد و دعوی پیغمبری کرد و بر دخی دعوی
خود اظهار مجتاز کرد و یکی از آن مجتازات قرآن است که در میان است اگر گویند در
است که پیغمبر موصوم باشد یا نه گوئیم بی واجب بود که پیغمبر موصوم باشد از آن که صفات و کلمات
و سهو و نسیان پیش از بعثت و بعد از بعثت جدا و سهوا که اگر موصوم باشد بی خبر
الخط باشد پس روا باشد که خدای تعالی بجهت این کند هر را در دخی معنی و معنای او باشد
پس بدین نیست منشی کرد و این روا نبود اگر گویند بجهت دلیل حضرت علی ابن ابی طالب علیه السلام

پیغمبر باطل فصل اماست گوئیم نفس خدا و نفس رسول خدا و انکه می موصوم بود اما نفس خدای تعالی نه بلکه
در قرآن مجید مذکور است که انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقبولون الصلوة و یؤتوا
الزکوة و هم را کون یعنی انبیت و خدایان است که ولی شما خداست و رسول خدا و انکس که نماز کرد
و حال رکوع صدقه او یعنی انکسین خود به سائل داد و باقی آنچه هیچ کس دیگر این شوق
نیفتاد و حضرت علی پس ولایت و امامت بعد از رسول خدا بقول خدای تعالی یا ایها
علی ما انا نبی باشد اما بعضی پیغمبرانکه متواتر معلوم شده که چون رسول صلوات
علیه السلام حجة الوداع باز کردید چون بموضع غدیر خم رسید جبرئیل علیه السلام آمد و آید و در کمال ایستاد
از رسول صلوات علیه السلام مالک من ربک و ان لم تفعل فما یفعل رسالت و الله یصممکم
و انما سبب نزول آیه آن بود که جبرئیل پیغمبر از این آیه آید انما ولیکم الله و رسوله و انما
امامت و ولایت حضرت علی ابن ابی طالب و رسول الله را از جسته و فیه بعضی اشخاص
اسماعیل و ادای میگرد خدای تعالی از آن حال خبر داد و گفت ای رسول برسان و داد کن
از آنچه تو نازل شده است از خدای تعالی آیه انما ولیکم الله و رسوله و انما ولیکم الله و رسوله و انما
پس تبیین و ادای رسالت مکرره باشی و قرآن خدای تعالی عاظم و بزرگوار است
پس رسول انجا فرمود و فرمود آمد و صحابه نیز باجا حاضر شدند و از جهات شتر پیغمبر خدای

رسول الله علیه و آله وسلم بر آن مبرزفت گفت یا ایها الناس من اولی کمین
 انفسکم یعنی ای مردمان کجاست اولی تر از نفسهای شما یعنی ولی شما و حسب تصرف
 در امور شما جداگشت خدا و رسول خدا پس رسول دست هر مؤمنین را گرفت گفت
 من کنت مولاه فعلي مولاه انتم هم و آل من و عاده و عاده و آل من
 نصرة و اخذ من خذ یعنی هر که بوی اولی تر من بر این علی امام و هب تصرف است
 بار خدا یا او را دست دار که علی را دست دارد و دشمن دار که علی را دشمن دارد
 و یاری ده از آنکه علی را یاری دهد و فرود گذار و خذلان کن از آنکه فرود گذارد و خذلان
 کند علی را پس خلق همه تنبیت گفتند ای مومنین را و اول کسی که بگو مومنین را تنبیت
 عمر ابن الخطاب بود گفت حج حج لک یا ایها الناس حضرت مولای من و مولای کل مومنین
 و مؤمنین یعنی خویش کو آورنده ما یا ایها احسن کشتی مولای من و مولای هر مومنین و مؤمنین
 اما مبر مومنین معصوم بود تا تر ثابت شده و غیر علی از آن که آن که دعوی است
 کردند معصوم نبودند باقی همه پس بدین دلیل امام حق و خلیفه مطلق بعد از رسول
 مرتضی علی باشد اگر گویند امامت باقی امامان بجهت ثابت نبود گوئیم نفس رسول
 و نفس هراحمی ما بعد از او و با آنکه ایشان در زمان خود معصوم بودند و غیر ایشان

ازان گیتی

ازان گیتی که دعوی امامت کردند معصوم نبودند اما بعضی پیغمبر است که ارجحین
 را گفت ای منی هذا امام ابن امام اخوانا ام ابو ائمتنا تنفعنا معهم قیوم گفت بزمین
 ابن حسین امام است و پسر امام است و برادر امام است و پدر امام است که نه من ایشان
 قائم ایشان باشد بدین حدیث امامت دوازده امام ثابت میشود و الله مع الصالحین
 از قبل پیغمبر و هم چنین عتده ایشان نیز ثابت شده اگر گویند واجب است که این امامان
 معصوم باشند باینکه گوئیم علی زیرا که سبب اجتماع خلقان جو خطا و عصیانست پس
 امام معصوم نباشد و غیر محتاج باشد با یکدیگر دیگر باشد و هم چنین اگر پیش از او
 دو و هر دو محل بر امام باید که معصوم باشند اگر گویند بجهت دلیل است یعنی خیر اجماعی
 زنده گردانیدن خلقان بعد از وفای ایشان حق است و واقع خواهد شد گوئیم زیرا که خدا
 مکلفان را بطاعت و عبادت فرموده است و تکلیف کرده پس واجب بود بر خدا
 که خدای تعالی اب انرا بدیشان برساند تا ظلم نکرده باشد و بدین پیش از مرت مکلفان
 مکلف نباشد زیرا که بنا بر این تکلیف است و تکلیف شقت در پنج است و ثواب است
 و تنعم و ایمست و این هر دو با یکدیگر در یک حال و یکی جمع نشود پس واجب بود بر خدا
 که بعد از وفای ایشان ایشان را زنده گرداند و ثواب اعمال ایشان بدیشان

۷۴ رسانده و نیز خدای تعالی از آن خبر داده است که در قرآن فرموده که ما بعد از آن اول خلق نفعی
یعنی هم چنانکه خلقان را آفریدیم از اول باز هم چنان اعاکس کنیم و بیا فریستم و دوم با خبر
خدای تعالی صدق است و شکست در آن مقرر نیست اگر گویند بجز دلیل هر اطا میزان و
پیریدن نامه باو انفاق جوارح و بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب چه حق است
و واقع خواهد شد گوئیم زیرا که این همه امر ممکنه اند و بفرموده حق القول بوقوع اینها
خبر داده است و هر امر ممکنی را که بفرموده بوقوع آن خبر دهد و وقوع آن واجب بوقوع
و وقوع این همه واجب بود و الله اعلم بالصواب و ایضا المرجع و انما کتبتم
بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی افضل المرسلین محمد و آله الطاهین **باب** در بیان
عبادت الله ربانی ضیاء الدین سدید الجوانیه که این رساله است مختصر در بیان عبادت
ناز و آنچه پیش از است از مقدمات و توابع و لواحق آن و در بیان زکوة و خیر
روزه و این شملت بر سبب **باب** اول در بیان فضل و ثواب ناز
باب دوم در بیان احکام آنها **باب** سوم در بیان نجاسات و زاری آن **باب**
چهارم در ادعای خیر و رستگاری و استغنی **باب** پنجم در بیان مبطلات و صفات و احکام

در مذکبات

و مذکبات وی **باب** ششم در بیان نجاست و غسل وی **باب** هفتم در بیان خیر و ثواب
وی **باب** هشتم در بیان نسی و غسل وی **باب** نهم در بیان نفاس و غسل وی **باب** دهم
کیفیت احکام تبت بر این نازی وی **باب** یازدهم در بیان غسل تن و تبت **باب** دوازدهم
در بیان تنم و احکام وی **باب** سیزدهم در بیان لباس و غسل **باب** چهاردهم در بیان مکان
مستقی **باب** پانزدهم در بیان قتل و احکام وی **باب** شانزدهم در بیان بانک نازی و قتل
باب هجدهم در بیان تدوین و کثرت فرائض و نوافل بوسیله **باب** بیستم در بیان فرائض
و نوافل بوسیله **باب** نوزدهم در بیان کیفیت شروع در نازی بوسیله **باب** بیستم در بیان عبادت
فرائض و مذکبات بوسیله **باب** بیست و یکم در بیان سهو و شک و نازی **باب** بیست و دوم
در بیان کیفیت ست نازی و نانی **باب** بیست و سوم در بیان نازی و شراط نازی **باب** بیست و چهارم
چهارم در بیان کیفیت نازی و رضای قربان **باب** بیست و پنجم در بیان نازی کسوف و خوف و زلزله
و آفات **باب** بیست و ششم در کیفیت نازی و شراط نازی **باب** بیست و هفتم در بیان نازی
ناز فرائض و نوافل بوسیله **باب** بیست و هشتم در بیان نازی خوف و کیفیت آن **باب** بیست و نهم
در بیان نازی و عهد و میثاق و کیفیت آن **باب** سی و یکم در بیان نازی استسقاء و کیفیت آن **باب** سی و دو
سی و یکم در بیان نازی و نانی و کیفیت آن **باب** سی و دوم در بیان نازی نجاست و کیفیت آن

کرم دیگر بیک در وی زنده و هم چنین کرم دیگر تا نایب شود آب چاه پاک و پاک کنند
 مادام که در وی نجاستی واقع نشود و چون نجاست در وی واقع شود پس اگر رنگ بالوی
 با طعم وی نجاست قهوه شود پس چندان از آن آب بیاید کشید تا بقیه زایل شود
 اگر پاک نشود اگر قهوه گزده باشد پس نشود و بیشتر فضا را باید کشید تا پاک شود
 چاه بخورد و نجاست در وی پسندد و اگر هر یک بالوی با طعم وی نگذرد باشد
 و گفته اند که اگر شتری در چاه افتد و بمیرد و همچنین اگر خون حیوانی است یا نفس
 مسکون چون خرد مانند آن در وی افتد آبر تمام بیاید کشید و از برای مردن آدمی
 دل باید کشید و برای مردن گاو و خرومانه آن یک که باید کشید و پنجاه دلو برای کشیدن
 آدمی که کشته باشد و خون بسیار چون خون گشتن کوفتند و غیر آن سه خون که بر زبان
 افتد و در چاه دلو برکشند برای مردن سگ و گربه و خوک و در بابه و خرگوش و بول آدمی و
 دلو برای سر کشیدن خشک آدمی و خون اندک چون کشتن مرغ و غیر آن سه خون و نجاست دلو برای
 مردن مرغ و آتش مرغ یا بگوزد و بگوزد در میان برود و نجاست دلو برای مرش چون مرده
 باشد و از زخم زخم یا آلوده باشد و از برای غسل کردن جنب چون تن وی خالی از
 نجاست عینیه باشد برای مسکون زنده بیرون آید و پنج دلو برای سر کشیدن مرغ غائی

و سه دلو از برای مرش که از زخم زخم یا آلوده باشد و برای مردن مار یک دلو برای کشیدن
 آن و برای بول غل غل خورده که خورده باشد و به آنکه استمال آب پسندد و طهارت
 روا شود نه با خیار و نه با خطار و در نجاست شرب وی نیز روا شود و در حال ضرورت و آب
 صفای پاک بود و لیکن پاک کنند و بنویسند بوی و خود غسل و از آن نجاست روا شود پس
 خورده حیوانات بهر پاک بود و هر یک خورده سگ و خوک و کافر **باب سی و دوم** در بیان
 نجاست از آن که بعد از آن نجاست ده بود اول بول دوم غایط از هر حیوانی که گوشت
 وی بخورند و او را خون روان بود **سی و سوم** مینی از هر حیوانی که او را خون روان بود و اگر چه
 گوشت وی خورند چهارم خون از هر حیوانی که او را خون روان بود و اگر چه گوشت وی بخورند
 و اگر نه خون پنجم مر در هر حیوانی که او را خون روان بود و خواه گوشت وی خورند و خواه نخورند
ششم یک ششم خوک ششم گاو و بگا که خارجی و غالی ازند با کافراصلی در نجاست
 مساوی ششده نهم مسکرات چون خمر و خیران و بگا که بشرد و اگر چه جوشیده چون خمر و خیران
 آن زنده باشد با مسکرات مساوی باشد در نجاست و هم نجاست واجب از آن
 این نجاست آب پاک و پاک کنند از جامه تن تا روا شود ناز کردن و طهارت کردن
 و در مسجد رفتن و اگر چه نجاستی که تر است صبی که دلو را یکبار پیش نموده آن نجاست را

بول غایط آن بسی مرتقی این صبی را بود که درین خانه نماز کند چون در شب روزی
 آن را یکبار بشنود هم چنین اگر کسی نماز کند در لباسی که نماز تنها بانی لباس نام شود
 و آن لباس باید باشد نمازی رود بود چون جوراب و کلاه و بند زیر جبهه و شلوار یکبار
 ازینها در محل خود باشند و در سجده خود و بعد از آنکه خون بر قسم است اول آنکه اندک بسیار
 از آنرا از جامه دست نایل کردن واجب بود و آن شش خون بود چون خون حیض و متحینه
 و نفاس خون سک و خون خوک و خون کافر و قسم دوم آنکه از اندام واجب نبود
 اگر اندک بود و اگر بسیار و آن خون ریشها و جراحها بود که در آن روان بود و خون لیک
 پیشه و مانند آن از چیزهایی که در آن خون روان نبود و قسم سوم آنکه چنانچه بعد از آن
 یعنی برسد یا پیشتر از آن واجب بود و اگر کمتر ازین بود از آن آن واجب نبود و از
 بان درست بود و آن غایط بود که غیر این خونها که ذکر کرده خدا را سایر حیوانات شرط
 آنکه آب بوی نرسیده باشد اما اگر آب بوی رسیده باشد نماز بان درست باشد
 و هم چنین اگر خون که از درم بینی باوی باشد و در مسجد نماز کند نماز درست بود
 و مطهر است ده باشد آب و زمین و شکر و عذاب و حیله و انقلاب و تعالی
 نماز ده و تعالی و اسلام و الله اعلم **باب چهارم** در آداب خلوت و استراحت

از رسول در روایت فرموده که اگر کسی بگوید غلاب القبر من الله القبره و الله القبره
 و الله القبره با بول یعنی پیشتر عذاب کور از سه چیز بود از سخن صبی و از خلق بدو
 استخفاف کردن بول یعنی چون بول کند و متخرج را ننویسد پاک کند و وقت و جا نماز بول
 و نجاست غایط نگاه ندارد و هم از رسول در روایت که فرمود استیتر حوا با بول
 مال عاصه عذاب القبر منه یعنی خود را منزه و پاک درید و بول در سیکه عاصه عاصه
 قبر نه داشتن بول غایط و از زنی طهارتی بود اگر طهارت و پاک کند نماز وی درست
 نباشد پس چون کسی بول کند یا غایط واجب بود که استنجی کند و استنجان بود که متخرج
 بول را اگر بول کرده باشد آب پاک پاک کند و بنویسد بول جز آب پاک نشود زیرا که
 بول آب است و آب زایل نموده اند الله باب زبر که رسول فرمود لا یزلی الماء الی الماء
 یعنی زایل نمیکرد اند آب را اگر آب و کترین شستن آن بود که در چندان تری که در چندان
 بول آب بر متخرج بول ریزد و اگر غایط کرده باشد و از متخرج تعدی کرده باشد متخرج غایط پاک
 آب پاک پاک کند و بنویسد عین نجاست و اثر وی برود و اگر از متخرج تعدی
 کرده باشد متخرج بول میان آنکه آب با بول پاک پاک کند و اگر از متخرج تعدی
 آداب شستن و خنجر و اگر استنجی کند و بعد از آن آب بنویسد اکل بود که اگر استنجی

روا بنود و اگر چه یکم از سه سکن پاک شود و رو بنود استیج کردن بسکین و رخوا
 و بخیرهای نرم و لغزه چون آب کینه و سفال و غیر آن و چون در صله روزه و خیر
 که پس پیش خود را از دیدن مردمان پوشیده دارد و حرام بود در آن حال زوی
 کردن و مرد و زن بعد از بول استرا کردن سنت بود که ازین نشستن تا بن قضیب
 سه بار دست ببالد و ازین قضیب تا بن قضیب سه بار دیگر ببالد و سه بار دیگر نیز
 بجنبه آنرا تا بنیه بول تمامی از مخرج بیرون آید و سنت است که در حال صله سه بار
 بپوشیدن را پوشیده دارد و چون در صله روزه اول پای چپ را فراموش کند و در حال
 روزه بگوید بسم الله و اعوذ بالله من الرجس و نجس الخبیث الخبیث من الشیطان
 ابریم و چون استیج کند بگوید اللهم صمن فرجی و رزق عورتی و حقی علی فی روفتی
 یا برضیک عتی یا ذوالجلال و الاکرام و چون از استیج فارغ شود برضی و دست
 راست بر سر کمر آورد این دعا بخواند الحمد لله الذی ایاط عقی الاذی و ینافی
طعنی و یشرب لی و ینافی من البلی و چون بیرون آید پای راست فراموش کند
و برین دعا بخواند الحمد لله الذی عرفنی لذته و ابقی فی حبسک فوته و اخرج
عنی اذا ما لای نعمة بالها نعمة بالها نعمة لا یقدر ان یدرون قد ما و مکره است

در حال صله

در حال صله روی بافتن بک کردن و چپین روی با بول کردن و بول در هوا انداختن و بول
 در زمین سخت کردن و پای استیج بول کردن و بول در آب روان و در آب هله کردن
 و مکره است خواب کردن در کن رحضه و سفینه و میان شاه راه و موضعی که مردمان
 کشته اند و نیز در خان بویه و در و در ضحیکه و در کافه اینها و سوراخ حیوانات و نیز در
 سوراخ مار و کرم و مورچه و غیر آن و کمره و مکره است در حال صله هر اک کردن
 اکل و شرب کردن و سخن کردن یا حضارت مکره در خدای تعالی و آینه آکری خواندن و مکره است
 استیج بدست راست کردن و بدست چپ نیز مکره بود چون نخستین دعا بخواند که در روی نام خدا
 یا نام غیر آن یا نام امامان باشد الله اعلم در بیان مبطلات وضو و جهات نجسه
وی به آنکه از ده چهره است که نور باطل کند اول بول دوم غایط سوم باد که از وضو
بیرون آید چهارم حباب که بر چشم و گوش نشیند چنانکه اگر کسی بر چشم چشم می بندد و او را
بود و نه چند و اگر کسی مدح دوم دی کند و او را شنا بود و نفوذ کند پنجم هر چه عقل را از اهل کند و اگر
و دیوانگی و غیر آن ششم حصی ششم آبی خاشاک ششم نفس ششم دست بودن بر اهل و در
ناشتن و هم آنکه بعضی دانند که حدث مکره است و شک کند در وضو یا نه هم آنکه بر او یا
یعنی دانند که وضو حدث هر دو کرده است لیکن ندانند که آخرین که است این یا نه چنانچه

باطل کند وضو واجب کند و از او هم جنبه و جنبه وضو را باطل کند بکنه وضو واجب کند
زیرا که چون غسل کند بر وی واجب بود که دیگر بار وضو سازد و باید که بآب پاک پاک کند
وضو کند پس اگر بآب چسبیده وضو سازد باطل بود اگر دانست و اگر ندانست که آب چسبیده و اگر ندانست
بهین وضو گذارده باشد با سر گیرد و اگر بآب بعضی وضو سازد و نداند که آن آب بعضی است
وضو باطل بود و اگر ندانست بهین وضو گذارده با سر گیرد اما اگر بآب بعضی وضو سازد و نداند
که این آب بعضی است و بدان وضو سازد و نداند که آن وضو باطل است و درستی وضو باید
که مکان وضو صحیح باشد پس اگر در مکان بعضی وضو سازد و عالم باشد بنجسیت آن و نماز
کند و نماز وی درست بود و اگر جاهل بوجوب نجسیت آن و نماز گذارد و نماز وی درست
بود و اگر آب ساج در کوزه یا در شیشه غرضی کند و بدان وضو سازد وضو درست بود
اگر بآب مضاف وضو سازد چون آب کل و سرود و با قلاب و انکرو مانند آن روا
بنود و اگر چه آب مضاف پاک بود زیرا که پاک کننده بنود و باید که آب را بر وضو
که آنرا باید شستن جاری کرد پس اگر در موضع شستن می کند روا بنود و اگر در مکان
وضو شک کند یکی از اعضای وضو را پس اگر وضو شستن باشد بشوید از آن و اگر
سج کرد بی باشد سج کند و بعد از آن مابعد آنرا بجای آورد و اگر شک می بعد از آن باشد

که وضو را تمام کرده باشد و سفر کشیده بدان اتفاقا کند وضو وی درست بود
وضو در فرضها پیش از دخول وقت نیست و واجب روا بنود اما اگر جنب تھا بود پیش از دخول
وقت نیست و واجب درست باشد و در وضوی که نیست سنت کرده باشد روا بود که چون وقت
فریضه دید که بدان وضو نماز فریضه کند یا بر آن قول که رفع حدث یا استنجاء در وضو
بود و باید آنکه در وضوء نماز فریضه چنانچه واجب بود پنج غسل و در وضوء کیفیت پنج غسل است
نیت کردن دوم روی شستن بیوم با لهما شستن چهارم سج سر کردن پنجم سج باید که آن نیت
کیفیت است اول نیت و شستن باید از شستن روی دوم روی شستن از شستن روی سر باشد
اگر در بر استنجاء بود و اگر نبود از آن که در حکم استنجاء بود بشوید بدرازا چند انگشت بپوشانند
میانه بر روی بگردانند و پنهان چون انگشتان دست خلقت نبینند و اگر دست خلقت نباشد
حوادث آن بر دست خلقت بود و اگر می سن از حد روی پران باشد شستن آن واجب نبود
و اگر می سن ننگ بود غسل واجب بود و حد می آن بود که پنج نوها باید و اگر می سن پنج نو
تخلیل واجب نبود سوم ابتدا شستن اول روی کند پس اگر ابتدا بمیان روی یا باغ
روی کند روا بنود چهارم بر حکم نیت بدان تا رفع شدن و حکم نیت در وضو چنانچه
واجب در رفع حدث و فریضه یعنی بر اینست غسل کند و رفع حدث را بر اینست که آن

بدان کند و قرینه را بر باید کند چشم با لبا را از وارن نامرنگشتن شستن چنانکه
وارن نیز شسته شود و انگشتی هرگاه یا موی یا غیر آن اگر مانع شود از رسیدن
با عصبی وضو واجب بود که آن را بجنبانه و تحیل کند تا آب به تمام عضو وضو
و اگر بعضی از عصبی وضو شسته باشد چیزی را بر آنجا بسته باشند اگر نزع آن
ممکن بود آنرا از آنجا دور کنند و آن موضع را بشوید و اگر ممکن نبود بر بالای آن بستر
شستن عوض آن مسح کند و اگر بعضی از دست وی بریده باشند باقی را شستن واجب
بوده اگر از آنجای بریده باشند شستن آن دست از وی ساقط شود و اگر در دست
زاید بود پس اگر بر آلا، مرفق بود شستن آن واجب بود و اگر از هر طرف دو دست
اصلی بود شستن هر دو واجب بود و اگر دست زاید از اصلی توقیر نشاید کردن
هر چه بر بایست شستن و هم چنین اگر انگشتان زاید بود شستن واجب چشم ابتدا
بوارن کند و اگر تهدا از سر انگشتان کند رو به او و هفتم در شستن هر دو بال
باز پس انگشت ششم مسح بر پیش کردن یا بروی که خاص بود بر پیش سر مقدار
انگشت نام مسح بروی فیه و اگر چه بیک انگشت باشد پس اگر مسح از زیر سیالان کند
بود لیکن احوط آن است که لا با آنزیر کشند منم مسح بر پشت پاهای کردن از سر
انگشتان

انگشتان تا به کعبین مقدار انگشت نام مسح بروی فیه و کعب آن جایگاه بود که
ساق و قدم بهم رسند و اگر از کعبین ابتدا کند اگر او بود لیکن احوط آن است که ابتدا
از سر انگشتان کند و اگر آدل پای چپ را مسح کند روا بود لیکن اولی بود که ابتدا
بنمای دست کند دسم تربت یکا بدش یعنی اولی باشد و بعد از آن با دست
پس با چپ پس مسح سر کند پس مسح پاهای دوم باقی تری که تربت مانده باشد
مسح کردن پس اگر آب نوبه گیرد از برای مسح باطل بود و اگر بر دستهای وی تری باشد
مانده از ریش و پیکهای چشم فرا گیرد و بدان مسح کند و اگر مسح تری باقی مانده باشد
شود و وضو از سر باید گرفت و از دوم موالا نگاه داشتن بعضی اعضا را پاشیدن
چنانچه از پیش شستن باشد تا به بکری رسیدن شک شود در حالت چهار انگشت
که سخت بود آب که در اعضا زد و خشک شود وضو درست بود و چون خواهد که
وضو سازد دست است که جایگاه آب از دست رست بزند و هر دو دست
بشویید پس اگر در عقب آب یا در عقب بول بود یکبار بشوید و اگر در قوس خط
بود دو بار بشوید و اگر در عقب جانب بود سه بار بشوید پس اگر دست
راست در جایگاه آب کند و آب بر گیرد وضو مضطر است شستن که لیکن

۸۲ اول نیت کردن دوم نیت شستن و اگر کیفیت است اول نیت پوشیدن لباس
 شستن عین اول از سر و گردن و غسل اگر تریب کند و اگر ارتعاش می نمود عورت را واجب بود که
 نیت پوشیدن و اگر در شستن هیچ بدن دوم بر حکم نیت چون تا فارغ شدن و نیت
 و غسل جنابت سه چیز بود و وجوب و رفع حدث و قربة یعنی وجوب بر این سه نیت بدل
 کند و رفع حدث را بنابر این که بپوشیدن چو ک و غیر آن بدل کند و قربة را بر بدل
 کند سوم سر را بگردن بنویسد و اگر طهارت از کوشها چهارم شستن جانب راست
 پنجم شستن جانب چپ و در شستن عورتین و ناف و غیره و اگر خواهد بجا نیت کند
 و اگر خواهد بجا نیت شستن غسل کردن جای که آب بر نیتش بوی رسد چون کوش
 موی موی من و ناف و غلاف اگر زانرا آب به پنج مویها رسیدن نیتش بوی شستن
 موی و وجوب نیت شستن غسل کردن اگر دیگری و بر غسل و در طهارت بسیار و در نجو
 و حال طهارت جایز بود نهم تریب نگاه داشتن چنانکه ذکر کرده شد نهم آنکه آب
 پاک پاک کنند و در نجاست عینیه و هم ساج چون آب پس اگر آب غشی
 کند روا نباشد باز دهم جاری کردن و ایندن آب بر عین غسل دوازدهم ساج چون
 مکان پس اگر در مکان نجس غسل کند روا نبود یازدهم آنکه در میان غسل حدث

کند و در آنچه و وضو را باطل کند غسل را نیز باطل کند پس اگر در میان غسل شک کند بعضی از آنها غسل را
 آنرا که شک کرده است بنویسد پس اگر شک نماید آن را بنویسد و حرام بود جنب را سورتن و سجده
 خواندن و آن چهار مورد است آنکه تریب و هم است و آنچه و اقراء و حرام بود دست بنویسد
 قرآن ننهد و بران چیزی که نام خدای یا نام پیغمبر یا نام امان بر آن نوشته باشد
 و حرام بود در رنگ و سجده و حرام بود چیزی در سجده خواندن و در حال غسل است گردن و چپ و راست
 و کیفیت است از آنکه گفته شد و اگر بعد از غسل تری بند و یقین داند که موی است غسل پاکیزد
 و اگر پسند بول است غسل درست بود و مکن چو کند و اگر یقین داند که موی یا نیت
 غسل درست بود و بروی ساج و وجوب بود و اگر شسته بود و نداند که چیست طاف غافلانه
 آنکه بول نکرده و استبراء کرده یا بول کرده و استبراء نکرده یا بچکله نکرده و چون بول نکرده باشد بنیت
 که ممکن بود بول کردن یا ممکن نبود و این جمله سرخ قسم بود اول آنکه بول و استبراء کرده و کرده بود
 اینجا چیزی بر روی و وجوب بود دوم آنکه نه بول کرده بود نه استبراء اینجا غسل پاکیزد سوم
 آنکه بول کرده بود و استبراء نکرده اینجا وضو کند چهارم آنکه استبراء کرده و بول نکرده بود و بول کرد
 ممکن نبود اینجا نیز چیزی بر روی و وجوب بود چهارم آنکه استبراء کرده بود و بول نکرده بود و بول کرد
 ممکن بود اینجا غسل پاکیزد و دست بود که در حال غسل کردن اینست بخواند اللهم طهرنی طهر

ثانی اشح علی صدری و اجر علی لسانی و ان شاء علیک اللہم اجعلہ
طورا و نهضا و نور اراک علی کل شیء قدیر **بفصل** در بیان حیض و غسل و
 به آنکه حیض در عقب اوقات خونی باشد سیاه غلیظ که بیرون آید بسوزش و گری
 و گدازش سه روز بود و بیشترش ده روز بود و در سیاه سه روز و ده روز سیاه
 و دست زدن و زدن چون خون پند از سه حال خالی بود یا متبداً بگو یا مضطرب
 خداوند عادت مستقره متبداً آن بگو که ابتدا خون وی بگو و مضطرب آن بگو که
 عادت مستقره بگو باشد و آنرا فراموش کرد و بشد و خداوند عادت مستقره آن
 که در دو ماه خون پند که آن دو ماه در عدد ایام و در زمان یعنی ابتدا و انتها
 زمان مساوی یکدیگر باشند پس اگر متبداً باشد یا مضطرب تا سه روز نازد و در یک
 کند تا آنکه حیض یقین شود و آن سه روز محرم شود پس چون سه روز شود و نازد
 و در روز را ترک کند تا ده روز اگر روز دهم منقطع شود همه حیض بگو غسل در روز را آنچه
 در نه است و آنچه نه است همه را قضا کند و اگر از ده روز بگذرد اگر خداوند عادت
 مستقره باشد ایام عادت را حیض گیرد و باقی را استیاضه کند اما متبداً و مضطرب
 بنمیزد علی کند یعنی آنکه از خون که بصفه حیض بگو حیض گیرد و آنچه بصفه استیاضه
 استیاضه کند

استیاضه کند علی استیاضه کند و اگر ایشان را تمیز نبود متبداً و رجوع کند بجایه و زمان
 که خویش وی باشند از جانب پدر و اگر خویشان نباشند یا باشند یکن عادت ایشان
 بر مختلف و مضطرب باشد رجوع بروایات کند و آن سه روز نیست روایت اول آنکه
 از هر ماهی شش روز حیض گیرد و در روایت دوم آنکه از هر ماهی هفت روز حیض
 و باقی را علی استیاضه کند و روایت سوم آنکه از ماه اول سه روز حیض گیرد و از
 ماه دوم ده روز و باقی را علی استیاضه کند و مضطرب نیز بدین روایات عمل کند و اگر
 خداوند عادت مستقره عدد ایام را مقدم بر زمان عاده یا مؤخر بر زمان عاده
 چند چنان عاده و کی مستقره و باقی بگو زیرا که زمان عاده مقدم و مؤخر می باشد
 و چون خداوند عاده را بعد از ایام عاده خون منقطع نشود بگوید یا در روز هر کند
 پس اگر منقطع شود غسل کند و ما بعد و قبل همه حیض بگو و اگر منقطع نشود و از ده روز بگذرد
 ایام عادت را حیض گیرد و باقی را علی استیاضه کند و اگر روز دهم منقطع شود ایام
 عاده و ما بعد وی همه حیض بگو و کیفیت غسل وی چون کیفیت غسل خاتمه بگو و پس در وضو
 و جب بگو پیش از غسل یا بعد از غسل تمام بگو زن حیض را در سجده نشاند و در رکعت
 یا تا اگر راه کند یا باشد جایزه غیر از سجده بنی مسجد الحرام که اینجا راه کند بر جای نشود

۸۴ و حرام بود خواندن سوره های غریبه چنانکه گفته شد دست بر نوشته قرآن کردن
و حرام بود بر شوهر و طی کردن و حرام بود لواط را بدون برضی که بروی نام از نامی
حدا یا رسول یا محمد باشد و روا بود او را روزه و نیت نماز گذاردن و طواف
کردن و نیت رفع حدث کردن و واجب باشد بروی روزه قضا کردن لیکن
نماز واجب نبود و سنت است ویرا وضو و نیت استناده اگر کند وقت
فریضه در مصی نشستن و بعد از هر نمازی ذکر و تسبیح گفتن و الله اعلم و حکم **هشتم**
بیان رستی ضد را غلبه اوقات حرمی باشد زرد و خشک و تنگ که زن آن را
مینه بعد از اوقات مستقره یا بعد از ایام نفاس یا بعد از ایام که نمیدهد و در جنین
اگر قریش یا منبلی بود زینجا ساکنی نماید شود و بنطه آن بود که ازها در قرمینی و از
پدری قریشی یا قرمسی که مینه بنطی قید سروده بود در عراق و خونی که پیش از بلوغ
مینه هم هستی ضد بوستی ضد راسته حالت بود اول آنکه خون بر قطن می ریختند و
قطن را زیر دپس واجب بود ویرا که تغییر قطن کند و بعد بدو وضو کند برای هر نمازی
دوم آنکه قطن را زرا کرد و لیکن سیلان نکند پس واجب بود بروی یا اینکه
گفتیم تغییر قطن کردن و یک غسل کردن برای نماز با مداومت **سیوم** آنکه خون سیلان
کند

کند پس واجب بود بروی یا اینکه گفتیم و غسل دیگر کردن یکی برای نماز و نشستن دیگر
و این هر دو با هم جمع کند یکی برای شام و غسل و این نیز با هم جمع کند و باید که بصر
تا وقت هر دو نماز مشترک شود آنگاه غسل کند و برای هر نمازی وضو کند و کیفیت غسل
روی چون غسل بعضی از این افعال بجای آورد در حکم پاکان بود و
در روزه وی درست بود و الا فلا **باب نهم** در بیان نفاس و غسل وی بد آنکه نفاس
خون یا بود که زن مینه بعد از ولادت یا با ولاده اگر درین دو حال مینه نفاس نبود
و بیشترین وی ده روز بود و اندک ویرا حدی بود پس اگر یک لحظه باشد نفاس بود که
ویرا در جنین عاده مستقره بوده باشد ایام عاده نفاس بود و باقی اگر از ده روز
بگذرد در رستی ضد بود و اگر از ده روز بگذرد جمیع نفاس بشود و وی در غسل و حیض حکم
چون حیض باشد الا اندکی باشد و اگر یکبار در روز زنده بیاید ابتدا نفاس از ولادت
ازل باشد و انتهای وی از ولادت و حیض **باب دهم** در بیان احکام
و کیفیت نماز وی بد آنکه درین باب پنج بحث بود بحث اول در تقصیر موت
یعنی حاضر شدن موت و درین حال واجب بود که روی میت و شکم پاشی
فراتر کند و تلقین نماید این و ادرار بائمه و کلمات الفیج درین حال سنت بود

برین کیفیت که استشهدان لا اله الا الله وحده لا شریک له و استشهدان محمد عبده
و رسوله ارسله بالهدی و دین الحق لیظهر علی الدین کلمه الوکرة المشرکون و استشهد
ان علی ابن ابی طالب امام حق موصوم نفس من قبل الله و قبل رسولہ و جبره اول
الحسن و الحسین و ابن حمزه و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و جعفر
علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و محمد بن الحسن الهدی صاحب الزمان صلوات الله علیهم
اچنین هم آیتها الله الهدی الابرار و ان الموت حق و البقر حق و سوال مکتوب
کثیر فی البقر حق و البقر حق و الله حق و الحجاب حق و میزان حق و القراط
حق و الجنة حق و النار حق و ان الله کفیته لا یریب فیها و ان الله یثبت
فی القدر و کلمات فرج نیست لا اله الا الله العظیم الکریم لا اله الا الله العظیم
لا اله الا الله الملک الحق البین سبحانه الله رب السموات السبع و رب الارض السبع
فمن و ما تحقن و هو رب العرش العظیم و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین
یا الله یا الله کتب کتبته شی و هو اسم البصیر نعم المولی نعم الذی یسر رب غفر الذنوب
و تجوز عما فعلت انک انت الاعز الاحل الاکرم و انت ارحم الراحمین رب لا تدینی
فراوات بصره و اریین و سنت که سورتی نیز از قرآن بخواند چون یسین

و غفران و چون حیات منقطع شود چنانچه میم نهند و دهنش بر بندند و دستها و
پایانش بکشند و زبونی بچیزی کند بحث دوم در غسل میت و بدانکه غسل میت
واجب بر کفایت بود و کیفیت غسل وی اینست که اول اگر کفایت عینیه بود ازین رو
که نهند پس نیت کند و سه کثرت و ابرایش و واجب است که اول بآب سرد بشوید
و ابتدا بشستن سر وی کند پس جانب راست بشوید پس جانب چپ بشوید و دوم
بآب که فور بشوید بر ترتیب اول و سیوم با آب غاص بشوید هم ترتیب اول
و یک نیت برای هر سه غسل کافی بود و اگر سرد رو که خدا یافت شود با آب غاص
بشوید و ترتیب درین غسل واجب بود و هم چنین نیت نیز واجب بود و اگر
میت ششید باشد و ابرایش بشوید و کفن نیز نکند بکن بر وی ناز کند و همان
جایه خون آلوده و ابرایش نکند و ششید ابرایش نکند که در کمر که بجا داشته شود و اگر میت
آلوده باشد یا ششیده یا کهنه گشته باشد و خوف بود که بشستن از هم فرو رود یا
آب یافت نشود و اجابت که درین مواضع ویرانیم دهند سه نیت و کیفیت این کیفیت
شتم زندگان است سیوم در کفن میت واجب بر کفایت و کفن میت ازین رو
وی بگیرند و کفن زن بر شوهر واجب بود اگر چه زن تو انکر بود و واجب است که

کفن کند میرزا آن جامه زیر بود و قیص آن جامه میان بود و از او آن جامه را
که ستر پای و پیرا پوشانده و باید که کفن از ابریشم نبود و سنت است که اگر میت
مرد و بچه مرد یعنی بزرگ زنی که کند و خرقه دیگر که درازی آن سه کز نیم بود و پنهانی
وی یک بشیر که راهی وی بر آن بندند و جامه نیز زیاده کند و اگر میت زن بود و بچه
دیگر بزرگ زنی که کند سینه‌های و پیرا بپوشانند و عوض جامه مرد زن را اقیح و کبریا کند
و سنت است که اگر بچه بزرگ با او بپوشانند و اگر بچه جوان بود از بچه بپوشانند
و اگر بچه پید بود از هر دو خن و دیگر که باشد بپوشانند و بنویسند بر توبه امام حسین علیه السلام
بر آن سجاده و بچه و بر جامه و بر آن دو بچه بزرگ میت و کفن می‌نمایند و
نام‌های احمد علیهم السلام برین ترتیب فلان ابن فلان می‌نهند ان لا اله الا الله
و صد لا شریک له و ان محمد عبده و رسول الله و ان میرزا حسین علی بن ابی طالب امام
حق موصوم نقیض بنی قبل الله تعالی و قبل رسول و بعد اولاده الحسن و الحسین و علی بن ابی
و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی بن محمد و حسن
بن علی و محمد بن حسن الهادی صاحب الزمان صلوات الله علیهم اجمعین ام
الحق و صادق و قادی بیهم انوالا من الله امهم ابراهیم هذا ما وعدنا الله و کرم

و صدق الله العزیز

و صدق الله و رسول و ما زادهم الا ایمانا و تسلیم و حبست که اول نعت عظامی سجد میت
کا قرب بند بکفن از وی بپوشانند و کفن از ابریشم نبود و سنت است که اگر میت
مرد و بچه مرد یعنی بزرگ زنی که کند و خرقه دیگر که درازی آن سه کز نیم بود و پنهانی
بود که قرب بند بپوشانند و اگر بچه جوان بود از بچه بپوشانند و اگر بچه پید بود از هر دو خن و دیگر که باشد بپوشانند و بنویسند بر توبه امام حسین علیه السلام
بر آن سجاده و بچه و بر جامه و بر آن دو بچه بزرگ میت و کفن می‌نمایند و
نام‌های احمد علیهم السلام برین ترتیب فلان ابن فلان می‌نهند ان لا اله الا الله
و صد لا شریک له و ان محمد عبده و رسول الله و ان میرزا حسین علی بن ابی طالب امام
حق موصوم نقیض بنی قبل الله تعالی و قبل رسول و بعد اولاده الحسن و الحسین و علی بن ابی
و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی بن محمد و حسن
بن علی و محمد بن حسن الهادی صاحب الزمان صلوات الله علیهم اجمعین ام
الحق و صادق و قادی بیهم انوالا من الله امهم ابراهیم هذا ما وعدنا الله و کرم

و صدق الله العزیز

۸۷
و رسول بن کبیر دوم بگوید و این دعا بخواند اللهم صل علی
محمد و آل محمد و بارک علی محمد و آل محمد و ارحم محمد و آل محمد
کافضل ما صلیت و بارکت و نزلت علی ابرهیم اناک
حمید اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات
الاحیاء منهم و الاموات تابع بیننا و بینهم بالخیرات انک
محبب الدعوات پس بخیر چهارم بگوید و این دعا بخواند اللهم
ان هذا عبدک و ابن عبدک و ابن امک ترکتک و انت خير منزل الیها اللهم انما
نعلم منه الا خیر و انت اعلم به منا اللهم ان کان محبت فرزدی خیر
و ان کان سبباً فبی و زعمه و غفر له اللهم اجعله عندک فی اعلیٰ مرتبتین
و اخلفه علی اهلته فی الغائبین و ارحمه برحمک یا ارحم الراحمین و اگر
زان باشد در بخیر چهارم بگوید اللهم ان هذه امیتک و انت عبدک
و انت امیتک ترکتک و انت خير منزل الیها اللهم ان کان
محبت فرزدی خیر یا و ان کان سبباً فبی و زعمه و غفر لها اللهم
اجعلها عندک فی اعلیٰ مرتبتین و اخلفها علی اهلها فی الغائبین و ارحمها
اللهم

برحمتک یا ارحم الراحمین و اگر طفل بود در بخیر چهارم بگوید اللهم ان هذا طفل
فما خلقت له داراً و قبضت له امرأاً فاجعله لنا و لا یؤیبه لنا و لا یؤفرکنا و
ارزقنا اجره و لا تقبضت له و اگر مستضعف باشد در بخیر چهارم بگوید ربنا اغفر
الذین تابوا و اتبعوا سبیلک و هم عذابکم و اگر مذنب است نداند در بخیر چهارم
بگوید اللهم ان هذه نفس انت احببتنا و انت امیتنا و انت نعم سربنا
و عدا غیبتنا قولها ما تولت و غفرنا من کان احب و اگر میت مانعی باشد
و میخاند در بخیر چهارم بگوید اللهم ان هذا عبدک و ابن عبدک انما علم
منه الا شرراً فخذ فی عمارک و بلادک اجد علیه عذابک اهلک و عذبت
مارک اللهم ان کان یؤالی اعداک و یعادى اولیاءک و یغضب اهل بیت
نبیک فاجعل خیر ما را و من یدیه من ناراً و من یمینه من ناراً و من شماله من ناراً
و سلط علیه فی قبره الخبایث و القاریب پس بخیر پنجم بگوید عفوک یا کریم
و از بخیر فراتر نرو تا جازه بردارند و دین نماز رکوع و سجود و قرائت بشنود
و سلام میت و طهاره در وی شرط نبود بلکه سنت بود پس اگر جنب باشد یا حیض
یا نفس این نماز گذارد و او بود بخت پنجم در دفن میت و دیگران در دفن میت

ووجب بر کفایت بود و کمترین دفن آن بود که میت را در زمین پنهان کند چنانچه
 سبع ویرا که در نرینه دوی وی پس نرینه و واجب است که میت را بر پهلوی
 راست خوابانند روی به قبله و قبر باید قدر قامت مرد و بعد از شش فاضل بود
 سنت است که بعد از غسل بود بعد از آنکه نشینند و روی بنشینند و جنازه را
 بر پائین قبر نهند و بر او بفرسند و جنازه را سه دفعه بردارند و نهند و آنکه بفرسود برسد
 پس اگر مرد بود و از طرف سر به قبر فرود برسد و اگر زن بود به پهنای دست است که
 بنده قبا و کلاه بکشد و پای بر سر نه بفرود روند و وی بخواند و بنده های کفن از سرین
 و پائین بکشایند و در تریه امام حسین عا بادی نهند و بقیع بخواند بر این کیفیت الحمد لله
الذی لا یبقی الا وجهه لکم و الله تر جعون یا عبد الله هذا آخر يوم من ايام الدنيا
 و اول يوم من ايام العقبی اذ کما العهد الذی فرجت علیه من در الدنیا الی دار
 شما و ان لا اله الا الله و هذا فانک کما و ان محمد عبده و رسوله و ان محمد
 علی بن ابی طالب و آله و حتی رسوله و الحسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی
 و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن
 علی و محمد بن الحسن المهدی صلب الزمان صلوات الله علیه و علیهم اجمعین اُمّ کلکم

الحمدی الابرار یا عبد الله اذ جاءک المکان المقبول الرسول ان اکبریا من عند الله
 بشکاک عن ربک و عن بنیک و عن وینک و عن کنیک و عن قنیک و عن امانک
 لا تحق و لا تحزن فقل الله رقی و محمد نبی و الاسلام دینی و القرآن کتابی و الکعبه قبلتی و
 علی امامی و الحسن ائمتین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی
 و محمد بن علی و جعفر بن محمد بن علی و محمد بن الحسن المهدی صلب الزمان صلوات الله علیه
 اجمعین هم ائمتی و صادق و قادی و کبرائی و نقضی بهم لولی و من اعدائهم ابرارهم اعلم بان
 نعم الرب و ان نعم الرسول و ان علی نعم الامام و نعم الرقی و ان الموت حق و القبر حق
 و سؤال سکر و کفر حق و البعث حق و النشور حق و الحجاب و البزاة حق و الله اعلم
 حق و ان رقی و ان الله اعلم و ان الله یعیت من فی القبور هذا
 ما وعدنا الله و رسوله و صدق الله و رسوله و ما زادهم الا ایمانا و تسلیما اللهم علی محمد
 و محمدته و آله و خنته و ارحم غریبه و خیره مع ما کان بتولاه من الائمة الطاهرات
 اجعل قبره روضة من رياض الجنة و لا تجعله حفرة من حفرات النار ان الله اعلم
 بر خشت بر قبر جسد و در میان قبر بر دل آید و حاضر است باشد که به نیست است
 هر کس اندکی خاک در آن قبر بریزد و بگوید اِنَّ الله و انا الیه راجعون و قبر را دعا بخواند

۱۹ از زمین بر آورند و سرنگ کنند و آب که در بر کردوی بریزند و حاضر از است و بود که
دست بر فروی نهند و بروی ترجم کنند و بعد از آن که حاضران بر وندوی میت را
سنت بود که بار دیگر با و از بند تعلق کند **باب** در بیان غسل مستحب
هر که دست بیاید بر میت آدمی بعد از آنکه سرد شده باشد و نه شسته و جب بود که غسل
و اگر هم چنین بیاید بر پاره گوشت آدمی که در وی استخوان باشد و اگر چه از آدمی نباشد
چه اگر ده پشند غسل واجب شود و اگر بیاید بر پاره گوشت که در وی استخوان باشد
و از آدمی باشد یا استخوان نباشد باشد و از غیر آدمی باشد از سایر حیوانات غسل واجب
نمیشود بکدام موضع که سوده باشد ششش و جب بود و الله اعلم **باب** در بیان
ترجم و احکام دی به آنکه چون آب یافت نشود یا اگر یافت شود بکلیه خری بنود که باقی
رساند چون اتصالات و در سن و غیر آن یا آب بیابا بود و بهای بود از استعمال
آب غیر بنفس یا مال وی رسد درین صورتها که گفته شد ترجم واجب بود و چون آب
نیاید طلب آب واجب بود پس اگر زمین مأمون و نرم بود و تر تر تاب بر نود
اگر از زمین درست و فزاد و نیش بود یک پرتاب از چهار جانب بیاید
و نفق پس اگر طلب نکند و ترجم کند و نماز کند و تا بیرون نماند و وقت نماز آب
بر نماند

بر و نشود و می بود بکلیه نماز وی درست بود و اگر تا خروج وقت این نماز آب
یافت نشود و جب بود که آن نماز را اعاده کند بعد از آنکه وضو کند و اگر آب بیابا بود
و بهای موجود بود و خریدن واجب بود و اگر چه آب زاید از شستن مثل باشد و ترجم رو نمود
الآن بعد از خری که هم زمین بروی حاوی آید چون خاک و گل و مانند آن چون خاک یا
نمود و بر سنگ ترجم کردن روا بود و رو نمود ترجم بر چوب یا چوبانند و نقره و یا تو
و زبرجده و سنگ و مانند آن روا نمود بر خاکستر و نشان و اگر و رو نمود بر زین
عصبی و زین بید و اگر خاک یافت نشود روا بود بر عصاره یا بر نمد زین یا مالک
استیم کنیم که در ترجمه است و جب بود چهار فعل و سیزده کیفیت آنچه فعل
اول قیست کردن دوم دست بر زمین زدن **سوم** مسح پیشانی کردن **چهارم** مسح
دستها کردن و پنجم کیفیت است **اول** قیست پیشانی زدن **دوم** دست زدن
بر زمین **سوم** بر یکم قیست بودن تا فارغ شدن **سوم** هر دو دست با هم بر زمین
خودن **چهارم** مسح بر پیشانی کردن از رستگانه می پیراکنند و بعضی ترجم حکم است
چپ پشت دست را مسح کردن از بند انگشتان تا سر انگشتان ششم **بسم** است
راست پشت دست چپ را مسح کردن از بند دست تا سر انگشتان ششم

زایل گردیدن چیزی که منع باشد چون کثرتین غلغلان اشتم تربت مکافه بخت
برین تربت که با کرده شد نهم موالات یعنی افعالها را با پی دشمن و هم
پاک بودن خاکست یا روهم پاک بجون عضای تیم است دوازدهم ساج چون
خاک سبز و هم شکم هر دو ستر با هم به پیشانی فرود آوردن و سبب رفع خستگی
در تیم رو بود بلکه نیت سبب ختم کند پس اگر تیم بدل نمونند و سبب یکبار
زین زنده و اگر بدل غسل خفته بود دوبار دست بر زین زنده یکبار راز برای
و یکبار راز برای دستها و اگر بدل غسلهای دیگر بود در تیم باید کرد اول غسل
سبت که در وی سه غسل تیم باید کرد زیرا که در وی سه غسل بود و برای نگرانی
تیم کردن و سبب بود هر چه وضو را باطل کند تیم را باطل کند و از این بر آن یافتن
آب یا بکلی استمال تیم را باطل کند و تیم رو بود تا آنکه وقت شگ شود و ان شاء
درب سپش در پان لباس صلی اگر نار کند از مرد بود پوشیدن عروق یعنی پوش
سپش واجب بود و اگر زنی بود یا خنثی جمیع تن را پوشیده دارد جز روی و هر دو
کف دست و ظاهر هر دو قدم و ادلی است که بر زن و خنثی پوشیدن سوی و
کوشمانی واجب بود اما کنگ را جایز نیست سرکش ده نماز کردن و مرد را نماز

تا زانو پوشیدن سنت بود و اگر کمتر از پوشیده فاضله نماز زمان را بر جامه نکند
تمیصیح درج و حار و در لباس نیت چیزی را عایت کردن واجب بود اول نک پاک بجو
لباسها یکبار بشوید و اگر کرده شد چون لباس تربت کند و صبی و غیر آن دوم آنکه پوست
مرد را بنزد سیوم آنکه پوست چیزی بود که گوشت وی نخورند چهارم آنکه سوی چیزی
بود که گوشت وی نخورند مگر خور و سبب که نماز را این رد بود پنجم آنکه وضو
بنزد ششم آنکه بر ششم بود چون نماز کند از نه مرد بود یا خنثی و در هر دو
جایزه و زمان را نیز جایزه و نماز رو بود بر چیزی که پشت پای پوشانند مگر آنکه
دیر اساق باشد و اگر چه کوتاه باشد سپش در پان لباس صلی اگر نار کند از مرد بود پوشیدن عروق یعنی پوش
که جای نماز کند از نه پاک بود و بعضی بخور و اگر نجاست خشک بود و بی مس صلی بود
نکند نماز جایزه آه جایزه سجده واجب که پاک باشد از نجاست خشک و تر سجده
بر زمین کردن یا بر چیزی که از زمین رسته باشد که آنرا نخورند و نوشند و سجده سجده
رو بود چون زانو نقره و عکس و عقیق و غیر آن و بر کمانه سجده رو بود اگر چه کعبه
بود و اگر پیش مرد یا از جانب سرت یا از جانب دست وی باشد و نماز کند
بهیچکلام درست بنزد اما اگر حایل در میان باشد یا ده کز آنکه کرد و در بنده یا زنی

۹۱
 بایستد روا بود و سنت بود که نماز فریضه را در مسجد کند و اگر ندانند نماز را در منزل خود
باب پنجم در بیان قبله و احکام وی بدانکه در چیست بر نماز گذارنده
 که در حال نماز روی خود را فراتر بکشد اگر کعبه را بیند روی فراتر بکشد و اگر از
 کعبه دور بود مردمان روی بکعبه بکشد از چهار جانب پس رکن عراقی قبله اهل عراق
 بود و شامی قبله لیل نام بود و رکن غربی قبله اهل مغرب باشد و رکن یافعی قبله لیل
 یمن باشد و اگر کعبه قبله پوشیده باشد تمام در عکاست وی کند و علامات عراقی است
 که صبح را بر دوش چپ گیرد و مغرب را بر دوش راست و جدی را بر پس دوش بر پشت گیرد
 و خیمه آفتاب را نزدیک زوال برابر بر روی راست گیرد و اگر این علامات بر روی شود
 غوی هر یک فریضه را بچهار جانب بگذارد **باب ششم** در بیان بائک نماز و اوقات
 بدانکه بائک نماز و اوقات در فریضه ای یومیه سنت بود که او را بود و اگر قصداً کرد
 جماعت کند از دو اگر تنها اگر مرد بود و اگر زن لیکن راسته گوید و در نماز خیره
 پیش بود خصوصاً نماز با دو شام و در غیر نماز یومیه بائک نماز وقت نبود
 و کیفیت بائک نماز آن بود که اول چهار بار را الله اکبر گوید پس دوبار بگوید
 انشهد ان لا اله الا الله پس دوبار بگوید انشهد ان محمداً رسول الله پس دوبار بگوید
 قلی الله

قلی الله پس دوبار بگوید قلی الله پس دوبار بگوید قلی الله پس دوبار بگوید
 اگر الله اکبر لا اله الا الله و اقامت نیز هم چنین بود مگر کعبه و نماز در اول دوبار الله اکبر
 اگر بفرستد و از پیشانی بکشد تا دوبار قدامت الله و بفراید بعد از قلی الله
 پس هیچ فصلی در بائک نماز و اوقات نمی بیند بود هیچ فصلی بائک نماز بود و اوقات
 و ترتیب در بائک نماز و اوقات واجب بود و سنت است که مؤذن عادل بخواند
 آواز بود و وقتهای نماز شناسد و با طهارت بود و بایستد بر بلندای روی بقبله رود
 اگر فصلها وقف کند و بائک نماز را که ده گشاده گوید و اقامت نیز ترگوید و سخن بگوید
 میان بائک نماز و اوقات و فاصله کند میان بائک نماز و اوقات بدو رکعت نماز یا سه رکعت
 یا به نشتنی یا کای فراموش کنند و اگر نماز شام بود کای فراموش کنند یا نشتنی
 نه حرام بود و الله جفر من انتم کفش زیرا که بدعت بود **باب هفتم** در بیان حدود
 رکعت فراموش و نوافل یومیه بدانکه در شب نماز یومیه هفت رکعت نماز فریضه بود
 حضور یا زده رکعت بود و سفر و نماز پیشین چهار رکعت بود و حضور و دور گشته بود و سفر
 و نماز شام سه رکعت بود و حضور و سفر و نماز خلفش چهار رکعت بود و حضور و دور گشته بود
 و سفر و نماز با دو رکعت بود در هر دو حال و نوافل سی و چهار رکعت بود و حضور

هشت رکعت نافه پیش بود بعد از زوال و پیش از فرض نافه دیگر هشت رکعت بود
 پیش از فرض و نافه نماز شام چهار رکعت بود بعد از فرض شام و در رکعت نافه نماز
 خفت بود شسته بعد از فرض و در شمار یک رکعت بود و آنرا و تیره خوانند و
 هشت رکعت نافه شب بود و در رکعت شفع و یک رکعت و تر بود و نافه باده رکعت
 بود و این فوافل هر دو رکعت بیک نشسته و یک سلام بود غیر و تر که یک رکعت
 بود بشهره و سلامی هر دو فوافل مفده رکعت بود زیرا که نافه پیش از یک
 و خفت پیفته **باب هشتم** در بیان فستهای فوافل و فوافل تیره
 بدانکه هر وقت نماز را اولی و آخری است اول وقت نماز پیش از زوال
 آفتاب است و آن معلوم شود بزیاده یا بعد از نقص تا آن زمان که ادای
 وی ممکن بود و آنوقت خاص نماز پیش از ظهر است و مشترک میان پیش
 و دیگر تا آنکه باقی ماند تا فرو شدن آفتاب ان مقدار که نماز دیگر در آن وقت
 ادا شود آنوقت خاص نماز دیگر بود یعنی نماز عصر و اول وقت نماز شام
 وقتی که آفتاب فرو رود و علامت فرو رفتن آفتاب آنست که سرخی خفای
 غایب شود تا ان مقدار از زمان که ادای وی ممکن بود پس وقت مشترک بود
 میان شام

میان شام و خفت تا آنکه باقی ماند تا نیم شب ان مقدار از زمان که نماز خفت را
 ادا توان کرد پس آنوقت خاص خفت بود و اول نماز با عداد طلوع صبح دوم بود و آخر
 وی طلوع آفتاب باشد و وقت نافه نماز پیش از زوال آفتاب بود تا آنکه سایه
 هر چیزی بمجد آن سایه منتهی شود پس اگر وقت بیرون دوی شروع کرده باشد بفرضه
 مشغول شود و وقت نافه شام بعد از نماز فرض شام بود تا فرو شدن سرخی مغرب پس اگر
 سرخی غایب شود و او نماز کرده باشد نماز خفت مشغول شود و وقت و تیره بعد از نماز
 خفت بود و وقت دوی نیز کشیده بود تا نیم شب و وقت نافه نیم شب بعد از نیم
 بود تا طلوع صبح اول و اگر صبح طلوع کند دوی شروع کرده باشد چهار رکعت یا بیشتر تمام
 کند و الا بعد از نماز صبح اعمار کند و وقت نماز نافه صبح بعد از آن بود که از غایت
 شب فارغ شود و اگر تا آخر کند تا صبح اول طلوع کند فاخته بود و اگر صبح اول طلوع
 فاخته بود و آنرا ادا کرده باشد تا طلوع صبح مشرقیه ادا شد بگرد و الا فلا سلام
باب نهم در کیفیت شروع در نماز بوسیله چون کسی خواهد که نماز کند اول و دوم
 و لباس پاک بپوشد و با جای نماز رود و روی به قبله آرد و نیت کند و بایک نماز
 وقت بگوید و چون از بایک وقت فارغ شود دست راست که هفت بجزیر بگوید و در

۹۴
الله کند چنانکه استقام شود باطل شود ششم نه ناکردن در هر ایه
پس اگر کند چنانکه چنانچه شود باطل بود هفتم ترتیب نگذاشتن پس اگر را بتر
مقدم آورد باطل بود هشتم چنان که بید که خود بشنود اگر شنیده باشد و اگر
شنود چنان تغذیر کند که اگر شنوایی بودی شنیده نمیشود آوردن
هر حرفی از خروج خود دهم قطع کردن هفتم از الله یا زدیم قطع کردن
هفتم از اکر پس اگر وصل کند این هر دو هفتم را باطل باشد و در قرآن
نمونه چیزی واجب بود اول خواندن الحمد با سوره در نماز دو گانه و در هر
اولین نماز سه گانه و چهار گانه و دوم مراعات اعراب و تشدید کردن بر
وصفی که منقول شده است بنابر سیوم ترتیب کلمات و آیات کردن جوهر
که منقول است چهارم موالات یعنی کلمات و برای پی خواندن پنجم مراعات
وقوف در آخر کلمه پس اگر در میان کلمه وقف کند که ترتیب قرآن نماند باطل بود
ششم بلند خواندن بر انداز نماز با مداد و در دو گونه اول نماز نام و خفتن
در نماز در هیچ ازین نماز بلند خواندن واجب نبود و اگر بلند خواندن
آن بود که کسیکه نزدیک وی بود بشنود اگر شنوایی بود و اگر نبود تغذیر کند که
اگر شنوایی

اگر شنوایی سینه ششم الحمد را بر سوره مقدم داشتن هشتم در اول الحمد بسم الله الرحمن الرحیم
اگر چه کلمات پس اگر بعد از ترک کند باطل بود نهم بعد از الحمد یک سوره خواندن دهم سورتی
تمام خواندن پس اگر بعضی از سوره بخواند باطل بود یا دهم سورتی غیره بنمود و از سورتی
در آن هم نبود که وقت نماز بخواند آن فوت شود و از دهم عقب الله تغذیر کردن
بسم الله برای سورتی که مبین کرده باشد نیز دهم عدم اشتغال از سورتی که سورتی دیگر از
نصف نماز کرده باشد مگر در سوره توحید و جه که از این نماز روا نبود و اگر جه از
نماز کند مگر در روز جمعه و خواهد سوره حمد و منافقون رو در از نصف نماز
کننده باشد آن دو سوره را چهارم اخراج هر حرفی از خروج وی یا نهم حرفی خواندن
نهم ترک این کردن در آخر الحمد بی تقیید و روا بود که سورتی یا حرفی عوض الحمد
نیمه است از بعد که بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و قیام چهارم
واجب بود اول پشت رست داشتن پس اگر پشت خم کند در حال خیار باطل بود
دوم بخود ایستادن پس اگر اعتقاد کند بر چیزی باطل بود سیوم قرار گرفتن بر جای
پس اگر ره و نماز کند نای بر چیزی نهد که پای وی قید کند باطل بود چهارم چهارم
بسم نزدیک نهادن اگر یا یا را از هم دور نهد چنانکه از حد نهادن بیرون رود باطل بود

۹۵ و اما اگر از این دن می فرستد بنشیند و اگر از نشستن می فرستد بپوشد
ازین پهلوی می فرستد به قفسه و نماز را با شاره بگذارد پس در حال
رکوع و سجود چشمها را بر هم بندد در حال سر برداشتن از رکوع و سجود چشمها
بکشتاید و بدانکه در نیت و تکبیر احوال و قرائت و قیام شرط بود و در اجابت
رکوع نه چیز بود اول دو تا کشتن به شیتی که کف و سینه را بزرساند دوم
تسبیح کشتن در رکوع و صوره دی چنین بود که سبحان ربی العظیم و بحمد تسبیح
در رکوع یکبار و جب بود و از اید بر یکبار سفت بود سیوم تسبیح بر کشتن
چهارم کلمات و بر اینانی کشتن پنج بقدر تسبیح آرا میدن ششم آنکه چنان
گوید که خود بنشیند و هفتم سر برداشتن از رکوع پس اگر سر بردارد و سجود
رو نماز باطل بود و باشد هفتم بپای آمدن در روی منم آنکه بسیار یاد
که اگر از حد نماز کند از نه پرون رو باطل باشد و در سجود چهار چیز واجبست
اول سجده بر پشت عصا کردن و آن پیشانی و هر دو کف دست و هر دو
زانو و هر دو انگشت مدین پاهاست دوم آنکه اعضا را جای دهد در
سجده سیوم نهادن پیشانی بر چیزی که سجده بروی جایز بود چهارم آنکه

مرضع ایستادن با موضع سجده برابر بود پس اگر بلند تر یا پست تر بود برخشی باطل بود
پنجم آنکه اعضا را چنان بنهد که نهادن بروی صادق آید ششم در روی تسبیح کشتن
که چنان ربی الاعلی و بحمد هفتم آرام گرفتن به قدر تسبیح هشتم تسبیح بر کشتن
نهم بپای خواندن دهم چنان خواند که خود بنشیند اگر نشنود بود و اگر نشنوا نشنود
چنان خواند که بر آغوشی که اگر نشنوا بود می شنید یا زده هم سر برداشتن از سجده
و در از هم چون سر از سجده بردارد و بپای آمدن اگر آنکه باشد آقا چون سر از سجده
دوم بردارد آرا میدن و جب نبود نیز دهم آنکه بسیار یاد که اگر چنان باشد
که از حد نماز بیرون رود باطل بود و بدانکه تسبیح در هر سجده یکبار و چست و زاید
بر یکبار سفت و در نشسته نه چیز واجب بود اول نشستن برای نشسته دوم
آرا میدن به قدر نشسته سیوم شش دین کشتن چهارم صلوات بر نبی و داند
پنجم صلوات بر آل نبی و داند ششم بر کشتن خواندن هفتم ترتیب گذاشتن ششم آنکه
مرواات را نگاه دارد و نهم مراعات مشغول کردن و صورت دی چنین بود که گوید
اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِکَ لَهُ وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ
صَلَّى اللهُ عَلَیْ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَوَسَلَّمَ نه چیز بود اول نشستن برای سلام دوم بپای آمدن بعد از سلام

سیوم می اندود عباد که گفت که السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته یا السلام علینا
وعلی عباد الله الصالحین ازین هر دو عبارت هر کدام اختیار کند روا بود لیکن
اولین را تقدیم واجب و دومین را سنت چهارم ترتیب کلمات است
کلمات هوی خیم بعد از کفایت ششم بابی کفایت ششم برین وجه که ذکر کرده
رسمی نه کردن پس اگر ائمه و امام را در سلام استعا ط کند یا رحمة الله رحمة الله
که بدی باطل بود هشتم در تاجیه کردن سلام از تشهد نیم اولین ندین دو عبارت
مخرج از نماز که بپوشیدن یعنی پودن آورنده از نماز و حیثیت که تشهد و سلام را بجا
خواند که خود شنود اگر شنود و اگر نشنود چنان خواند که بر تقدیری که شنود
می شنود اینست وجبات از افعال و کیفیات در نمازهای واجب پس اگر که
در هر رکعتی چند چیز واجب باشد آنکه در رکعت اول شصت و یک چیز واجب بود زیرا که
چون وجبات که گفتیم است با وجبات تکمیل احرام که آن یازده چیز است ضم
کنی هجده شود وجبات قراوت و قیام در رکوع و سجود چون با اینها ضم کنی
شصت و یک باشد در رکعت دوم چهار چیز واجب بود زیرا که وجبات
نیت و تکمیل احرام بنیت مکرر است حکم نیت که با نیت پس هفده که در شصت و یک
بیفتگی

بیفتگی چهل و چهار باقی ماند و پنج چیز از وجبات سور که آن بعد از الحمد میفتد که آن نیت
الحمد بر سوره و در سوره و غیر عظیم بودن سوره و تقدیر آن به اسم الله برای سوره
میفتد و نه سوره که از خواندن نماز فوت شود پس چون پنج را از جمله بیفتگی
سی و نه چیز باقی ماند پس اگر نماز سه گانه بود وجبات تشهد اول را با آنچه در
رکعت اول و دوم وجبات تشهد دوم و سلام و آنچه در رکعت سوم بود که
آن جمله پنجاه و هفت بود با صد و چهارده ضم کنی صد و هفتاد و یک چیز واجب بود
پس در نماز سه گانه صد و هفتاد و یک چیز واجب بود و در رکعت چهارم بیست و یک چیز
واجب بود زیرا که وجبات و تکمیل احرام از وی بیفتد غیر هفتاد و یک حکم نیست
هفده را از شصت و یک بیفتگی چهل و چهار باقی ماند و پنج دیگر از وجبات سور
که بعد از الحمد بود بیفتد سی و نه باقی ماند و چون سی و نه را با آنچه با میان گشته
بود ضم کنی دویست و ده شود پس در نماز چهار گانه دویست و دو چیز واجب است در هر
که اینها مقدار نماز بود و مستحق شصت و یک چیز بود در سفر و الله اعلم بالصواب
باب بیست و یکم در بیان احکام سه و شصت در نماز که آنکه خلق سه و یک
در نماز و اخذ شود بر پنج نوع است اول آنکه واجب کرده اند که نماز را از سر برد

۱۸ الحمد را تا آنکه که سوره را بخواند پس واجب بود که الحمد بخواند و آنکه سوره را با کبر
دوم آنکه رکوع را فراموش کند و پیش از رکوع سجود بیاورد یا در رکوع سیم بود
سجده را فراموش کند و پیش از رکوع بیاورد یا در رکوع چهارم آنکه یک سجده را ترک
کند پیش از رکوع یا در رکوع پنجم آنکه ترک کند تشهد را و پیش از رکوع یا
یا در رکوع دهم آنکه واجب بود که آنچه ترک کرده بجای آورد و آنکه رکوع
کند و درین مواضع سجده سهو واجب نبود و رکوع سیم آنکه ترک آن واجب
بود یا دو سجده سهو و آن سه موضع بود آنکه ترک کند یک سجده را بهر دو رکوع آنکه
ترک کند تشهد را بهر سیم آنکه ترک کند صلوات بر نبی و آل نبی بهر دو رکوع
هر سه موضع یا یا در رکوع آنکه از محل ایستادن سجده کند و واجب باشد که اینها
قضا کند و دو سجده سهو بکند و بعد از آنکه دو سجده سهو در پنج موضع دیگر هم واجب
اول سلام دادن و غیر محل فراموشی دوم سخن کردن بفراموشی سیم شک
کردن میان چهار و پنج چهارم برخواستن در موضع نشستن پنجم نشستن در موضع
برخواستن و احوط آنست که برای هر زیاد و نقصان که در نماز واقع شود که آن
مبطل نماند و دو سجده سهو برای وی واجب باشد و تسبیح در سجده سهو چنین بود

که بسم الله و با الله و صلی الله علی محمد و آل محمد یا بگوید بسم الله و با الله التسم
علیک ایها البقی و رحمة الله و بركاته و غیت و شتم و سلام و طهارت
و استقبال قیبه حجه در وی واجب بود اما قصد ادا و قضا و جب نبود و نوح و تهم
آنکه با لاکم له بود یعنی هیچ حکمی نبود آنرا و آن چیست موضع بود اول آنکه فراموش
کند قرائت را تا آنکه رکوع کند دوم آنکه فراموش کند چهار و پنجاه را سیم آنکه
فراموش کند خواندن الحمد تا آنکه رکوع کند چهارم آنکه فراموش کند خواندن سوره
تا آنکه رکوع کند پنجم آنکه فراموش کند تسبیح را تا آنکه پشت را رست کند ششم آنکه
فراموش کند آرامیدن و تسبیح رکوع را تا آنکه سر بردارد هفتم آنکه سر بردارد از
رکوع را فراموش کرد تا آنکه سجود کند هشتم آنکه سجود را فراموش کند تا آنکه سر بردارد
نهم آنکه سجده کردن بعضی اعضا را فراموش کند تا آنکه سر بردارد دهم آنکه تسبیح
اول را فراموش کند تا آنکه سر بردارد یازدهم پا آرامیدن بقدر تسبیح را فراموش
کند تا آنکه سر بردارد دوازدهم آنکه پشت را رست کردن را فراموش کند در سجده اول
تا آنکه سجده دوم رکوع سیزدهم چن پشت را رست کند آرامیدن فراموش کند در سجده
اول تا آنکه سجده دوم رکوع چهاردهم آنکه تسبیح دهم را فراموش کند تا آنکه سر بردارد

پنجم آرا میدن بعد از پنج فراموش کند و سجده دوم تا آنکه سر بر آورد ششم
 آنکه شک کند در چیزی بعد از آنکه از آن تجاوز کرده باشد مثل آنکه شک کند
 در تکبیر اهرام دوی در حال قراءه بود و یا شک کند در رکوع دوی در حال سجود
 بود و یا شک کند در سجود دوی بر خفته بود برای رکعت دوم و هم چنین تا آخر
 نماز بمقدّم آنکه سهو کند در سهو بعد از آنکه سهو بسیار کند و آن بعد از سجده
 شود و نیز دهم آنکه امام سهو کند و مأثور عالم باشد بیستم آنکه مأثور سهو کند
 و امام عالم باشد این مواضع را هیچ حکمی نبود و بدینها هیچ لازم نیاید و هیچ
 بیچ موجب نماز احتیاط بود و نماز چهار گانه آن دوازده موضع بعد از آنکه
 شک کند میان دو سه بعد از آنکه دو سجده کرده باشد دوم آنکه شک کند میان
 سه و چهار پیش از دو سجده یا بعد از دو سجده درین صورت بنا بر بیشترند و آنچه باقی
 مانده باشد تمام کند و یک رکعت احتیاط کند ایستاده یا در رکعت نشسته سیوم آنکه
 شک کند میان دو سه و چهار بعد از آنکه دو سجده کرده باشد بنا بر چهار راند
 دو رکعت نماز احتیاط کند ایستاده و دو رکعت نشسته چهارم آنکه شک کند میان
 دو سه و چهار بود بعد از آنکه دو سجده کرده باشد بنا بر چهار راند و دو رکعت نشسته

دو رکعت نشسته کند پنجم آنکه شک کردن میان سه و پنج ششم شک کند میان
 سه و پنج پیش از رکوع یا بعد از سجود هفتم شک کند میان دو سه و پنج بعد از آنکه
 دو سجده کرده باشد هشتم شک کند میان دو و چهار و پنج بعد از آنکه دو سجده کرده باشد
 درین چهار شکل دو وجه بود یکی وجه بنا بر اقل است از برای آنکه بقیه حاصل بود و وجه
 دیگر آنست که در صورتی ازین چهار شکل نماز باطل بود و در صورت چهارم بنا بر چهار
 و دو رکعت احتیاط کند ایستاده و دو سجده سهو کند نهم آنکه شک کند میان دو
 سه و چهار و پنج بعد از آنکه دو سجده کرده باشد بنا بر چهار راند و دو سجده سهو کند
 و نیز یک رکعت احتیاط کند دو رکعت نشسته دهم آنکه شک کند میان چهار و پنج بعد از آنکه
 درین صورت بنا بر چهار راند که موجب دو سجده سهو بود و اگر پیش از رکوع بود باقی مانده
 تمام کند و یک رکعت احتیاط کند ایستاده یا در رکعت نشسته و اگر شک بعد از رکوع بود
 پیش از سجود بقولی نماز باطل بود و قوی دیگر آنست که حکم دی حکم شد و هیچ وجهی
 بود که آنچه باقی مانده بود تمام کند و دو سجده سهو کند قوی دیگر آنست که تمام کند
 و دو سجده سهو کند یازدهم شک کند میان سه و چهار و پنج یک وجه آنست که بنا بر چهار
 و یک رکعت احتیاط کند ایستاده و دو سجده سهو کند و دوازدهم شک چون گفتن

رکعت ششم گیرد در اینجا سه سجده بود اول بکسر نماز باطل بود و وجه دوم آنکه
بنا بر کمر بند و وجه سوم آنکه حکم او چون حکم شکی باشد که تنق گرفته بر کمر پنجم
و در نماز اجتناب طهارت و استقبال قبله نیست و بکسر اعرام و قراة الحمد تنها
در رکوع و نایم و سجود نشسته و سلام داد اما بقضای صحیح چیزها که در نماز معتبر بود
و وجب باشد **باب دوم** در کیفیت نشست نماز زنان به آنکه زنا نداشت
بگو که در نماز در حال قیام هر دو پای را بهم نهند نزدیک و دست راست بر سینه نهند
و دست چپ بر سینه چپ چون رکوع کنند دستها بالاتر از زانو نهند
تا نیک خم نشوند و چون سجده کنند اول بنشینند و انگاه سجده کنند و پشت
را چست بهم گرفته و چون برخیزند دست بر خیزند و پشت خم کنند و چون
بنشینند کف هر دو پای بر زمین نهند و قراة و سجده نماز با کمر بسته خوانند
و بهم چنین با یک نماز وقت نیز آهسته گویند و هر چه خوانند یا بگویند که در رکعت
حکم مردان و زنان یکسان بود و الله اعلم **باب سوم** در بیان
سجده و شراط آن به آنکه نماز جمعه و در رکعت بود و وی عوض نماز پیشین بود و
وقت وی اندر اوقات آنجا که سایر چیزهای مثل سایه بنشیند بود

و چون وقت ازین بگذرد نماز پیشین واجب شود و نماز جمعه واجب بود به پنج شرط اول
آنکه سلطان عادل بود یا کسیکه نصب کرده سلطان باشد آنکه عدل باشد و آن
پنج نفر بود که یکی از ایشان امام بود آنکه در وی دو خطبه باشد خطبه اول شتمن بود
بر حمد خدای تعالی و بر حدیث تقوی الله و سوره خفیه از قرآن و خطبه دوم شتمن بود بر
حمد خدای تعالی و صلوات بر بنی آل او و بر تنفیذ بر مؤمنین و مؤمنات و در خطبه
ای قاضی خطبتین پیش از نماز و بعد از زوال و خطیب را ایستاد در حال خطبتین
واجب بود اگر قدر بود و هم چنین واجب بود تا صلوات میان بنشیند و بعد از
بنشیند ایستادن و طهارت کردن و واجب بود بر مردمان استماع خطبتین
و حرام بود در روز جمعه بعد از زوال و پیش از نماز مسافر رفتن و مع و نوبی
کردن و با یک نماز دوم گفتند و کرده است در میان خطبتین سخن گفتن و بعد
صبح مسافر رفتن و نشست که خطیب بالغ بود و بر نماز باید اقامت نماید و زود
بمسجد رود و سبزه باشد و شارب بکشد و بوی خوش بپاشد و بجا نماز حاضر
بپوشد و عمامه بر سر نهد و در او بردوش افکند و عمامه کند بر شیری یا غیر
آن و اول بر مردمان سلام کند و آنکه ابتدا بخطبه کند چهارم آنکه بجا گفتند

هر دو یکسان بود و بعد آنکه درین هر دو عید خطبه بعد از نماز باید خواند پس چون نماز
تمام شود خطیب بر منبر رود و ابتداء خطبه کند و سنت است که برای این نماز
بصحرا روند و امام پای برهنه رود و بارام دل و قار و ذکر کوبان در عید فطر پیش
آنکه نماز روزه افطار کند و عید صحنی بعد از آنکه از صحنی از نماز عود کند و هم چنین سنت است
بکثیر کفش و عید فطر عقب چهار نماز که اول آن نماز ششم است و آخر وی نماز عید
از صحنی عقب پانزده نماز اگر در منی باشد و اگر در غیر منی باشد عقب ده نماز که اول آن
نماز عیدین عید باشد و الله اعلم **باب چهارم** در بیان نماز کسوف و زلزله و
بد آنکه چون آفتاب یا ماه بکمره یا زلزله شود یا باد های سخت یا تاریکی سخت پیدا کرد که
از آن خوف حاصل شود واجب بود که بر همه عیان دو رکعت نماز بکنند از آنکه ان شتمن بود
ده رکوع و چهار سجده و کیفیت آن نماز چنان بود که اول روی پیش رو کند و پشت کند چنان
در باب نیت گفته شود و بکثیر اهرام بگوید و الحمد لله یا یک سوره بخواند و بر رکوع روزه و چون
سرازم رکوع بر دارد و دیگر باره الحمد یا یک سوره بخواند و بر رکوع روزه و هم چنین خواند
در رکوع که تا پنج رکوع تمام کند پس سجده رود و دو سجده بکند و در رکعت دوم نیز هم چنین
بجای آورد و نشسته بخواند و سلام باز دهد و در رکعت اول الحمد بخواند و بکثیر

از سوره بخواند و بر رکوع رود چون سرازم رکوع بر دارد الحمد بخواند بلکه سوره از هر نماز که
کند نشسته بخواند و هم چنین تا پنج رکوع تمام شود و در رکوع که یک سوره خواند اما باید که در
رکوع چهارم سوره تمام کند و در رکعت دوم نیز هم چنین جایز بود و سنت است که درین نماز سوره
های دراز بخواند و در رکوع مسدودی قیام در رکعت کند و در عقب هر دو رکوع قنوت بخواند
و اگر نماز تمام کند و هنوز وقت باقی بود دیگر باره اعمال کند و اول وقت این نماز قنوت بود
که آفتاب یا ماه ابتدا کرش کند و آخر آن وقتی بود که آفتاب یا ماه بخلا کند و وقت فراشیدن
مدت آن بود که از زلزله که وقت وی مدته عمر بود پس اگر این نماز را در وقت گذارد
نیت او کند و اگر غیر وقت بود نیت نفا کند آن نماز زلزله که جمیع اوقات تعریف
ارباب بیکدیگر **باب پنجم** در بیان نماز سفر و شرایط آن از تعقیق آن بد آنکه
مسافر را تعقیق نماز چهار رکعت واجب بود یعنی دو رکعت باید کرد چون شش شرط حاصل
شود اول آنکه مسافر بود و آن هشت فرسخ است یا چهار فرسخ چون قصد کند که درین
روز رجوع کند و اگر قصد قدری کند و نداند که انقدر مسافت است یا نه و اگر
بنود که گواهی دهد نماز تمام باید و فرسخ سیل بود و سیل چهار هزار ذراع طول بود
و زاعی سب و چهار صبح بود و قصد مسافت کند پس اگر خطیب غلام کر خیمه یا

۱۳۳
کریخته رود یا بخزان دزدانند که از کی یافت خواهد شد تقصیر او است و اگر چه زاید بر
بود اگر در حال رجوع به اندک فست بقصیر واجب بود سیوم آنکه سفر را قطع کند
به نیت اقامت ده روزه در میان فست یا برسد به شهری که در آنجا بماند
باشد و یا در آن شهر شش ماه یا زیاده بوده باشد پس اگر در میان فست قصد اقامت کند
ده روزه نماز را تمام باید کرد اما اگر از آنجا اختیار سفر کند تا آنجا که قصد اقامت دارد
یا آن شهری که شش ماه در آنجا متوطن بود مسافت بود در راه تقصیر کند و چون نماز
رسد تمام باید کرد چهارم آنکه سفر وی مباح بود پس اگر بسفر معصیت رفت
روا نبود پنجم آنکه سفر وی زاید بر ضرورت بود چون مکاری و کشتی بان و راعی و اهل
بادیه و بیک و آن که شهر بشهر برای تجارت و روان کند و غایب باشد اینها آن
که در یک جای قصد اقامت کنند اما اگر یکی از اینها ده روز در جای قصد اقامت
کند پس خواهد که سفر کند تقصیر باید کرد ششم آنکه چندان بره که دو روز بیشتر
نخود یا بانک نماز شده نشود و آنکه تقصیر باید کند و نماز که در سفر از وی فوت
شده باشد تقصیر قضا باید کرد و اگر چه در حضر قضا کند و نماز که در حضر از وی فوت
شود تمام قضا باید کرد اگر چه در سفر قضا کند و اگر در حضر فوت نماز در آید و آنرا

نکند

نکند از دو مسافر شود و وقت نماز باقی بود و سفر از تمام باید کرد و اگر این نماز را در
نوبت شود تمام قضا باید کرد و هم چنین اگر در سفر وقت نماز در آید و آنرا نکند از
بجز آنکه وقت باقی بقوا تمام باید کرد و اگر مرد و بختی روز نماز را تقصیر باید کرد
و بعد از سی روز تمام باید کرد و اگر چه یک نماز باشد و شرایط تقصیر در نماز و روزه
یکسان بود و چون شرایط حاصل بقصیر باید کرد و نماز و روزه را واجب بود و اگر
تمام کند عاصی بود و قضای آن واجب بود و اگر بفراموشی تمام کند اگر وقت باقی
بود اعمال آن واجب بود و الا که وقت باقی نبود اعمال واجب نبود و اگر تقصیر
جامل بقصیر اعمال واجب نبود و مسافر و چهار محل آخر نماز در میان تمام و تقصیر تمام
بهر دو هم خدای و هم رسول خدای و محمد کوفه و مسجد امام حسین علیه السلام است
و در میان قضای فرائض و نوافل بوسیله کیفیت آن بدانکه هر که ترک نماز و روزه
کند بیهوش یا سهوا یا فوت شود از وی بسبب مستی یا غرآن و وی سالن بود
قضای آن واجب بود مگر فوت شود بسبب دیوانگی یا بیوشی یا عدم بلوغ یا
بسبب حیض و نفاس یا بسبب کفر اصلی یا بسبب بلوغ خبری که آن طهارت است
کردن از آب و خاک که اینها راقضا و رجب نبود و مرند راقضا و رجب بود پس

در حضرت فوت شده باشد آنرا تمام قضا باید کرد اگر چه در سفر بود و اگر چه در سفر فوت شده
بنقص قضا باید کرد اگر چه در حضرت قضا کند و نماز بای فوت شده را همه را قضا خواند و
با و ام که وقت و قضیه حاضره منقض نشود و در قضا جبر و احتیاط را رعایت کردن
واجب بود و ترتیب نیز رعایت کردن واجب بود پس اگر در روزی مثلا از وی
نماز مغرب فوت شود و از روز دیگر نماز با مداد واجب بود که اول نماز مغرب
قضا کند و آنکه با مداد اگر یک نماز معین از وی فوت شود مگر قضای آنرا مگر
نیز کرد و تا آنکه طق وی غالب شود که تمام ادا کرده است و هم چنین اگر دو یا
با بیشتر فوت شده باشد و معین باشد و تقدیم و تاخیر آنرا واجب باشد که اگر
بترتیب مقرر کرد تا طق وی غالب شود که تمام ادا کرده است و اگر نمازی بسیار
از وی فوت شده باشد و نداند که کدام نماز هست ابتدا از یکی بخواند و آنرا
بترتیب بخواند بویسته چندان قضا کند که طق وی غالب شود که تمام ادا کرده است
و اگر هم در حضرت از وی نماز فوت شده باشد و هم در سفر اگر تقدیم و تاخیر آنرا
ترتیب رعایت کردن واجب بود که یعنی اگر حضری مقدم بر سفر واجب بود که
اول حضری را مقدم دارد و اگر سفر را و اگر سفر مقدم بود اول سفر را قضا کند و اگر

حضری را

حضری را و اگر تقدیم و تاخیر آنرا نداند واجب بود که با هر نماز چهار رکعت نماز دو رکعت دیگر
ضم کند و بترتیب چندان کند که طق وی غالب شود که تمام ادا کرده است و اگر
از وی یک نماز فوت شده باشد از پنج نماز و نداند که آن نماز که هست پس اگر چه
باشد نماز با مداد و نماز شام را قضا کند و چهار رکعت مطلق قضا کند یعنی عمافی دینی
غیت کند و اگر مسافر بود دو رکعت مطلق کند یعنی عمافی دینی غیت کند و نماز شام قضا
کند و اگر شب بود یعنی نداند که نماز شب است یا حضری دو رکعت مطلق چهار رکعت مطلق
و نماز شام قضا باید کرد و اگر دو نماز از وی فوت شده باشد اگر چه هر دو با مداد
و نماز شام قضا باید کرد و دو بار چهار رکعت مطلق قضا کند و اگر مسافر بود دو بار دو رکعت
مطلق قضا کند و مغرب در میان این هر دو قضا کند و اگر شب بود دو بار دو رکعت
مطلق قضا کند و مغرب در میان این هر دو قضا کند و دو بار چهار رکعت مطلق قضا کند و اگر
نماز از وی فوت شده باشد اگر حاضر بود پنج نماز بترتیب قضا کند یعنی معین
و پس و دیگر شام و عصر و با مداد و جلد را تعیین کند و مسافر دو بار دو رکعت
قضا کند پس نماز شام قضا کند پس دو رکعت مطلق قضا کند و اگر شب بود از پنج نماز
شد قضا کند و دو بار دو رکعت دیگر فریاد کند پیش از مغرب و یک دو رکعت دیگر بعد از

و بعد از تعیین کند اگر چهار نماز نوبت شده باشد اگر ظهر پنج نماز نوبت شده باشد
ترتیب بوقت و بعد از تعیین کند و یا فرقی بین کند و اگر مشبه بود آنچه در حقه گفته شد
فصل کند و اگر نوافل بوقت فوت شود تفا کردن سنت بود و اگر بعضی فوت شد
بشد و رخصای آن بماند بنویسند لیکن سنت است که برای هر روز یک مرتبه
طعام بصدقه دهد و اگر ازین عاجز شود هر روز براندی بصدقه دهد **باب بیستم**
در بیان نماز خوف و کیفیت آن بدانکه چون اندوختن خوف باشد واجب بود که
چهار رکعت بوقت بگذارد و اگر در سفر و کیفیت این نماز با انواع
بود و اما یک نوع که آن را صلوة ذات الرقاع گویند و این را گویند که آنکه نماز است
الرقاع موقوف بر چهار شرط اول آنکه دشمن و غیر حربه باشد باشد دوم در نشر و نشر
وقت باشد همیشه که خوف بود مسلمان را بر او آید سیوم آنکه مسلمانان بسیار باشند
بجیشینی که در کرده شوند و هر گوی توانند که با دشمن مقابله کنند چهارم
آنکه بر آید از او کرده محتاج باشند و کیفیت آن نماز آنست که امام خود را
بر آورده کند و گوی قیام با امام کند و کرده دیگر در مقابل دشمن بایستد پس امام با
کرده اول یک رکعت بگذارد و برای رکعت دیگر برخیزد و قرائت را دراز کند تا این

کرده که اقتدا بوی کرده اند برخیزند و نیت انفراد کند و نماز را تمام کند و بوقت
کرده دوم بروند و کرده دوم بایستد و اقتدا کند و امام بایستد که نوبت دوم کند
و بشدت نشیند و شهادت را دراز کند تا حاجت بر خیزد و کرده دوم را بخواند و نیت
کند در رکوع و سجود کند و شهادت بخواند پس امام بایستد که بهم سلام باز دهند و اگر
نماز سه گانه بود امام با کرده اول دو رکعت نماز کند و با یک کرده دوم یک رکعت و اگر عکس
این کند روا بود و اگر خوف سخت تر بود و پنهان بود که دشمن به نزدیک در آید
مکلف نبود که بدو کرده شوند و بدین ترتیب نماز کند اینجا نماز واجب هر گاه
و این را نماز شدت خوف گویند پس هر یک را بفرمود برای خود نماز کند و بوی
به قبله آید اگر مکلف بود اگر مکلف نبود به کپهر احرام روی بقبله آید و اگر روی بقبله
مکلف نبود و پیچیده روا بود که این نماز را سواره کند در حال ضرورت و سجده بر کمر بین
کند و اگر در آورده کند ازین روا بود و رکوع و سجود بایستد که اگر ازین هم عاجز
آید تسبیح نماز کند ازین معنی عوض هر یک گفت بگوید سبحان الله والحمد لله
الا الله والحمد لله تا نیت و کپهر احرام و شهادت و سلام ساو ط نشود و کسیکه
سبع و سیل ترسد یا از دشمن گریزد و بی خبر نماز شده خوف بگذارد و کسیکه

کلی اتفاق باشد یا در دنیا غرق بود نماز را باشد که اگر چه بود و قصر کند
الا انکه در سفر باشد یا خوف بود بدین شرایط که گفته شد **باب دوم** در
بیان نماز نذر و عهد و بیان کیفیت آن به آنکه هر که نماز نذر کند و مکان و زمان
و عدد و زمان و عدد رکعات آنرا تعیین کند و نای آن واجب بود بر آن کیفیت
که نذر کند که نماز بگذارد و زمان و عدد رکعات آن را تعیین کرده باشد بر
و جب بود که در وقت نماز بگذارد بر هین نماز یومیه در هر زمان که خواهد و اگر
زمانا تعیین کرده باشد واجب بود که در هر مکان که خواهد در آن زمان که تعیین
کرده بگذارد و اگر مکان را تعیین کرده باشد پس اگر آن مکان را فسخ و مرتقی
باشد رعایت آن مکان واجب بود در هر زمان که خواهد و اگر آن مکان را
فسخ و مرتقی باشد رعایت آن مکان واجب نبود بلکه در هر مکان که خواهد
آن نماز بگذارد و اگر قصد کند نماز را به همیشه صلوة مشرعه چون صلوة علی و طه
و جعفر علیه السلام و چون نماز شب عید فطر و نماز شب نیمه شعبان و چون نماز
شب سبعت و غیر آن و فاد واجب بود بر هین کیفیت که شرح کرده
است و اگر ناله شب را نذر کند هشت رکعت واجب بود و یکصد قضای

نذر نماز

نماز فریضه در وقت او بود و روا بود که نماز مست نذر کند هر چند نماز یومیه شرط
در نماز نذر نیز شرط بود مگر وقت و حکم عهد و بیان همچو حکم نذر بود و باید که در نذر کند
شش شرط حاصل بود اول آنکه مکلف بود پس اگر بخون یا جانی نذر کند درست نبود **دوم**
آنکه با اختیار بود پس اگر بخی خود درست نبود **سوم** آنکه قصد بود اگر بخی باشد درست
نمود چهارم آنکه مسلمان بود پس اگر کافر بود درست نبود **پنجم** آنکه باذن پدر
شهر و مولی باشد و کودک بی اذن پدر و بنده بی اذن مولی پس اگر زن یا
اذن شوهر و کودک بی پدر و بنده بی مولی نذر کند درست نبود **ششم** آنکه
باشد پس اگر عجز بود در آنچه نذر کرده باشد درست نبود و آنچه نذر چنین بود که اگر نذر
روزی یا کند یا چهار مرتبه یا پس خدا را برست و دو رکعت نماز قربة الی الله
و اگر خواهد که رجوع از نفس باشد چنین گوید که اگر نماز فریضه را نذر کنم خدا را برست
و دو رکعت نماز قربة الی الله و صیغه نذر و عهد و بیان بلفظ گفتن شرط بود و هم چنین
قربة نیز شرط بود و صیغه عهد چنین گوید که عهد کردم با خدای قلم که اگر چهار مرتبه
دهد دو رکعت نماز بخدارم قربة الی الله و صیغه بیان چنین بود که و الله یا الله که
اگر خدای قلم چهار مرتبه بخدارم قربة الی الله **باب سوم** در بیان

نماز استغفار و کیفیت آن بدانکه چون باران کم بارد و آبها کم شود دو رکعت
نماز استغفار کردن سنت بود و کیفیت وی چون نماز عید باشد آنگه
در آنجا قنای باید خواند که مثل بود بر طلب مهر بانی و فراوان شدن آبها
و باید که مردمان سه روز روزه دارند و در روز جمعه یا در شب جمعه صبح بخوانند
و باری بر منم باشند با نام تن و آرام دل روند پران و اطفال و عجایز همه
بروند و طفلان شیرخواره را از مادر جدا کنند تا بگریند و مردمان توبه
کنند و گریه و زاری نکنند و امام چون نماز تمام کند رو بگردانند و جانب
راست را بجانب چپ برده و جانب چپ را بجانب راست برده و آنکه روی
قبله آرد و آواز بلند بردارد و صد بار بگوید الله اکبر پس روی بجانب
راست کند و صد بار بگوید سبحان الله پس روی بجانب چپ کند و صد بار
بگوید لا اله الا الله پس روی بر دم کند و صد بار بگوید الحمد لله و مردمان
نیز متابعت وی کنند پس خطیب بر خیزد و خطبه بخواند و در سؤال بپا کند
پس اگر اجابت نشود سنت بود که روزه دارند دیگر باره و بر همان کیفیت
نماز کنند **باب سی و یکم** در بیان نذر رمضان و کیفیت آن به آنکه سنت بود
نذر رکعت

نذر رکعت نافه در شش ماهی رمضان گذاردن در هر شب است رکعت بخواند و اذیت کند
بعد از نماز شام و دوازده رکعت بعد از نماز خفتن و در شب نهم و بیست و یکم است
سیوم که آنرا ایامی افراد گویند حدیث یکریزه کند و در روز آخرین در هر شب رکعت
نیز بکند و اگر در ایامی افراد بر صد رکعت اقتضا کنند رو بگردانند و در هر جمعه دو رکعت
دیگر بخواند و نماز علی بن ابی طالب و جعفر علیه السلام و در جمعه آخر است رکعت باید که در نماز
نیمین علی و در غیبه همین جمعه که اول شب شبست باشد است رکعت باید که در نماز
نوا بر همین چهار رکعت است هر دو رکعت بیک تشبیه و یک سلام در هر رکعتی الحمد یکبار
بخواند و قل هو الله احد پنجاه بار و نماز علی بن ابی طالب دو رکعت بود در رکعت اول الحمد یکبار و صد بار
سوره قدر و در رکعت دوم الحمد یکبار و قل هو الله احد یکبار و نماز جعفر ابن ابی طالب
چهار رکعت بود هر دو رکعت بیک تشبیه و یک سلام در رکعت اول الحمد بخواند و اذیت از رکعت
پانزده بار بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر پس رکوع کند و همین
تسبیح را ده بار بگوید و از رکوع باز آید و همین تسبیح را ده بار بگوید و سجده و رکعت
تسبیح را ده بار بگوید و در سجده سر بردارد و همین تسبیح را ده بار بگوید و رکعتی
باقی نیز هم چنین و دو رکعت دوم الحمد بخواند و ایامی و بیست و یکم الحمد بخواند و سوره

نصر و در رکعت چهارم الحمد بخواند و سوره توحید و نماز شب عید فطر و رکعت بود
رکعت اول الحمد یکبار و سوره توحید یکبار و نماز روز عید غدیر دو رکعت بود و از زوال
به نیم ساعت و در هر رکعتی الحمد یکبار و دو بار توحید و ده بار سوره قدر و
ده بار آیه الکرسی تا آنجا که هم فیما خلدون **باب سی و دوم** در بیان نماز
جماعت و کیفیت آن بدانکه نماز جمعه و جمعه واجب بود و در عیدین چون غیر
حاصل شود و در فریضه های دیگر جماعت سنت بود و بتخصیص از نماز شبانه زنی
و جماعت در نوافل روا نبود مگر در نماز عیدین که شرایط حاصل شود و نماز استسقا
جماعت منقطع نشود مگر بدکس یا بیشتر نزد غیر جمعه و حبس است که امام مکلف بود
و مؤمن و حلال زاده باشد و اگر نشسته برای برخاسته امام کند یا ای برای
یا لای مبدل برای تنقین یا زن برای مرد یا ختنی برای ختنی امامت کند و انبوه و حبس
متزل و صاحب سجد و صاحب اماره و یا ثقی را چون شرایط حاصل بود امامت روا بود و امام
اصل از غیر اولی بود اگر آنکه تراجم کند کسی که قاری تر باشد مقدم درندگی است
باشد پس کسی را که نزد تر بجهت کرده باشد پس کسی که مسن تر باشد پس کسی را که
اصح تر بود روا بود و روا بود که زن برای زنان امامت کند و مکره بود اقتدا کردن

حاضر را

حاضر را بمبار و هم چنین مکره بود امامت اجتمه و برین محدود و در حلقه که توبه کرده
بود و امامت اعطف یعنی خسته ناکرده و امامت اعرابی برای مهاجرین و نیم برای
متخلفین و اگر بعد از نماز معلوم شود که امام فاسق یا کافر یا محدث بود اعمار واجب
بنمود و اگر در میان نماز معلوم شود نیت جماعت با لغو و عدول کند و اگر پیش از نماز معلوم
شود و نماز را اقتدا کرده اعلم واجب بود و میان امام و مأموم اگر جایی بود یا یک نشین
مشاهده کند روا نبود چون مأموم مرد بود اما اگر زن بود جایی را بود و روا نبود که امام نشسته
بایستد از مأموم که آنرا اقتدا باشد اما اگر مأموم بلندتر یا بیشتر روا بود و روا نبود که
مأموم پیش از امام بایستد و چون مأموم یکی باشد سنت است که از جانب راست
امام بایستد و اگر زن بود یا مرد بیشتر از یکی باشد از پس امام بایستد و در افعال نماز
چون رکوع و سجود و غیر آن بر امام پیشی که پیش رو نبود بلکه متابعت امام واجب بود
و نیت اقتدا با امام معین واجب باشد اگر اقتدا نکند یا اقتدا با امام غیر معین کند
باطل بود و مأموم مسافر متابعت امام حاضر تا آخر واجب نبود بلکه چون از نماز
فارغ شود سلام دهد و مأموم مسوق از آنچه دریافت باشد اول نماز خود کند و چون
امام سلام دهد وی نیت نماز کند و بر خیزد و بخود قراءت کند و نماز را کند و اگر

۱۰۹
اگر در حال رکوع در پایدان رکعت در پایدان باشد و مکرر بود و منها ابتداء نام
چون صفوف و راس بود و بسیار از وصف اول جای دادن و بعد از آنست
کنارون و رزبی امام پسندیده قرائه خواندن مگر آنکه قرائه امام نشود
در بیان نیات به آنکه نیت وضوی نماز چنین بود اتوضو لرفع الحدث لوجوب
قرینه الی الله فارسی وضوی نماز میکنم بر پیشین حدث را برای آنکه وجوب
تقرب بخدا و اگر بجای رفع حدث استباحه قصد کند که مقرب بود چنانچه
اتوضو لرفع الحدث لوجوب قرینه الی الله فارسی وضوی نماز میکنم بر پیشین
حدث را و مباح بودن نماز را برای آنکه واجب است تقرب بخدا را
برای تجدید وضو نیت چنین کند اتوضو تجدیداً لئلا یقرینه الی الله
تجدید وضو میکنم برای آنکه سنت است تقرب بخدا نیت غسل چنانچه
چنین کند اغتسل لرفع الحدث لوجوب قرینه الی الله فارسی غسل چنانچه
میکنم بر پیشین حدث را برای آنکه واجب است تقرب بخدا و اگر بجای رفع
حدث استباحه قصد کند روا بود و اگر استباحه با رفع حدث ضم کند نیز
که مقرب بود چنانکه اغتسل لرفع الحدث و استباحه الصلوة لوجوب قرینه الی الله

پارسی غسل چنانچه میکنم بر پیشین حدث را برای آنکه وجوب تقرب بخدا و اگر بجای
غسل چنانچه واجب بود از چنانچه و غیر چنانچه چون حیض و نفاس و غیر آن نیت چنانچه
لله و آن غسل می بکند و بی ساقط کرده و اگر غیر چنانچه مقدم و آورد چنانچه لئلا
نشود بکند زیرا برای هر یکی غسل باید کرد و اگر کسی که غسل چنانچه کند محتاج وضو نباشد
غسل چنانچه نماز روا بود تا و امام که وجوب است وضو حاصل نشود اما در غسل می بکند
و وجوب بود و زن حیض را چون خون منقطع شود و نخواهد که غسل کند نیت چنین کند
لرفع الحدث لوجوب قرینه الی الله فارسی غسل چنانچه میکنم بر پیشین حدث را برای
آنکه وجوب تقرب بخدا و اگر بجای رفع حدث استباحه قصد کند روا بود
غسل چنانچه نیت غسل حیض بود و مستحاضه نیت رفع حدث کند بلکه نیت استباحه کند
چنانکه اغتسل لاستباحة الصلوة لوجوب قرینه الی الله فارسی غسل چنانچه میکنم
نماز را برای آنکه وجوب تقرب بخدا نیت غسل است که باید اغتسل بهذا المیت و
قرینه الی الله فارسی میگویم این میت مرده را برای آنکه وجوب تقرب بخدا نیت
وضو است چنین بود اغتسل بهذا المیت لئلا یقرینه الی الله فارسی وضو میکنم این میت
را برای آنکه سنت است تقرب بخدا و نیت که نور ساقطان اغتسل بهذا المیت لوجوب

۱۱۰
قربه الی الله و به فارسی گوید که فور میایم این میت را برای آنکه واجبست
تقرب بخدا نیت تکفین چنین کند اَلْقَنْ هَذَا الْمَيِّتَ لَوْ جُوبَ قَرَبَةً اِلَى اللّٰهِ فَاسْكُرْ
کفن میکنم این میت را برای آنکه واجبست تقرب بخدا و مرده نثری چون از
مرده شستن فارغ شود و خواهد که غسل کند نیت چنین کند اَغْتَسَلَ لِرَفْعِ الشَّامَةِ
سُتْلَ الْمَيِّتِ لَوْ جُوبَ قَرَبَةً اِلَى اللّٰهِ فَارْسِيْ غُلَّ سِدُونِ شَدْلٍ بِمَيِّتٍ يَكْنُمُ بَرْدَاشِ
حدث را برای آنکه واجبست تقرب بخدا و کسی که دست را بعضی عظامی را
خود را آدی مرده و سر و شده نداشت بدهد باشد نیز همین نیت کند و کسی را که
کشتن بی وجوب شده باشد به قصاص یا غیر آن و بر ابرو یا بند تا پیش از قتل غسل
مردگان کند و نیت چنین کند اَغْتَسَلَ غُلَّ الْأَمْوَاتِ لَوْ جُوبَ قَرَبَةً اِلَى اللّٰهِ فَارْحَمِيْ كَوْنُ
خود را میجویم سستنی مردگان برای آنکه واجبست تقرب بخدا نیت دفن مرده
چنین کند اَدْفِنِ هَذَا الْمَيِّتَ لَوْ جُوبَ قَرَبَةً اِلَى اللّٰهِ نِيَّتُهَا يَحْيَى خَيْرٌ كُنْ اَللّٰهُ هَذَا الْمَيِّتَ
لَنْدَه قَرَبَةً اِلَى اللّٰهِ فَارْسِيْ كَوْنُ يَدِ بَدِ بِنَهْمِ اِيْنِ مَرْدَةٍ رَا بَرَايِ اَنَّهُ سَنَتِ هَسْتِ تَعْرِفِيَا
و در همه فصول که نیت است نیت کند و چهار کس را در وضو رفع حدث تناید
کفنی بلکه نیت استباقة اول سلسل بول یعنی کسی که دایم بول از او می رود دوم سبطون غیر

کلیکه دایم غایتش می رسد سوم سخی خضه چهارم کسی که نیت کند بدل وضو یا بدل غسل اگر
سُتْلَ السُّبُولِ بِمَبْطُونٍ بِهَسْتِ خَضَبٍ بَاشَدَ رَوَا بُوْدُكَ دَغْسِلَ نِيَّتِ رَفْعِ حَذِّ كُنْ
نیز که حدث را که از جابت باشد مرتفع میشود بعد از غسل جابت یک نماز میتوان کرد
بی وضو ساحتش و برای باقی نماز وضو باید خست نیت غسل روز جمعه چنین کند که غسل
غسل یوم الجمعة لَنْدَه قَرَبَةً اِلَى اللّٰهِ فَارْسِيْ غُلَّ رُزْ جُمُعَةٍ يَكْنُمُ بَرَايِ اَنَّهُ سَنَتِ هَسْتِ تَعْرِفِيَا
نیت غسل روز غدیر چنین کند اَغْتَسَلَ غُلَّ يَوْمِ الْغَدِيرِ لَنْدَه قَرَبَةً اِلَى اللّٰهِ فَارْسِيْ كَوْنُ
غسل روز غدیر میکنم برای آنکه سنت است تقرب بخدا نیت تیمم که بدل از وضو
باشد چنین کند اَتَيْتُمُ بِالْمَاءِ الْوَضْءَ لَا سَبَاحَةَ الصَّلَاةِ لَوْ جُوبَ قَرَبَةً اِلَى اللّٰهِ فَارْسِيْ
تیمم میکنم بدل از وضو صباح چون نماز را برای آنکه واجبست تقرب بخدا و اگر بدل از
غسل باشد چنین گوید اَتَيْتُمُ بِالْمَاءِ الْغُسْلَ لَا سَبَاحَةَ الصَّلَاةِ لَوْ جُوبَ قَرَبَةً اِلَى اللّٰهِ فَارْسِيْ
تیمم میکنم بدل از غسل صباح بودن نماز را برای آنکه واجبست تقرب بخدا و چون در
مسجد حرام یا مسجد نبوی جنب شود و خواهد که بیرون رود تیمم کرده نیت چنین کند
كُنْ اَتَيْتُمُ بِالْمَاءِ الْغُسْلَ الْخُرُوجَ مِنْ هَذَا الْمَسْجِدِ لَوْ جُوبَ قَرَبَةً اِلَى اللّٰهِ فَارْسِيْ تَيْمُمٌ يَكْنُمُ بَرَايِ
صبح باشد مرا بیرون رفتن از این مسجد برای آنکه واجبست تقرب بخدا

۱۱۱
 و در تم نیت کند که ایتم لا سبحة الصلوة لند بقرية الى الله يا ربی تم میکنم
 بیح بودن نماز را برای آنکه سنت است تعرب بخدا نیت نماز نشین چنین
 کند اصل فرض الصلوة الطهر اداء توجبه الله تعالی فارسی نماز فرض نشین میکند
 از برای آنکه واجب تعرب بخدا و بعد آنکه نیت استحضار صحیح افعال کیفیات
 نماز واجب بود و بلا خلاف لیکن در کیفیت استحضار خلاف کرده اند بعضی گفته اند
 استحضار بقوت مدد که باید کرد پس باین استحضار افعال کیفیات در
 نیت هر نمازی واجب بود و بعضی دیگر گفته اند که استحضار ادراک افعال
 کیفیات نماز است بقوة حافظه پس برین قول استحضار برای هر نمازی
 واجب نبود بلکه واجب بود که یکبار بقوة مدد که ادراک صحیح افعال و کیفیات
 کند و از آن در قوت حافظه مدد کردیم و برای بارهای دیگر که نماز گذارد چه خیر
 و نیت قصد کند و پس قول قصد واجب کند اگر واجب بود و اگر نیت بود قصدت
 کند و هم قصد نیت کند سوّم قصد و اداندا بود و قصد تھا کند اگر قصد و اداندا
 قصد قربت و قول آخرین اقوی بود و صوری استحضار چنین بود که اصل فرض الطهر
 تلا بان یوجد القيام والیتة و تکبیر الاحرام و قراة و سورة و رکوع و الله

فیه مطمئن بقدره و ارتفاع کس من مطمن و التجر علی سبوحه و الذکر لک مطمن
 بقدره و رفع اترس من مطمن ثم التجر و انی کما لا اول ثم رفع اترس من و بهذا
 باقی رکعات الا انی استقطت تکبیر الاحرام مما عدل اولی و استقطت التوراة من الاخرین
 و در نیت نشین بعد از ایتة و التبر و التسلیم و اخافیت فی الجمع اداء التوجبه قربت الى
 فارسی فریضه نماز نشین میکند و در نیت و رفع می آید در روی قیام و نیت و تکبیر احرام و قراة
 الحمد و سورة و رکوع و تکبیر و رکوع و بیا را میدان در روی سجده نیت اعتقاد کردن و تسبیح
 کفش در روی بیا رسیدن به قصد تسبیح و سر برداشتن از سجده اول و بیا رسیدن در روی سجده
 دوم و رکعت چون اول با روی تسبیح کفش به قصد تسبیح بیا رسیدن در روی و سر برداشتن
 از روی و چنین کنیم در باقی رکعات الا استقامت کنیم تکبیر احرام را در غیر اول و ثانی
 سورة کنیم در دو رکعت آخرین و زیاده کنیم دو نشین بعد از رکعت دوم و چهارم و زیاده کنیم
 سلام را و آهسته خوانیم صحیح قراة لا ادا بجای آنکه واجبست تعرب بخدا
 و چون گوید اصل فرض الصلوة الطهر این معنی را قصد کند و اگر اداء التوجبه
 الى الله و اگر قصد در ایا جاره داده باشد برای غیر نیت چنین کند که اصل فرض الطهر
 عن فلان بن فلان لوجوب علیه بالاحرام و علی الاستیجا رقعة قرينة الى الله فارسی

نماز پیشین میکند از مثلاً نه نفل برای آنکه واجب بروی با صالت و برین به
 اجاره قضا تقرب بخدا و اگر بواجبی گذارد بلکه تبرع گذارد و نیت چنین کند
 اصلی فرض الظاهر مثلاً قضا عن فلان لوجوبه علیه بالاحاطة و ندبه علی قرینه الی
 فارسی نماز پیشین میکند از مثلاً از قضا نفل برای آنکه واجب بروی
 با صالت و سنت است برین تقرب بخدا و اگر نماز پدر را قضا کند چون بری
 واجب بود نیت چنین کند اصلی فرض الظاهر مثلاً قضا عن والدی لوجوبه
 قرینه الی الله فارسی نماز پیشین میکند از مثلاً قضا از پدر خود برای آنکه خود
 واجب تقرب بخدا و اگر نماز دیگر یا تمام یا بعضی یا با مدد همه را چنین کند
 و چنین نیت کند بکین سبب را قید کند نیت نماز احتیاط چنین کند اصلی
 او که کتب من صلوٰة للاحتیاط طمس موت به فی الفرائض الفلانیة فی قضا و جانا
 اداء لوجوبه قرینه الی الله فارسی یک رکعت یا دو رکعت نماز احتیاط میکند از
 برای سہوی که کرده ام در نماز فرض پیش یا دیگر یا بعضی و برای آنکه
 واجب تقرب بخدا نیت دو سجده سهو چنین کند استیجد سجدة لوجوبها
 قرینه الی الله فارسی دو سجده سهو میکنم برای آنکه واجب تقرب بخدا

نیت

نیت سجده غریب چنین کند استیجد سجدة تلاوة القرآن لوجوبها قرینه الی الله
 فارسی سجده تلاوة قرآن میکنم برای آنکه واجب تقرب بخدا و چون قرآن
 خواهد خواندن نیت چنین کند تلاوة القرآن لندبه قرینه الی الله فارسی
 میخواهم برای آنکه سنت است تقرب بخدا و الله اعلم بالصواب **باب**
چهارم در بیان زکوة مال در اینجا بمقتضی فصل است **فصل اول** در بیان آنکه
 نماز زکوة بروی واجب شود بدانکه زکوة واجب بر هر که ویرانچ شرط صحت
 اول آنکه بالغ بود زیرا که بر طفل زکوة واجب نبود دوم آنکه عاقل بود که بر مجنون
 زکوة واجب نبود سوم آنکه آزاد بود زیرا که بر بنده زکوة واجب نبود چهارم
 آنکه مالک یک نصاب بود زیرا که اگر مالک کم از نصاب بود زکوة بر وی
 واجب نبود پنجم آنکه ممکن باشد از تصرف در مال خود زیرا که اگر غایب
 بود و در تصرف آن نبود زکوة بروی واجب نبود و فصل دوم در بیان
 اجناس که زکوة برایشان واجب میشود و آن نه جنس بود بیشتر و کاه و کوفته
 و زروسیم که نفوذ باشد و طلا و دیگر خرد و میزد و جو کند **فصل سوم** در بیان
 زکوة اشترک و و کوفته بدانکه زکوة درین سه جنس واجب شود چون چهار

۱۱۳
شوط حاصل شود اول آنکه بفضای رسد دوم آنکه بروی سال تمام بگذرد و آن آنکه
ناتوان بود و بدخول ماه دوازدهم زکوة واجب شود سیوم آنکه در تمام سال بگذرد
بود چهارم آنکه کارکن وی نباشد و بیشتر دوازده نصاب و در نصاب اول
پنج اختر بود و در وی کو سفندی واجب شود و نصاب دوم ده است و در وی
دو کو سفند واجب شود و نصاب سیوم پانزده است و در وی سه کو سفند
واجب شود و نصاب چهارم بیست است و در وی چهار کو سفند واجب است و
نصاب پنجم بیست و پنج است و در وی پنج کو سفند واجب بود و نصاب ششم
بیست و شش است و در وی یک شتر ماهی که در ماه دوم داخل شده و جب
شود و نصاب هفتم سی و پنج است و در وی یک شتر ماهی که در سیوم داخل
در جب شده و نصاب هشتم چهل و شش است و در وی یک شتر ماهی که در
چهارم داخل شده باشد و جب شود و نصاب نهم شصت و یک است و در
یک شتر ماهی که در پنجم داخل شده باشد و جب شود و نصاب دهم
ششست است که در وی دو شتر ماهی که در چهارم داخل شده و جب شود و نصاب
یازدهم نود و ششست است و در وی دو شتر ماهی که در چهارم داخل شده باشد

واجب شود نصاب دوازدهم صد و بیست و یک است و در وی پنج شتر ماهی که در
پنجم داخل شده باشد و جب شود و نصاب چهارم در تمام سال بگذرد و آنکه
ناتوان بود و بدخول ماه دوازدهم زکوة واجب شود سیوم آنکه در تمام سال بگذرد
بود چهارم آنکه کارکن وی نباشد و بیشتر دوازده نصاب و در نصاب اول
پنج اختر بود و در وی کو سفندی واجب شود و نصاب دوم ده است و در وی
دو کو سفند واجب شود و نصاب سیوم پانزده است و در وی سه کو سفند
واجب شود و نصاب چهارم بیست است و در وی چهار کو سفند واجب است و
نصاب پنجم بیست و پنج است و در وی پنج کو سفند واجب بود و نصاب ششم
بیست و شش است و در وی یک شتر ماهی که در ماه دوم داخل شده و جب
شود و نصاب هفتم سی و پنج است و در وی یک شتر ماهی که در سیوم داخل
در جب شده و نصاب هشتم چهل و شش است و در وی یک شتر ماهی که در
چهارم داخل شده باشد و جب شود و نصاب نهم شصت و یک است و در
یک شتر ماهی که در پنجم داخل شده باشد و جب شود و نصاب دهم
ششست است که در وی دو شتر ماهی که در چهارم داخل شده و جب شود و نصاب
یازدهم نود و ششست است و در وی دو شتر ماهی که در چهارم داخل شده باشد

اول سبت و نهار بود و در وی نیم و نیار واجب بود و نصاب دوم چهل و نهار بود
و در وی دو **صاع** قراط واجب شود و هر چند ازین بالاتر رود هر را چنین دهم
از چهار و نیار را چیزی واجب نبود و نصاب در سیم نیز دو بود و نصاب اول دهم
در هم بود و در وی پنج در هم واجب بود و نصاب دوم چهل در هم بود و در وی
یک در هم واجب بود و هر چند ازین بالاتر رود هر را چنین باید داد و اگر از دویست
در هم را چیزی واجب نبود **فصل پنجم** در بیان زکوة غلات بدانکه زکوة غلات واجب
نموده شد بشرط اول آنکه مضاف برسد و نصاب وی پنج و سق بود و هر سق
صاع بود و هر صاع چهارده بود و هر مدی دو و طل ربعی بود و وزن عراق هر طلی بود
یک شعلک بود و هر شعلای شصت یک دست بود و هر صاع ربع بود و از جوانی
سیاه و چون مضاف رسد پس اگر آب باران یا آب پنج حوزده باشد عشر بدو یک
آنکه نشت و صاع چهار پرون کند و هر چه از نصاب زاید بود هر را بدین حساب
باید و او را و اگر چه اندک بود بشرط دوم آنکه در ملک وی نموده باشد
یعنی در ملک وی باید و زاید شده باشد اگر به بیع یا بخشش یا غیر آن
نقل کرده باشد اگر بعد از بدو صلاح بوده باشد زکوة بر وی واجب نبود و اگر

پیش از

پیش از بدو صلاح بوده باشد زکوة آن بر وی واجب بود و وقت واجب زکوة در ثمراتی
بود که بعد صلاح شود یعنی آنکه غوره منعقد شود و غوما زرد یا سبز شود و غلات وقتی بود که در
سخت شود و وقت افراج وقتی بود که سیوه بار ببرد و جو را از کاه صافی کردند **فصل ششم**
در بیان چهار که زکوة در آن سنت بود بدانکه زکوة در جنس سنت بود جنس اول در بیان آن
چون سه شرط در وی حاصل شود اول آنکه سال بردی بکشد و دوم آنکه در تمام سال بر یا بخیزد
باشد طلب داند یا زاید از آن سوم آنکه چون آن را بر یا نقره فقه کنند قیما آن یک نصاب
بود و یا بیشتر جنس دوم در بیان بدانکه زکوة است سنت بود چون سه شرط حاصل شود اول آنکه
سال بردی بکشد و دوم آنکه در تمام سال بر یا بکشد و سوم آنکه مالک بود پس اگر خوب بود
و در دنیا رست بود و اگر سب فرو ما بد بود بکند یا رست بود جنس سوم هر چه از زمین
پرون آید از جوی یا است غیر آن چهار جنس زکوة در وی سنت بود بشرط آنکه حاصل بود
در آنجا همان شد ابطی که در جناس از بوی سبزه بود و کیفیت اخراج وی نیز چون کیفیت اخراج
جناس از بوی بود **فصل هفتم** در بیان مستحقان زکوة بدانکه مستحقان زکوة بهشت حضرت
اول و دوم فقرا و مساکین و ایتام که بدانکه ایشانرا و عیال ایشانرا قوت یک دین باشد
و از تحصیل و کسب این نیز عاجز باشند سوم عاملان اند و ایشان کسبی اند که ایشانرا و عیال

ایشان را فوت یک دین و زکوة جمع کنند چهارم مؤلف قلوب ایشان یک باشد که ایشان را
اسماء و اولی دیند برای جهاد اگر چه که فرما باشند پنجم فی القرب یعنی بنده
که ایشان را کتبت کرده باشند و هم چنین بنده که در وقت شده و زحمت باشند
ششم غار آن باشند یعنی دام و داران بشرط آنکه دام برای مصیبت نکرده باشد هفتم
فی سبیل القصد است و آن هر چیزی باشد که مصلحت مسلمانان باشد یا تقرب چنین بنده
خداوند را چون جهاد و بنای مساجد و پل و رباط و غیر آن ششم این السبیل است و آن که
باشد که از شهر خود منقطع شده باشد و مغرب افتد باشد و اگر چه در شهر خود مال دار
و معانی نیز از قسم این السبیل بود اما باید که سفر ایشان مباح بود مستحقان این
بشرط بود غیر از مؤلف قلوب و اطعام مؤمنان را زکوة دادن روا بود و باید
مستحق واجب النفع نبود و باید که ناشکی نباشد چون دهند و غیر ناشکی بود و ممکن از
جمله باشد اما اگر ناشکی را زکوة دهد روا باشد و اگر هم چنان ناشکی از خصلت
بنده و غیر ناشکی روا بود که زکوة به ناشکی دهد **باب سی و پنجم** در بیان زکوة فطره آنکه
واجب است بر هر مکلف از آنکه وی مالک فوت یک دین خود و عیال خود بود
چون ماه شوال نرسد و اخراج کند از زکوة فطره یک صاع از غالب فوت مثل گندم

و جودها

و جودها و مویر و پنج و شیر از خود و عیال خود از مسلمانان که فرو آزاد و بنده خود
و بزرگ و اگر بتبع عیال وی گشته باشند و مستحقان زکوة مال و هر اما اگر مال
غایب بود و یقیناً این از فقهای امامیه رسانده تا وی مستحق رساند و روا بود این زکوة
را از شهر خود بیرون بردن چون مستحق بود و اگر وی بیرون برد و تلف شود ضامن بود
چون به مستحق رساند نیت واجب کند و کسی که فقیر بود مستحق بود که در زکوة فطره اخراج کند
و کیفیت آن چنان بود که یک صاع را نیت کند و بدست عیال خود دهد تا یک یک به دست
و آنکه از ایشان باشد و مستحق رساند **باب سی و ششم** در بیان خمس تقسیم وی بدانکه اگر
و فضل بود فضل اول در میان چهار تا یک گداخته با واجب بود و آن نصف چیز بود و اول
که از دار او سب بگیرند دوم معاون یعنی کاهن چون کان زکوة کان فقره و از زیر دانه
و زبرجد و کل و غیر و نعل و کبریت و غیر آن بعد از آنکه مؤنث و خرج دی بیرون کند و ثمری
به بیست و نبار برسد یا بیشتر سوم کنوز یعنی کنهها که در زمین مدفونست و از اینها
در شهر که فزان و یا در شهر مسلمانان و بر آن سنگه اسلام نبوده و قیمت وی بیست و نبار
بود یا بیشتر چهارم هر چه از دریا بیرون آرند بنوعی مثل جواهر و دروغ آن چون قیمه
آن به نیاری رسد پنجم آنچه فاضل بود از مؤنث و خرج یکا دی و عیال وی از اراج

خس

اند از این بجای است وضاعت و زراعت ششم زمینی که دومی از میان بخت ششم
 حال چون نخسته شود بگرام و تخیر ممکن نبود و مقدار آن نداند و خداوند آن را نشنا
فصل دوم در تقسیم خمس به آنکه خمس را شش قسم کند قسمی بر خدا و خمس بر خداوندی
 ذی القربی را بود و این هر سه از حق امام زمان است که محمد بن الحسن المهدی
 و خمس بر ابناء و انبیا را قسمی بر مساکین یا ثمنیان را قسمی بر ابناء البیت یا ثمنیان
 را بود بشرط آنکه همه مؤمن باشند و تیم را فقر شرط است و این البیت را احتیاج
 بود تا در غربت باشد و روایتی که خمس را نقل کنند از شهری بشهری دیگر چون در
 شهر مستحق موجود باشد پس اگر نقل کنند و تلف شود ضامن باشد و اگر در آن شهر
 مستحق موجود نبود و نقل روا بود چون مستحق را نباشد واجب بود پس آنچه حق امام بود خود
 رساند و اگر امام غایب بود آنگاه دار و ناوقت ظهوری یا بهر یک کسی که او را
 حکم باشد به بنیام امام از مجتهدان تا وی برساند یکسکه محتاج باشند از انبیا
 بر وجه تنمیه و اگر غیر این چنین کسی دهد فاسد بود **باب ششم** در بیان روزه و حکام
 وی به آنکه درین باب چهار فصل است **فصل اول** در بیان روزه و احکام وی و
 در شریف باز ایستاد بود باینکه از خبرهای مخصوص در زمان مخصوص محل وی روز

بود از برآمدن صبح و دم تا فروزش آفتاب پس اگر روزی بین لوزاز و قبل شام چون روز
 رمضان یا مبعث بود به سبب نذر یا عهد یا عین و زینت احتیاج بقین نبود بلکه نیت
 کافی بود که اصوم غدا لوجوبه قریبه الی الله پاری فردا روزه میدارم برای آنکه در آن
 نیت بخدا اگر تعیین کند اکل بود و اگر روزه تعیین نبود چون نذر غیر معین و کفاره
 و غیر آن تعیین در نیت شرط بود که صوم غدا صوم التذکره صوم الکفاره و صوم
 مثلا لوجوبه قریبه الی الله و وقت نیت شب لوجوبه در اول شب و خواهد
 آخر شب و اگر نیت را فراموش کرده باشد تا زوال تجبیه بدان روا بود و چون زوال
 قوتش فوت شود پس اگر رمضان بود یا نذر معین واجب بود که آن روز اقل روزه کند
 از نذر راقضا کند و در هر شب از رمضان نیت واجب بود و در روز شکایت واجب
 کردن در روز بود بلکه نیت سنت کند و از حساب شعبان دارد پس اگر اتفاق افتد که از
 رمضان بود و از وی مجری بود اگر شب نیت سنت کند و در روز معلوم شود که از نیت
 واجب بود که تجبیه نیت کند و اگر چه بعد از زوال بود و آن روزه از وی مجری بود
 و اگر روز شک را در شب نیت اقل روزه کند و در روز طاهر شود که از رمضان است
 و تا زوال چیزی تناول نکرده باشد تجبیه واجب بود و از وی مجری بود و اگر بعد از زوال

روز اول معلوم شود که از رمضان است و وی چیزی تناول نکند باشد اسماک واجب بود
 لیکن امروز قضا کند **فصل دوم** در بیان چیزهایی که از آن اسماک کند یعنی از آن
 باز ایستد و آن بر دو نوع است نوع اول اسماک آن واجب بود و نوع دوم اسماک
 آن سنت بود و آن نوع که اسماک آن واجب بود بر سه قسم باشد قسم اول آنکه اگر
 کند قضا و کفاره واجب شود و آن هفت چیز بود اول چیزی خوردن خواه آن چیز از
 روی عادت خوردنی باشد چون طعام و خواه خوردنی بخورد چون سنگ بریزد و غیر
 سوم صیغ کردن و ذیل بار و بر چهارم می آوردن پنجم رسیدن غدا غلیظ بطن بعد ششم
 بعد باقی بودن در جاذبه تا صبح دوم طلع کند هفتم و اگر دیدن بخواب بعد از دو بیداری
 از غسل تا آنکه صبح طلع کند قسم دوم آنکه اگر اسماک کند قضا واجب کند بی کفاره
 و آن هشت موضع بود اول آنکه روزه افطار کند بکمال آنکه شب باقیست بر
 مراعات آن قادر باشد و عزائم کند و روز باشد و حرم آنکه غیر ویرا جزو کثرت
 باقیست و خود بر مراعات آن قادر باشد و ترک مراعات کند و افطار کند و روز
 باشد سوم پیش از غروب آفتاب افطار کند به سبب تاریکی که پیدا شود و چهارم آنکه
 شب است و حال آنکه شب نباشد چهارم آنکه قبول کند قول غیر را که او را کوبید کثرت

در آمده است

در آمده است و خود بر مراعات آن قادر باشد و ترک مراعات کند و افطار کند و شب
 پنجم و اگر دیدن بخواب پیش از یک بیداری تا آنکه صبح طلع کند ششم بعد از بیداری
 آب در دهان کند برای خنکی و به جلق زدن و هفتم حلق کردن چیزی که مانع بود قسم سوم آن
 اسماک آن واجب بود و پنجم اگر اسماک کند نه موجب قضا و روزه موجب کفاره و آن پنج چیز
 بود اول اسماک از کذب بر خدای تعالی دوم اسماک از کذب بر رسول سوم اسماک از
 کذب بر ائمه چهارم اسماک از نامن یعنی بر بزرگواران و پنجم اسماک از جمع محرمات
 غیر عوامی که پیشتر ذکر کردیم و آن نوع که اسماک آن سنت بود نه چیز است اول دارد
 در پستی چکاندن دوم سر زدن که روی سنگ بود یا جگر در چشم کشیدن سوم خون کشیدن
 بر وجهی که ضعف پیدا کند چهارم در حمام نشستن بر وجهی که ضعف پیدا کند پنجم
 در یا حین بوییدن ششم حلق کردن به چیزی جامه هفتم جگر در زدن پوشیدن ششم
 قبله و طالع و مباشرت کردن با زانی یا بشویده منم در آب نشستن زانی به آنکه کفاره
 در چهار نوع روزه واجب شود اول در رمضان دوم در نذر عین سوم در قضا و نذر
 که بعد از نذر اول افطار کند چهارم در روزه اعتکاف واجب بود و غیر این چهار
 روزه را کفاره واجب نبود **فصل سوم** در بیان تقسیم روزه به آنکه روزه بر چهار نوع بود

از غسل بعد

اول روزه واجب دوم روزه سنت سیوم روزه مکروه چهارم روزه حرام و روزه
 واجب پنج بود اول روزه رمضان دوم روزه کفاره سوم روزه دم شصت یعنی بدل
 پدی قنص چهارم روزه نذر و شبیه نذر چون عهد و پیمان پنج روزه اعتکاف و چه روزه
 ماه رمضان واجب بود چون شش شصت طحاصل شود اول آنکه بالغ بود دوم آنکه عقل بود
 سوم آنکه تن درست بود و از پاری چهارم آنکه مقیم باشد یا در حکم مقیم پنج آنکه خالی بود
 از حیض ششم آنکه خالی بود از نفاس و عیالت ماه رمضان و بدن ماه بود یا سگی کشیش
 به سی روز از شعبان یا آنکه گواهی دهند و نفس بدین ماه رمضان و روزه سنت بسیار
 آه آنکه آنچه مذکور است بر شانه روزه قیامت اول خجسته اول از هر ماهی دوم چهار خجسته اول
 از دهم دوم سوم خجسته که از دهم آخر چهارم روزه غدیر و آن شده ام ماه ذی الحجه
 بود پنج روزه با ماه و آن روز هجرت و چهارم ذی الحجه بود و بعضی گفته اند هجرت
 ذی الحجه ششم روز مکه است و آن ماه هجرت و پنج اول بود و هجرت از مکه است و آن
 روز هجرت و هجرت هجرت روز و آن ماه هجرت و آن هجرت و آن هجرت و آن هجرت
 روزه شورا بود و آن دهم محرم بود دهم روزه عید قربان یا دهم اول ماه ذی الحجه
 و دهم اول ماه رجب یا دهم ماه رجب چهار دهم تمام شعبان یا دهم ماه رجب یا دهم

و آن یزید دهم و چهار دهم و پانزدهم از هر ماهی بود و دهم هر چه و خجسته و روزه
 مکروه سه بود اول روزه سنت و سفر و نیکش دوم حرجن کسی و بر ابطعام دعوت کند
 روزه سنت داشت سوم روزه عذر قربان و نیک کسی که از وی خواندن نصف پیدا کند
 یا اول ماه ذی الحجه را که شک کرده باشد و روزه حرام هجرت است اول از عیدین
 دوم ایام تشرین کسی را که دینی باشد و آن یا دهم و دوازدهم و سیزدهم ذی الحجه
 سوم روزه شک را با وجبی شش چهارم روزه نذر میست پنج روزه صیمت یعنی نیکش
 و آن چنان بود که چیزی خورد و لیکن سخن نگوید ششم وصال آن چنان بود که یک نوز و یک
 تا سحر چیزی نخورد و هفتم روزه واجب را در حال مرض و نیکش چون بدانش روزه ضرری بود یا
 رسید ششم روزه واجب را در سفر و نیکش مگر چهار روزه که در سفر و نیکش روا بود
 روزه نذر میست یعنی در نذر میست کرده باشد که در سفر و نیکش مگر دهم روزه بدل بدین
 سوم روزه بدل بدین کسی را که نیکش از غروب آفتاب از عرفت بیرون آمده باشد
 چهارم کیسه سفری از خضر پیش باشد آن کسی بود که ده روز یکجا نیست آنست
 گفته چون مکاری و ملاح و یک و مانند آن **فصل** در کفارات بدین که گفته
 به چهار قسم بود اول کفاره مرتبه دوم کفاره نیکه و سوم کفاره نیکه که هم مرتبه بود و دهم

چهارم کفاره جمیع معنی آنکه سه کفاره واجب شود او را و کفاره مرتبه بر سر هر چیزی
 اول در قتل خطایی کسی که نمونی را بختل بکشد بروی واجب بود که بنده آزاد کند اگر
 این عاجز شود دو ماه پیوسته روزه دارد پس اگر ازین عاجز شود شصت میکنی را
 طعام دهد هر میکنی را یک مد و اگر بنده بود یک ماه پیوسته روزه بدارد و بر بنده بجز
 روزه چیزی دیگر نبود دوم طعام یعنی کسی که زن خود را کتبه باشد که تو برین چون نیت
 ما و ریشی و کفاره وی چون کفاره قتل خطا بود سوم در قهای ماه رمضان که بعد از
 زوال افطار کرده باشد و کفاره وی آن است که ده میکنی را طعام دهد هر میکنی را
 یک مد پس اگر ازین عاجز شود سه روز پیوسته روزه بدارد و کفاره نیز در سر
 چیز واجب شود اول در افطار کردن هر یک روز از روزهای رمضان بعد با سهوی غدر
 دوم افطار روزی که آن روز نذر میین بهدی عذری سیوم و خلاف کردن عهد یا
 خواه آن عهد نذر روزه باشد یا غیر روزه و کفاره هر یک ازینها بنده آزاد کردن
 یا دو ماه پیوسته روزه داشتن یا شصت میکنی را طعام دادن هر میکنی را یک مد
 و کفاره ریشی که مرتبه بود و هم بجز در یک چیز واجب بود و آن خلاف سوگند بود نیز
 سوگند خوردن بر فعل یا ترک آن فعل و خلاف آن کند کفاره آن بنده آزاد کردن بود
 یا میکنی را

یا ده میکنی را طعام دادن یا میکنی را پوشانیدن پس اگر ازین عاجز آید سه روز پیوسته
 روزه گرفتار باشد و کفاره جمیع بر سر واجب شود اول در کشش نمونی بعد و ظلم مردم در افطار
 هر یک روز از روزهای رمضان بجز نائی که آن حرام بود چون خود و غیران و کفاره آن
 آزاد کردن بنده باشد و دو ماه پیوسته روزه داشتن و شصت میکنی را طعام دادن
 هر میکنی را یک مد طعام باید داد و الله اعلم بالصواب و علی الله فی خیر خیر الله

اجمیع بر حاکم یا ارحم الراحمین
 بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی محمد و آل محمد
 رساله است در بیان وجایست حج و کیفیت حج تریبی که بجای می آورد و قتل از شرع
 در بیان کیفیت حج باید نیست که حج تمتع نام حج کسیت که از تکرار باشد حج
 شائز و فرسنگ و عمره او مقدم است بر حج او و مجموع واجبات حج و عمره شصت و
 پوشیدن جامه احرام و نیت عمره و احرام عمره و طواف عمره و نماز طواف سعی
 میان صفا و مروه و تقصیر این نیست و حیات عمره است و باقی واجبات حج است
 پوشیدن جامه احرام و نیت حج و احرام حج و طواف و نیت طواف و نیت طواف
 روی جمره عقبه و نیت و ختن یا تقصیر طواف حج و نماز طواف حج و سعی و طواف نیت

اشراطین الصفا و المروة للمتع بها الحج الاسلام الحج المتمتع لوجوب قربته
الی الله و نیت نماز سی ساند چون برده رسد انگشت عین پاد امر و متصل شد
و بعد از آن با شسته پاد متصل ساخته عرض آنها کند و حاجت بخواد و چون انگشت
سی کند تقصیر کند از روی سیر یا زنی سن یا از ناض و نیت چنین کند انصر للاحلال
من احرام العرة المتمتع بها الحج الاسلام حج المتمتع لوجوب قربته الی الله و چون از
تقصیر فرغ شود همه محرمات احرام بردی حلال شود و چون ششم ذی قح شود که آن را
روز تردید گویند احرام گیرد حج در زیر ماه ان یا در تمام ابراهیم و کیفیت احرام
و غسل و جامه پوشیدن چنان است که گذشت در عرو الا ان است که در نیت
چنین گوید احرمت حج الاسلام حج المتمتع و ایهی التلبیات الاربع لعقد هذا
الاحرام لوجوب الحج قربته الی الله لبیک اللهم لبیک الی الحمد و الثمنا و المکمل
لک لا شریک لک لبیک و نیت است که شب نهم در منی باشند و نماز صحیح
در سجده خفیف گذارند و باید که پیش از زوال معرفات روزه و نیت است که در شب
کوه در محرابی فرو آید و غسل کند و دو حجت که در اول زوال نیت و قرب
چنین کند ارفق بعرفت الی غروب الشمس فی حج الاسلام حج المتمتع لوجوب

قربته الی الله

قربته الی الله و واجب که تا غروب شمس بخوابد پیش برود و نیت در اینجا و نیت کند
و نیت بیت بنحوی که اینست هذا التلبیة بالتعویض احرام الی طلوع الفجر فی حج الاسلام
حج المتمتع لوجوب قربته الی الله و در وقت طلوع فجر واجب که بگوید نیت چنین
ارقیق بالتعویض الی طلوع الشمس فی حج الاسلام حج المتمتع لوجوب قربته الی الله و نیت است
که ازین کوه مثلاً سبک بچند جهت رمی جرات همه مقدار سه انگشت درست و در
دست و بر سبک کل و چون بمنی رسد اول حجره عقبه را سبک بزند و نیت چنین کند اری
هذه الحجرة و سبع حصیات فی حج الاسلام حج المتمتع لوجوب قربته الی الله بعد از آن
فجر بگوید نیت چنین کند اذ فی هذا الهدی فی حج الاسلام حج المتمتع لوجوب
قربته الی الله پس ثلث ان را بعد قد و هد و ثلث و بیکر را هدیه کند و نیت چنین کند
ان صدق یا اهدی ثلث هدی فی حج الاسلام حج المتمتع لوجوب قربته الی الله و نه
ثلث و بیکر قدری بخورد و نیت چنین کند اکمل من ثلث هدی فی حج الاسلام حج المتمتع
لوجوب قربته الی الله و چون سر تراشد همه محرمات احرام حلال باشد و الا طیب
و نسا و میوه اطعمی نه حرمی بعد از آن بگوید بجهت طواف زیاده و سعی و طواف
نسا و کیفیت همه چنان است که گذشت الا ان است که در نیت طواف زیاده

۱۲۳
 چنین گوید اطواف سبعة اشواط طواف حج الاسلام حج التمتع لوجوب قربته
 الى الله بعد از آن دو رکعت نماز طواف حج کند و نیت چنین گوید اَصَلِّ رُكْنِي طَوَافَ
 حج الاسلام حج التمتع لوجوبها قربته الى الله بعد از آن سنی کند میان صفا و مروه
 نیت سنی چنین کند اَسْأَلُ سَبْعَةَ اشواط من الصفا والمروة حج الاسلام حج التمتع لوجوب
 قربته الى الله و نیت طواف بنا چنین کند اطواف سبعة اشواط طواف الساعی حج
 الاسلام حج التمتع لوجوب قربته الى الله بعد از آن بنی رود و در اینجا در بابی فشرقی که
 شب بازدهم و دوازدهم و سیزدهم است بسر برد و نیت چنین کند انیت علی الله
 یعنی فی حج الاسلام حج التمتع لوجوب قربته الى الله و در هر روز از آیات انتشاری هر یک
 از جملات ثنیه را هفت سبک بنزد بابت اول جبهه اولی را که بجانب مشرق است
 و بعد از آن جبهه او وسط را بعد از آن جبهه عقبه را و نیت چنین کند اَرَبِيْ هَذَا الْجِهَةَ
 بِسَبْعِ حَصِيَّاتٍ فِي حَجِّ الْإِسْلَامِ حج التمتع اداء لوجوب قربته الى الله بعد از آن بمقام
 ابراهیم آید و دو رکعت نماز در مقام ابراهیم بخندارد و نیت چنین کند که اَصَلِّ رُكْنِي
 طَوَافَ النَّسَاءِ فِي حَجِّ الْإِسْلَامِ حج التمتع لوجوبها قربته الى الله و الله اعلم قال
 تبارک و تعالی فی رجب المرجب الف مرة يستقر الله ذ الجلال والاكرام من

جمع الذنوب

جمع الذنوب لا نام قال التبتی صلی الله علیه و سلم من تمتع مرة عتق نفسه من النار
 و من تمتع مرتین عتق نفسه من النار و من تمتع ثلاث مرار عتق نفسه من النار و قال
 صلی الله علیه و سلم من تمتع مرة درجته کدرجته الحسن و من تمتع مرتین درجته کدرجته الحسن
 و من تمتع ثلاث مرار درجته کدرجته علی بن تمتع اربع مرار درجته کدرجته حق و قال شیخ
 من ترک متعقی قلبی من ترک متعقی لم یسل نفاعی و من لم یرضها بایم و خیر و
 بنیت و تحمد و فایده لم یسل نفاعی بکفر بت نوبته بسم الله الرحمن الرحیم و قد
 علی الکبیر بغیر از من الحسنة القلب السليم فی الزاد الحج کل شیء اذا کان القدر
 علی الکبیر نقل است که در حجت تحول حل سید نوبه بخواند یا مقلب القلوب و الابصار
 و یا تدبر القلیل و الثماریا تحول الاحوال حول حالنا الی حسن الحال صدرة صوته متوکل
 سئالات و در صورتیکه زن مرد را وکیل کند بدین نوع بگوید متعقت لم یطلتی بید من
 هذا الوقت الی طلوع الشمس مثل تجسس نایات فی الحال چنین مرد بگوید قبلت عتق
 بسم الله الرحمن الرحیم

بدانکه این کتاب را خواص الاشیاء خوانند و بیان این کتاب بر شانه قمت
 کتاب تبارک و تعالی اول در نسخ انسان و بهایم در نسخ طوبی و در

فصل سیم در شفع ریح و آثار **فصل ۴** در شفع جرد و **فصل ۵** در شفع جنین
 و اوراق **فصل ۶** در سموع **فصل ۷** در معرفت دارو **فصل ۸** در خواص و دغتها و فضیلتها
 برین مریب که یاد کرده شد درین کتاب از شانزده فصل شفع است فصل اختیار کردیم بقصد
 حاجت و شفع آخر به تجربه نامشاده باید که این کتاب را به دست ناهل نندازد
 اکنون ابتدا اینم ورز که درین این فصل اول زن مرد در شفع به آنکه از او
 تعالی آید بر آب یا فرید از قطره آب منی چنانکه خاصیت و موجود که از هر نوع اندرین
 انواع در تن زن و ولایت و چهل شش پاره استخوان آفرید و بر هر روی استخوان
 گوشت آفرید و اندر گوشت رک آفرید و اندر رک پوست آفرید و درک رسیده
 شفع آفرید و جسم مردم غذا بر گها ریخت و نیز عصب داد و عظام آفرید و گوشت
 بر جای به داشت بقوت بکه یکم از جدای عزوجل دل را بر همه اعضا نشانه آفرید و همه
 اعضا را سپاه او گردانید چون دل اندر صلاح شد همه تن درست باشد چون دل
 به فساد افتاد و همه اعضا فساد افتاده باشد و دل آفرید دل جانوران میان سینه
 باشد و دل سوس است چپ باشد و دل سمه جان است و مغز جای که عقل است و
 جگر محل جرات و شفع است و معده ابان تن است و شش خادم تن است و پیرز

زندان تن است و جگر در بطن پنج جایگاه خون است و زهره جایگاه صفرا و شش جایگاه
 بلغم و پیرز سودا و جدای تعالی در معده آدم چهار بار آفریده است یکی را جانز به گویند
 یکی را ماسکه گویند و سیم را باضمه گویند و چهارم را دافعه گویند و به حکم آفریده جانز به طعم
 معده نگاهدارد و باضمه ضمیمه کند و ماسکه طعم و در معده صرف کند و دافعه طعم از معده بچشم
 کند با هر جدای تعالی جانز به از خواست و ماسکه از سودا و باضمه از خون و دافعه از بلغم
 و جدای تو چهری به قدرت آدی می آفرید و بر روی لبها فضل کرد و دیگر به سبب وجود لب
 نمک چون علم و عقل و خورد و نطق خدا نشانی و پرش کردن او و اگر صفت فضیلتی خدا
 بر آدمی بیان کنیم دراز کرده اند و دنیا علی آفرید که دیگر حیوانات بنا فرید اکنون
 کردیم شفع و مضار و آنچه از عفتی او بکار آید بتوفیق الهی و خاصیتها که در آدمی موجود
 و تابان که جدای عزوجل در تن آدمی حدود زن کوک از هر یکی جدا خاصیتها آفرید
 از بهر شفع مرد را بر کرد و بعقل و غیره خود و اندر آدمی خاصیت موجود کرد و اگر موی سر
 آدمی بموزانند و به سر که ترکند و بر سبک گردید و به سبک سود بسیار و بهر و اگر موی
 سر آدمی بموزانند و خاکش را به کلاب ترکند و بر سر زنی که در سوار زانند
 در عفت بار نهند و اگر موی سر آدمی را در شش خود دود کند فقط را زیاده کند و اگر

سر آبی را بسوزانند و بسایند و در بوی گیر کنند به شود و اگر نه نان باشد فله هر شود و اگر
کله آبی را بر کبرند و خاک نمناک در کنند و تخم میخوزه در کنند چون برید با خود
هر که بوی او بشنود مطیع و فرمان بردار او گردد و دیگر موی سر آبی را با بوی خوش
و با خود دلد هر که بوی او بشنود مطیع گردد اگر استخوان آدم مرده را بسوزانند و بسایند
و بر هر بوی سر افشانند فله هر باطن او را ببرد و اگر او را در چشم جوان کشند کور شود و اگر خوا
که باز روشن شود بگوید نوشا در خون سیا و دشنان و نمک هر سه را بر هم زنند و خورند نمایند
و بسایند و در چشم جوان کشند روشن شود و اگر هفتاد و نه دندان درد دندان درد را در
یکد در دندان کشان شود و اگر آب منی آدم را با مورد بخورد کسی دهند مطیع او گردد
اگر شیر و خمر به پسر دهند چون زمان مرد طلب باشد و اگر شیر زنان را با شراب بر
زمار بندند یک ستانه پاک کند و اگر زنی دل استر بخورد هرگز آستان نشود و اگر یک
استر را در ناف زنی مانند و با بوی بجاوت کند هرگز آستان نشود و اگر پوست
خوار بر دندان نهند در دهان اند اگر آب سر کین خور را در بینی چکانند خون از بینی
باز آید و اگر زنی را رحم ریش باشد پنبه یا شرف تر کند و بر گیرد به شود و اگر
سرم خوار در میان خوانه دو کشته چینه کاف از آن خوانه بگریزند و اگر قوه لورا
چون کند

چون کند بکشد زدن اگر کسی را زخم کزیده باشد در گوش خود بکشد اگر زخم کزیده است
در ساقش شود و اگر کبیر در انگشت در دیا رحنی پیدا شود با کسی بخوبید و در گوش خور کند
در داسان کند اگر سر خوار در خوانه دشن کند هیچ کس در آن خوانه خواب نکند اگر بزم گوش
خورد شراب کند بخورد کسی دهد بیهوش شود و اگر طفل بسایند و در چشم چهار انگشت کند
پس چنان خواهند که روشن شود نوشا در خون سیا و دشنان و نمک هر یک را یک یک بکشد
و بگوید و در چشم او کشند روشن شود و اگر استخوان مرده را در بن گوش بیاورند و در گوش
کشان شود اگر خون آدمی را در جاست بتانند و بر آرد و چین کند و تر کشش آب سراب
و عسل کنند و بر جواحت مانند سود آید و اگر خون آدم را در جاکه کند هر که کمان
در آن جاکه آید اگر خون مردم را در جواختان کند و چون چراغ بسوزد و اگر منی آدم را
جواحت مانند به شود و کدورت را نیز به بود و اگر منی با شکو نه کس با نیند هر که بوی
او بشنود مطیع گردد و اگر زهره آدم را خشک کنند و خورند و در چشم کشند خونی را
ببرد و اگر به آید بر بکند از دند و در جواختان رینند و هر جا که بیفزود جواختانی
ببرد و اگر جانی که کینج باشد اگر بول مردم بخورد و یوازند و بند سود آید و بهتر شود هر که کینج
غایط آید و بر آستانه خشک کند و بماید و به عسل چین کند و طه کند بر کردن خداوند و کنگ

بند و نه شود اگر آن کرم در زک در زیر آبی بی افتد در سایه خشک گشت و بپایند و در چشم گشت
سعی بر آید اگر زنی بیشتر آب را بر چینه ترکند و با خود بر یکدیگر بچربند و قوی رسد در
صفت زن بد آنکه خدای قوم بچربند و در میان جد الکانه نصیحت از دیده است اگر شک
و بیشتر زن بتانند و در چشم گشت سعی را بنبرد و اگر در گوش چکانند و در گوش گشت
شود و اگر بیشتر زن خشک کند و خون بوی افتد کند و خورد بپایند و با شراب بپایند
و بنفشه بخورند سنگ از زمار میرد اگر موی سر زن را در آب اندازند و در
کاری مار کرده و بدست یکسال بنود و موی زن چون بسکه ترکند و بر کزیدگی بسک
دوانه نهند به شوق و اگر بول زن در چشم مالند آب باز دارد و اگر زن بر کزیدگی کزید
کند آبتن نشود اگر خواهد که به شند که زن در شکم در میرست یا دختر بفرماید
که زن بیشتر خود را در آب دوشد اگر بیشتر در سر آب آید و خمر است و اگر در میر
آب رود میرست و اگر سر میان مالد سرخ باشد میرست و اگر سیاه باشد
و خمر است **فصل سیوم** در صانع گوشت و در گوشتان نیز جد الکانه نصیحت
اگر دندان گوشت پیچند و زن با خود دارد هرگز آبش نشود و اگر پوست قصبه گوشت
چون خشک کند و بسوزاند و بکسی دهند فووز باشد اگر در برص میر باشد تا بخورد

منع بود که عین پوست قصبه با بوی خوش یا میند هر که بوی آن بشود تمام روز
کرد و اگر سر کین گوشت که از او جدا شود بکیند و خشک کند و در چشم گشت سعی بر آید
نیز بر آید اگر ف گوشت چون پیچند خداوند قولنج با خود دارد و به خود در گوشت گوشت
مانند که آب آید به شود **فصل سیام** در صانع حیوانات نیز و بپیک و خوک و غرس
کف ر و گوشت سفید و گوشت و شتر و گاو و زرد و شتر و گاو و خوک و روباه و گاو
در اسهال **فصل سی و چهارم** اگر سبب او بر زخم ناسور نند خوب نشود اگر بر سوزنی نند و در
و اگر بر خود نند و دو دوام نزدیک او نروند اگر بر دست و پای مالند سرانبرد اگر
زهره شیر و زهره گوشت با یکدیگر کسی با خود دارد و در چشم خلایق غیر باشد و اگر پوست چشم
بشر کسی با خود دارد و دوام از او بگیرند و اگر دندان او کسی با خود دارد و در چشم
شود و اگر موی انسان در زیر چاندانست و دو کند بود دارد و اگر در خانه نند نشد
از آنجا و آن خانه بگیرد اگر کسی گوشت شیر بخورد و دوام از او بخورد اگر کسی بر سر
او نشیند از پشه ایمن کرد و اگر دو کند در جای کاهی که روباه و شغال بنهند
بگیرند اگر خمر شیر کسی بگیرد و در روغن زیتون کند و در گوش کر چکاند به شود
فصل سی و پنجم در راد خالصیت است جالینوس حکیم گوید که هر که یک قسط بر روز

پنجم پنبه بیل بخورد نبات فریب نورد و اگر زهره او خشک کرده باشد و چشم
 کند بخندی را به برود اگر ریم گوش او کسی در شراب کند و بخورد کسی در نبات
 مست شود و یک هفته بیدار نشود و اگر کسی کف و عانی او را بزنی دهد تا برگردد
 هرگز استن نشود و اگر سرکین فیل را بر اندام مالند همه جانوران جنبه و از او بگریزد
 و اگر در خانه دو کند موش از آن خانه بگریزد **صفت پلنگ** چمن گویند که پلنگ
 جانور عظیم است با تکیه اگر جانوری در کوه بالا بیند قضا کند اگر دریا بدو راه
 کند و پلنگ از تاریکی از آدم سخت ترسد چون به پند بگریزد و اندران خاصیت
 بیست است اگر گوشت او کسی بخورد فریب نورد و اگر گوشت او خشک کرده بر شیشه
 پراکنده کند سود دارد اگر پوست پلنگ را کمر خسته در میان بندد با هر که خوست
 کند منظر کرد و اگر کسی ناف پلنگ را با خود دارد شک بر او با یک کند و چشم زخم
 روی نرسد اگر کسی زهره پلنگ داشته باشد بجای زهر است اما اگر خشک کرده باشد
 با عوزه بر تن مالده بود بسیار درد خاصه برهنه سیاه و در سر پلنگ منقرض باشد
 یکی زهره است و یکی دیگر را با عطر نبیند هر که او را با خود دارد هر کسی عیب او کرد
 خاصه زنان و این منقرض است باید دانست که هر دو منقرض را یکی نماند هر کدام که بکشد

نشسته

نشسته و میرد او زهر است و هر کدام که مگس باشد نشسته و میرد او زهر است اگر موی پلنگ
 در خانه دو کند گدوم از آن خانه بگریزد اگر دندان پلنگ را با دندان موش خورد کرده زهره
 اگر کسی سرکین پلنگ مالده را بجوید در میان او چرکی باشد بر شاک خنجر سفید و زرد نام باشد و
 شش اش و چنان است که اگر بر سر زبان بند موش کند و اگر آب آلوده در بن افتد شود
 هر که با خود دارد و فرزند از او نیاید و او را بر زبان خنجر **صفت کرک** خوانند و اگر زنی قدی از
 آن بخورد هرگز بار نگیرد **صفت کرک** اما کرک نبات دزدی است که با بند و غنچه
 بر بید که بوی ده فرسخ از دشت کعبه باید و از مردم برهنه بختش باشد و برسد
 و نیز از خاک بگریزد و بوی باز و موش خوانند شنیدن اگر کسی باز و موش چنقمی
 و بر خونی مالده کرک نزدیک او نهد اگر زنان بر کمر کرک بکند هرگز استن نشوند
 اگر استخوان فیل بر گردن گویند یا دینند که در میان کعبه باشد کرک در آن کعبه زیاده
 نماند ریشه خاصیت کرک بسیار است اما مختصر کردیم اگر دندان کرک بر کمر آن که بکشد
 هرگز او را با و صرع دیوانه زحمت نماند اگر دندان کرک با دندان کبک مالده بی
 انداختن بر آید و اگر دندان کرک با خود دارد شک با او با یک تواند کرد آن اگر دندان کرک
 و پوست شتر بپزند بر گردن سپ بندند آن اسب از همه اسب سبق برادر

کسی بخاید که خشم او از ارب بیشتر باشد و دندان گریز آن است به مانند خاک
کند اسب بدان زمین بدو چون بر سر آن رسد در حال پیفته و اگر چشم است گریز
کسی با خود دارد از هیچ کس نترسد و از دو هام او را بزم نباشد و اگر از گران گریز
کند و در شیشه هم حکم کند پس در مسکنام بجای موت قدی دندان قصبه یا لک
هر که بجای موت کند هرگز جراحت با کس و بگریختن و جرب است اگر پوست گریز را چیده
باید که زهش نیز از پوست کرده باشد بر همان کشند هرگز پاره نشود و در صفت
اگر کوب پای گریز را بر نیزه کشند خشم ظفر یا بد خشم او با او تمام است نتواند گریز
اگر دهنه گریز را به هی و رقریه یا در زمین دفن کنند هیچ گریز جان ده نتواند
رفت اگر در جلا صحنی باشد و در اینجا دایره زنده موی دم گریز را در جای خود
دایره بترکد اگر زبان گریز بر گویک بندند صرح هویوانجا باز دارد **صفت گریز**
اگر کسی را نموده باشد تا گریه باشد جگر خوک را با شراب در عیث بخورد و در
بردی کار کند و اگر بوسل بریزند و کسی از او بخورد و او را بول هرگز نکند و
اگر نکی که خوک بر او بول کرده باشد اگر خداوند صرح با خود دارد منفعت کند
اگر کسی کف و بال خوک را بخورد و بواند دهان دهد و داند اگر به خوک را در خانه

کسی

کسی مالند و دشمنی از این پیدا شود اگر به خوک را در دم اسب مالند که سوده تواند
شده باشد چنگل شود و اگر سر کین خوک را در زیر درخت با دام یا الوصیخ خوک
کند چنانکه به سر درخت رسد است و این نیز شود اگر گوی خوک در ورق زربویند
دور زیره بالین دندان آخته تا چندین وقت بیدار نشود اگر بپوشان خوک در دندان
صاحب تب ریح بندد و خورد و **صفت گریز** و خوس از آتش بسیار ترسد و در او
بیا باشد هر که به خوس بخورد و فریب شود و اگر به او را بر جای دندان گویک مالند
دندان او بی درد و آید اگر دندان خوس بر گویک بندد و از گویک بوی خوش آید و
کرد و **صفت گریز** اگر کسی پاره از اندام کفار را بخورد و در هر جا که گریز را در دندان
اگر پوست کفار را خداوند با صورت روی نشیند و او را اگر کسی دندان راست کفار
باشخ یا موی بر آن که رو دندان باشد بیاورند و او را اگر زهره کفار را
در چشم کشند و در دهنش اند اگر زهره کفار را بخورد و بوی دهن بخورد و شوه
و او نموده اگر در اندام مالند زردی بدن را ببرد اگر دندان راست او را کسی بخورد
سک یا و بانک نکند اگر سر کین کفار را در کبوتر خورند نه نه کبوتر بسیار بخورد اگر کین
کفار را بر سر کسی بیاورند که سواد آس رفته باشد بگویند اگر سر کین کفار را در جلا

۱۲۸ پنهان کند هر چهار پایی را که شکم درو کند چون در آنجا بکشد پنهان بشود اگر کفزار
 بهم چنان در دست آرند در دست و بریان کند و روغن را بگیرند هرگز
 بوا سیر لجه بشد قدری بخورد مالند نفایا بد اگر کسی گوشت کفزار را بخورد
 و بر نفایا اگر موی مفعول کفزار را نیز بگیرند و بپزند و بعد از آن روغن زیت مقیده
 خنثی یا مالون مالند آن علت از او بر طرف نشود اگر قصب کفزار را در جایی
 کنند و بخورد کسی دهند که او را نا صواب باشد سود بسیار دارد اگر کسی پسه او را بکشد
 و باروغن کل کوفی بپزند و شب پنی و گوش خود را چرب کند خشکی را ببرد اگر او را
 بکودکی دهند که شب بر بستر دل کند سود دارد اگر کسی پسه او را باروغن زیت
 بپزند و بر کلف مالند کلف را ببرد اگر پوست کفزار را بر کوه بپزند و بپاشد
 گفته را سود دارد صفت کاو جالوس کوید که گوشت کاو و کران است خشکی
 دارد و سرد است و هر که را حوزن او چاره نباشد بر که در غفران یا بخت
 که سود دارد و زمانه آن اگر خون کاو در جراحی که خون بسیار از او آید
 مالند در عشت خون بایستد اگر کسی را از پنی خون آید و باز نایستد گریز
 کاو در پشت پنی او نهند در حال خون باز ایستد اگر زنی دهنور را بپزند

کاو در پیش دو کند در عشت بار نند اگر کسی سر بکشد کاو را با کسب بپزند و
 باروغن زیت به نفوس نهند نفایا بد اگر کسی سر بکشد کاو و زهره او در زهره
 او در کند و در حال زهدانی بنید از دویگر اگر سر بکشد کاو و زهره او در زهره او در زهره
 سود دارد و دیگر اگر زنی از حیض پاک نشود سر بکشد کاو و بدان جای که نند پاک شود
 زهره کاو و باروغن یا سیمین زنمان بخورند از حیض پاک شوند دیگر اگر زهره کاو
 آب نارد و گوش چکاند و در گوش ساکن شود دیگر زهره کاو با قطران و سیمین
 سر بکشد با هم بپزند و در شقیقه مالند سود کند و دیگر اگر زهره کاو در چنان فروشد
 مالند با یک بسیار کند و دیگر اگر زهره کاو بر سیوه بای خام مالند زود بخت شود
 دیگر اگر زهره کاو خشک کند وزن با حوزد آرد و فرج او تنگ شود و اگر زهره کاو
 بر دیوار خانه مالند که زنندگان از آن خانه بگریزند و دیگر اگر زهره کاو بر قصب مالند
 بسیار فوی گردد و دیگر زهره کاو و آب خطمی بپزند و سوسه و رشک بر دویگر
 زهره کاو را با کل بپزند و قدری قطران سیمین بخندار در وی کند و در گوش
 کند در گوش ساکن شود و دیگر زهره کاو و ماده و خطل و بادیان کوفته بپزند و
 مفعول صاب قویج مالند در حال قویج کنگم دیگر زهره کاو و بر کلف مالند سود کند

۱۲۹ دیگر زهره کا و اگر در گوش چکاند که چشم او در دکاند در حال کنگ شود دیگر زهره
 کا و زهره ماهی با خرمایا بایند و برایشیم سیاه کند زن با خود برادر
 حال حیض او کشاید کرد و بار گیرد دیگر زهره کا و در گوش چکاند در گوش کنگ
 شود و اگر کعب کا و را بوزانند و با کشیز و زهره کا و بیا نیزند و بر کلف مانده
 به شود و دیگر اگر کعب کا و را بوزانند و بر شیر تر کنند و بر دندان نهند
 سکنم شود و اگر رسم او را در سر که غسل کنند و بخورد کسی دهند که سوزا و
 آتاسیده باشد شفا یابد دیگر اگر موی گوش کا و در طم م کنند و بخورد کسی دهند
 نالان شود و بیم هلاک باشد دیگر اگر سم او را بوزانند و خاکش را بر جای
 که ریشش باشد بپاشند به شود دیگر اگر استخوان کا و را بوزانند و با خون
 سیا و شان و کنگ بر ریش چهار پانند دست شود و خوصا آب و دیگر
 هر که سر کا و سنج را خداد مذتب ریح بخورد و سود دارد **صفت کا و زهره چینی**
 گویند که کا و زهره را جدا گانه خاصیت است اگر مغز کا و زهره با روغن کل سنج
 بیا نیزند و در گوش چکاند در گوش سکن کرد و اگر مغز استخوان او را با روغن
 جوز بکشد از درد دست و پای که خشک شده باشد باند بصلح باز آید
 اگر اول کار

اگر اول کار و زهره با غسل بیا نیزند و در چشم کشند شب کور میابد و اگر قیصبت
 زهره را بخورد زنی دهد که مرد را دوست ندارد چون او را بخورد مرد دوست کرد
 اگر کسی شش غیر بغیند جگر کا و زهره را با آرد جو بیا نیزند و صم کشند و بر سر اندازند
 سکنم کند **صفت کا و زهره** اگر کلاه زهره کا و را بوزانند و با کشیز و زهره کا و
 جانی بریزند یکسان هم در آنجا جمع شوند اگر خایه کلاه را در آنجا خشک کنند و بخورد
 جماع را سود دارد اگر مغز سر کلاه را در روی کوهک مالند کوهک زیر کوهک اگر
 استخوان کلاه را بکشد از درد و برینی مالند خواب خوش دارد **صفت کا و زهره چینی**
 گویند که کا و کوهی با مغز استخوان است اگر یکی را بپزند و اگر هزار که همه را
 بکشد اگر سر او را با سومان بایند و با غسل بیا نیزند هر که او را بخورد هر که
 در شکم او باشد همه بپزند و هر که استخوان از شکم بر جسته در هم سنگ بر او غنی شاف
 با مقابل او تخم جازی بایند و بخورد خونش کم او را منفعت کند اگر مار گزیده بر
 پوست او نشاند و آرد اگر قیصبت را خشک کنند و بکاهد از درد چون کسی
 کینه بسته باشد بآب بنویسد و آن آب باز خورد در حال کنگه کرد اگر خدانه
 قوی بخورد شفا یابد اگر زهره او را در کاه خد چربا نویسد و سره زنده چون طلوع

اگر در چشم کشند شبگردی را به برد اگر خایه او را بریان کنند و بخورند محبت
سود دارد اگر استخوان او را خدایند بت با خود دارد سود دارد **سفید کردن**
چنین گویند در کوفته خاینهاست و گوشت او قوت تمام دارد هر که می بخورد
خشکی از او برود و قوی گردد و دلش سخت گردد اگر نیز کوفته را قرقره کنند او را
او را بکشید هر که مغز او را با روغن کل و دیو بنزدکان بنزد و خورد او را اگر با
بغل کوفته را معده را یک با قلا با مورد بپا میزند و باد افکن را دهند یا بخورد
سود دارد اگر استخوان کوفته را بپزند و با بیشتر ذی سرهم کنند و برایش بنهند
که در دلش کرم افتد شد خون کند و به شود اگر سر کبک او را غرغره نمایند
آواز بکشاید اگر بر درم نهند سود دارد اگر دود کنند جنده بگیرند اگر با عسل
بر زخم چوب نهند سود دارد اگر با آرد جو بسپارند و بر درم سخت
آماس و درد زانو پاره را که کشته بپزند و بر اینها نهند سود دارد و دریا
خود که از مردم که بگویند کتیم اگر سر کبک کوفته بگیرند و هم چندان
جو پاره کنند و با سرکه غیر کنند و بر صورت مالند آبله را برود پاک کند اگر
جانبوس گفته اگر کسی را که زبانه یا کزیده باشد پوست بر کرم در آن بپزند
سود دارد

سود دارد اگر زهره او در ذکر مالند با هر که نجاست کند و حتی بپزند اگر زهره او با
کل یا بنیزند و بخورد کسی دهند که او را ضیق النفس باشد سود دارد اگر زهره او را
شاد و بهم رسانند هر جا که مالند هر که مورد نیاید اگر زهره او بزناف کوهک مالند
شکم او بپزد اگر زهره او را با آب کا خود شسته قطره مد گوش چکاند درد دندان
اگر مغز شفا لوبان زهره کوفته بکوبند و شاف کنند خارش معده را سود دارد اگر کوفته
کوفته را کسی بخورد و بر سخت دل کرد اگر زنی دشوار زایید سر او را در پیش او
دود کنند در حال یائند اگر پسر نرسیده را بگیرند و در قن او را بر درند و ذکر را با
مالند قوی گردد اگر پسر بزرگ و اقامت بخورد و غرغره آلوده تنه همه با هم بکوبند که
از آن بخورد و میرد اگر کرم پستان او را با قندی سمن عربی هر کسی که با زهره باشد
بخورد سود دارد اگر کرم کوفته را در زیر کوهک دود کنند در جامه خواب نه باشد
سفید زرد چنان گویند که بزغال خاست بسیار دارد اگر کمره در جفت بزند
قیه کشند و یکی دهند که بخورد و در دای بدی خورده باشد سود دارد اگر شاف
بزغال در زیر سر کسی کنند هر چه کرده باشد در خواب بگوید اگر کسی در دای
بر خورده باشد خون او را بخورد سود دارد **سفید کردن** چنان گویند که در پیش چیت

۱۲۱ بسیار است و آن خاصیت که در پیش می باشد در قوج می باشد اگر به او را
با با و اتمیخ و نوزد آتوی تلخ در جانی نهند هر جا نوری بخورد میبرد اگر زهره
بره زنان در ابرو مالند بیا خوب کند اگر زهره او با قطره آب غسل در کنگ
چکانه در او ساکن شود اگر زهره او در کلو مالند و در بر برد و اگر کسپان
او پیش بخورد چون در روی او خورده باشد خوب شود اگر کسی اسهال باشد
گوشت پست مالیش را در تش کباب کند و بر که کشند و بجای وند
پیش را بخورد و صفل او را دور اندازند بسیار سود دارد اگر خون پیش در آنکه
بینی مالند سود دارد و اگر از پیش او قبله کنند در دست نعل بند بگو
درد و اگر سر بز بزند در زیر سر پان نهند تا در زیر سر او بود پیدار شود اگر سر را
بوزانند هر جا یکاه سوخته پرا کنند درست شود اگر سرش در زیر خشت
دفن کنند میوه او زرد برسد اگر سر او با مغز درست در تش نهند تا
بخوشه زهره و حلیه با او بیا یزند و بزنند تا نام مرهم شود هر جا که
شکسته باشد نهند خوب شود اگر هر شنه کوفته با آرد جو بیا یزند و خشک
کند با غسل و با چدر و بیا یزند و بر تن زن که درد کند مالند به نشه اگر اسهال
کند

کو کشفه را با نیل یا زیر دمن دود کند بجز تب از سود دارد **صفت** اگر خضه
سک بگویند با گوشت و بخورد سک دهند بعد از مدتی صبح دندان های او بفتند
و نیز گویند تخم پید بخور سک دهند میبرد هر اوصافیت بسیار است اگر ز
سک را خشک کرده بیا یزند و بر ملک ^{کند} نهند سود دارد اگر زبان سک در زیر زهره
یا کفش دوزند بر او باک کنند اگر موی قهای سک را بپزند و بر کزیدگی بکنند
سود دارد اگر خداوند صبح بر پوست انشیند سود دارد و خداوند با صور را
هم نه یده دارد اگر بول سک را بر قضیب مالند و با زن جماع کند آب تن شود اگر که
قضیب او بر ران بزند و جماع کند شهورت بسیار یزد اگر مغز او را بر شوک نهند
که در گردن بر آید و باشد سود کند اگر شیر او در جای مالند که مو باشد مو برود
او با غسل بخورد زین دهند که کوه در شکم او مرده باشد فی الحال بچ بچد شو
ناف او بر کوک بزند دندان او بیدر برون آید اگر چشم سک از روی
بیا یزند و با سنگ تقطیب لغزنگ آهن بر او چشم کنند در شب به از رو
به پند **صفت** **روبا** چنین گویند که هیچ جاوز چله تر از رو با نیست اند
او بوی ناخوش آید و در اوصافیت بسیار است هر کرا در دشت باشد

۱۳۳
سکینه رو باه بریان کوه بخورد بود دارد اگر سپهر رو باه در دست و پا نشد
سر بر او کار کند اگر بکشد از نو در گوش چکانند در دشت اند اگر پیر او را
با نثر خوش در جای مالند که مو باشد مو بر آرد اگر سپهر رو باه هر که بر پیشانی
مالد خوابش نبرد اگر سپهر او را با روغن سوسن در گوش چکانند در
گوش را ساکن کند و هر کس زهره او را بشوید خوابش بر او خفته کند اگر زهره او را
بشیر بزنند و خشک کند هر کس را در زهره بود قدری لدا و بر زهره مالند
به شود با قدری تخم خیار و تخم باریک اگر نثر او را با هر جا که مالند موی بر آرد اگر
و ندان او را در کدک بزنند و با بزنند در گوش به برد اگر گوشت او را با
دو ناب به بزنند چنانکه خوب بچسبند پس هر کس را در پیوند بود در او
مالند به شود اگر سپهر او را خشک کند و با غسل بیایند هر که بخورد طبعش
دل را سود کند اگر چهار دست و پای خداوند نفوس را با بایزند در دست
شود **صفت شغال** در شغال خاست بسیار است اگر گوشت شغال را
کمی بخورد با دمای زشت را سود دهد اگر کسی خون شغال را با برک بید
به بزد و کسیر که در گوش باشد در گوش مالند سود دارد اگر سپهر او با روغن

بکمانند هر که با و سرد بود در او مالند سود دارد **صفت میمون** چمن گویند که میمون
جانوری باشد بازی کن و او آدمی لودست حق بجایه و تم صورت او را متبدل
کرده است و زود آموزیب باشد چمن گویند که مردی در میان پستان فدا و یک
میمون دست بر همه عفتی او مالند تا دست بر زک او نهاد و حکم گرفت و
خونش را در زیر او نهاد و با او جمع شد و اندرین باب حکایت بسیار است
و مختصر کردیم دوری خاست بسیار است اگر دل او را خشک کند در شارب و
کمی بخورد در دل را سود کند اگر خون او را بخورد کسی دهند گنگ شود اگر کرب
با روغن و خاکستر چرب کند دیوانه شود و در کرب خاست بسیار است و چنان
گویند که اگر کرب خور را بریان کنند و بخورند دریم تن درست باشند در زهره
نشود اگر خایه کرب را خشک کند و در او ن بایند و در قضیب مالند با هر
زنبک جماع کند بغیر او کسیر نخواهد اگر خایه کرب به سیاه را برون کند و بگوید
و بر سرش نشاند همه مار و کرم و غیره جانوران از خانه بگریزند اگر خایه
کرب به سیاه را با سپهر بزد سرخ در باج بریان کند و آن روغن را بر قضیب مالند
بوقت جماع کردن مفعول عاشق فاعل گردد و چنانکه در زشت غایت کرد دل کرب سیاه را

۱۳۳
 بخورد شب بیدار شود اگر دل کرب سیاه را با پوست کرک بر بازوی راست بزند و پنج
 بروی ظفر بیاورد اگر کسی خنجره خون از گوش کرب سیاه بکشد و باغیله بماند
 با خود دارد اگر بوی او بشنود و بخت دارد شود اگر سرکین کرب سیاه در زیر زبانه داند که
 مرده از شکم او بیفتد اگر سرکین او با روغن مورد بر کسی مالند که تب لرز داشته باشد
 دارد اگر سرکین او با تخم شفاک روغن زنبور بیاورد و بعد پنی کسی چکاند که لقوه داشته
 شود دارد اگر سپهر کرب با روغن کل در شراب بکشد کسی مالند بوانه شود اگر سپهر بر
 خورده مالند مورد دارد **دقت** چنان گویند که دق جانوریت بشکل کرب
 آن از کرب بزرگ تر است و در زمین روم بسیار است و در او خ صیته است
 اگر گوشت اگر کسی بخورد با دلقوه و افلیح را سود دارد **صفت خار شیت**
 چنان گویند که خار شیت دو جنس است یکی سفید و یکی سیاه و آن سیاه در هند
 باشد و سفید در اجمه جا باشد و در او خ صیته است اگر خار شیت را بسوزانند
 و بر ناصه بمانند درست شود اگر خار شیت را بروغن بپزند و آن روغن بر
 جای مالند که مولد بخار رفته باشد مورد آرد اگر بروغن یا همین خار شیت را
 بچوشانند و آن روغن بر روی مالند از هر جا که حاجت خواهند داشت اگر گوشت

ادرا بخورد

ادرا بخورد و در جگر و در پهلوی بادی که از سردی باشد سود کند اگر گوشت او را
 بر میان کنند بخورند خام و پسی بره اگر کسی بول گرفته باشد مشکبک او را بر میان کند و بخورد
 در حال بکشد اگر زهره او را با کافور و زینی چکاند در دود دارد اگر چهار دست بانی
 او را بر چهار دست پای نفوس بیاورند خوب شود اگر مغز او را بپایند و بر سر مالند
 مالند نه شود و مغز سیاه قوی تر باشد **صفت موش** چنان گویند اگر جای که موش بسیار
 خاکستر با لوط در جای که ایشان ریزند و در موش خا صیته است اگر بیکبار بکشد و چوب خا
 و را بکشد و بکیر آن همه بکزند اگر کسی نفوذ باشد مار گزیده باشد موش زنده بدو بکشد
 و گرم بهان مالند سود کند اگر موش خشک کرده بر جای که یکدیگر زخم که لو و شتر خورده باشد
 افشانند درست شود اگر خون او بر گردم گزیده مالند سود کند اگر سرکین موش را با
 نگاه دارد که قواچ باشد بکشد اگر خایه اوزن با خود نگاه دارد آبش شود اگر جگر او
 بخورد خداوند در جگر دهند سود دارد **صفت بروج** موش گوشت چنان گویند که
 بروج موش صحرای گویند و در او خ صیته است اگر خون او را در عتیکه که کوه کد ز مادر
 شود پاره در چشم او کشند که کوه چنان شود که هر کی که خوری چنان باشد او بیاید
 ریزک شود و عتیکه **صفت کوه کوه** چنان گویند که کوه سفید کوهی عجیب است و آن سیاه

و در او خفته است اگر زهره او را با رغن بیاویزد و در دیوار خانه بماند نشاند
 اینجا دزد نیاید اگر خون او را در سنگ یا قوت بماند و در آتش نماند بر چن پیر
 آرند و بنشیند رنگ او خوب شود اگر خون او بخورد دیو دهنده می کشد و آید یک
 نشانه پیدا کند اگر سر کین او را بر جای که کزدم کرده باشد بماند خوب شود اگر خایه
 او را بریان کند و بخورد جماعت را سود دارد اگر شخ او را با سه درم بپزد و بماند
 و بخورد خون از شکم باز آید اگر دباک او را بموز اند و با سه کهنه و قصبه بماند
 قوی گردد اگر استخوان او را خد او مذنب با خود دارد و در **دست سحر**
 چنین گویند که سحر جادوی باشد آتش شگفت در آتش رسد و شدت بر آن آید و او
 خالصت بسیار است اگر زهره او را چند رنگ بآب خود بچرخاند و در شیر تار کند
 و بخورد کسی دهنده که او زهر قاتل خورده باشد شفا یابد **دست سحر** چنین گویند که
 خفاش یا بزبان پارسی شب پره گویند و بر در طاعت پرده آنند و در دهان
 خالصت بسیار است اگر شب پره را خنک کند و بپایند و بر رغن برزد که مردیت بماند
 بکشد و در کمر او بگذارد اگر او را از رخت بپایند و از او بگریزد اگر او را
 کسی بپایند او را خواب ببرد اگر سر او را با خود بپایند و در وقت بخت خدا
 خواهد بخت کند

خواهد بخت کند **دست سحر** چنین گویند موسوره و دشمن مرغ خاکی میباشد
 و در وی خالصت بسیار است اگر استخوان موسوره زنی با خود دارد آستان نشود اگر گوشت
 او را بخورد با سه درم بپزند اگر شکم او را بخورد و بماند دهنده منفعت کند اگر خایه او را در پوست
 بپزند و وزن با خود دارد همیشه نشود و دیگر شروع در **دست سحر** و عقاب و باز
 و کلاغ و قمری و ساره و شتران و خطاف و طوطی و کرس و کلک و بوم و رغن چنین
 گویند که اتم مرغی است و عقاب پادشاه چنانکه شیر پادشاه اتم جانوران
 عقاب نیز پادشاه مرغی است در جماعت ماله در زرازی که خود کند از این نیز
 و سگی یا در دشت است خدای اندی چون ماله او را بپزند با او بخت شود و او را بچرخاند
 خوانند هر که او را بپاید و بر طلا گیرد و با خود دارد و نزد خلایق محبوب باشد و او را در شتر
 این ن طلب کند که آلت باشد و دیگر نیز در شکم او سگی باشد و بر زهر چشم کاهوشا
 و خند هر که او را با خود دارد و قدش بخراشد اگر سر او را در خانه دود کند مار از آن خانه بگریزد
 اگر چنگال او را بر آب بپزند یک تواند دیدن **دست سحر** اگر گوشت او را بپزند و
 بر رغن سوسن و آن رغن را چشم طلا کنند آب رغن چشم بیاورد اگر استخوان
 پای او را بموز اند و بر جای که می که سوخته باشد بپایند بگویند که او را با شکم بخورد

۱۳۵
دل کو به را سود آید و حده را قوی کند اگر چشم او را آب سرد بماند و چشمش کشیده
روشن کند اگر سر کین او را با غسل بماند و در دهنش بماند و در **حفت کین**
بدانکه در کس دومه و باشد یکی سیاه و یکی سفید اگر کسی در دهنش آید و بگوید
سفید او را چون درد من گیرند با هر که سخن گوید مطیع شود اگر خون او را در دهن
آب دهند هر کوش که از او سر را بخشد هر که در آید **حفت کین** اگر با
را با کوزه لکلی بپزند و در جایی باشد که کلک بخورد فی الحال سفید شود و آنکه گرفت
اگر کوش او را بپزند با پیاده و هر بی آن در کوش چکاند که تیرا بر داند اگر
او را با زین که کل سفید است بماند و در دهنی صلب لغوه کند و کلکند دست
شود اما سه روز پایی چنین کند و درین سه روز به جام رفو بکند **حفت**
دوم اگر کوبند که اگر مغز او را با روغن بنفشه بماند و آن روغن در دهنی غذاوند
در تحقیق چکانند بنحو اگر استخوان پای او را بر جای که می که شراب خورند بر
آتش نهند و میان این عربه افند اگر خون او را خشک کند و با تخم مراد
بکوبند و در دهنش بماند و اگر خون او را با روغن زیت بماند و بر سر بماند
رنگش و پشش را بکشد اگر کسی دل او را پر داند و در دهنش زنی که در خواب باشد
بماند

بماند هر چه کرده باشد جدا بگوید **حفت کین** اگر زهره او را زان آبتن بخورد
بچه از شکم او جدا شود اگر با بخورد و دانه شود **حفت کین** در کلک خا صند است
اگر کلک خا را بکشند و بسوزانند و بروغن زیت برشند بر هر جایی که ماند می گوید
اگر زهره او را زهره کوبد سیاه را با هم بماند و در دهنی ماند هر که سفید شود
اگر کسی کوش او را بخورد با دانه بکشد و با دانه بر او بکشد اگر خون او را در دهن
خشک کند و بپزند و با بکشد سفید و با قلا خشک بخورند سرفه را بر داند اگر استخوان او را
خشک کرده با عود خام در زیر کسی دود کند اگر او را با دهنی کرده بپشند
بسیار کند **حفت کین** اگر کسی کوش او را بخورد با دانه بکشد اگر زهره
او را در چشمش کشند شب کویرا بر داند اگر به او را بکشد از دهن و بر سر خورند
سود دارد **حفت کین** چینی کوبند که قری مرغی بپزد و با پیچ پید ترازد
او باشد و با یک تخم را سود دارد و مار از با یک او بگریزد و در خانه که او باشد بماند
دست بماند **حفت کین** چینی کوبند که عروس مرغی است پید را در پنج وقت بکشد
گوید اگر مقعد او را با روغن چرب کنند با یک تخم بکشد اگر چنانچه او را با زهر
کو بیا لاند بسیار با یک کوبید و در دهنی صلب است اگر بپزد بماند باشد با

۱۳۹
جود خروس را بکشند و بکرم یک لقمه گوشت بخورند و آب دهند و در غایت بکونند
اگر خروس سفید را و مرغی بای او را در سایه خشک کنند و در دم بایزند و در چشم
کشند هر کس که دیر آید بپزند و دست کرد و اگر خروس را بر کزیدگی کردم و مار بزند
و مالند سود دارد اگر خون او را به سیب یا به مالند هر که بکند عجب در رنده شود
اگر خون او را در سایه خشک کند و در طعم کند و بخورد کسی دهنده بسیار کوبد باشد
و مالش بسته شود و بخن کم کوبد اگر ماضی بای خروس را کسی با خود آورد و با هر
بکوشد ظفر یا به اگر زهره خروس سفید را با روغن زنبق و آب کرم بخورد کسی دهنده
دل کوبه را ببرد اگر زهره او را خشک کرد و در چشم کشند آب و دیدن چشم را باز دارد
صفه کباب اگر سر کبابی را در زیر دندان در آکنند و دندان را خوب کنند
اگر فایه مرغ را کرم کنند و بیا نمایند و در کلور اسود دارد اگر گوشت او را بخورند و زنجیر
صفه کبک هر که کبک را بر روغن کاه و بریان کند و بورد از من براو کند و بکشد
ناشتا بخورند فریب نبرد اگر چنان او را با سر که بچونانند و آب پاز کلف
مالند یک هفته پاک شود اگر سر کباب او را با آب باران تر کنند و در چشم کشند شب
کوبد و ببرد اگر استخوان او را با خود دارد و در چشم بدترند **فصل چهارم** در

اندام و خشرات و پرندگان ایشان تلقین در در مثل ماهی و نهنگ و متفق و در خجک
کشف و سومار و سام ابرص و طمانه و غریب و عکبوت و زنبور و نح و کس و دو کبک
بپوشن خضوع اگر شیش در گوش خداوند در دندان بیاورند و بکشد اگر ماهی را
بر روغن کاه و تازه بریان کنند و بخورند آب پشت را بپزند و منوت را زیاد کنند
اگر چه او را از چشم کشند چشم را روشن کند اگر سر شش ماهی را بکند از بند و بر خنک مالند
سود کند اگر دندان نهنگ را بر خداوندت سرد بپزند سود کند اگر متفق را با کف
به پروند و بخورند و بچسبند را سود کند اگر پوست او را بر خداوندت ناصور و دود کند
به شود اگر خجک را بر مار کزیده بپزند سود کند و باید که خجک را بدین کند کرم ابرج
که زخم باشد بپزند و منفعت کند اگر پوست چشم او را بپزند و آب بر باز بپزند
باز دارد **صفه کف** اگر خون کشف را بتاند تمام و یک ربع او را در باول کشند و بپزند
و صلا کنند پس بر روغن بنفشه یا منزه آن روغن را با پیر مرغ بر خا بکشد
با دقت دوشته باشد بماند بقدرت خلای عقل بر هم شکند و از آن علت پزند
آید اگر زهره او را بخورد دیوانه دهنده سود دارد اگر فایه او را با شک بخورد و سر
کشد یا ببرد و اگر گوشت او را بخورند هر چند که شراب بخورند مست نشود و الله اعلم

۱۳۷
صفت غوک اگر غوک بنهر در زندی بنند دروغ زبنت خالص در او کند و در
آفتاب بنند تا زمانی که حل شود پس بر هر جای که مالند در حال مو بر آرد و اگر
غوک را بسوزانند و خاکسترش را بر سر کتر مالند مو بر آرد **صفت سوسا چن**
گویند که چون سوسا بر سر شود سوسا او را زان با خود دارند آبش نشوند اگر خون
او را باروغن در چراغ کنند و با کتان در آتش بنند هر چه در آن خانه باشد رنگ
و بکشد مانند **صفت کرباس چن** گویند که کرباس را سام ابرس گویند و او کشمش پیک
کند اگر دل او را به زوی زن آبتن بنند گویند که کرباس است مانند **صفت گنگام**
چن گویند که کزدم را چشم باشد و چون زخم زید بر شاک کند کار را بکزد و در کز
خفته را که در خواب باشد زخم ترند مگر که از خواب بیدار شود تا او را از آری
زخم ترند و در او چشمها بسیار است اگر کزدم را در خانه دود کنند هم گردان
از آن خانه بکیرزند اگر کزدم را بگویند بر کزیده کی کزدم بنند و گویند اگر کزدم
و آب با دروج با هم آمیخته در کزدم چکاند اندر جنت بکیرد اگر تا غنک
بر جرات بنند سو کند هدا و خاینهاست **صفت زرد اگرش بر سر**
در خانه زرد یا ویرنه بکیرند یا بکیرند و اگر ایفول با سر که بایند و زخم

زبور بنند سو کند **صفت مک چن** گویند که تولد مک از عفت است بود و اگر غنک با یوق
یعنی چوبه یا ویرنه و در دیوار خانه مالند مک ن از آن خانه بکیرند اگر مکس را باروغن
زبنت در جانی کنند و بکیرند تا خشک شود پس از آن بایند و در موی مالند یا بنفوخ
اگر مکس را بکیرند و بر سر سوزن کنند و به آتش بدارند تا بسوزد و بعد از آن در آرد
غلیظه و رنگ ادویه شود **صفت کچ چن** گویند که قطره یقیق باروغن کچ کنند
و در سوراخ مو بر چن کنند همه در حال بکیرند چوب انحرار در خانه دود کنند و هر چه هم
بکیرند اگر یک شاخ در زیر درخت که در خانه باشد بکیرند همه پشه در آنجا بایند
یک اگر کسی خواهد که زحمت لیک با و نرسد در میان خانه کوی بکند و پراز خون بکند
همه در آنجا کرد آیند اگر در وقت خواب جامی را پر از آب کرده و سوراخ
زرد را با آن آب بخوانند و در این سرزند و چند در آنجا یک پشه باشد
خود را در آن آب اندازند اگر با برک انا سرورن را بنشیند ششها به
سرخ شوند **صفت حاقیر چن** گویند بزبان فرسی که خاک کورستان گویند
او را اگر دیرا در کوی بنند خداوند بت سیوم با خود دارد بت باز آرد **صفت**
حارطین چن گویند حارطین کرم سرخ است که در زیر زمین غنک باشد اگر

۱۳۸ خشک کند و بارون زین رو در کماند بنایت قوی گردد **فصل پنجم در علاج**
آتش و آتش آتش فزا و کند و سب و به او و شفا و در آنجا و نوت و ناچیل
 و بادام و فندق و فندق و سفید از طرف و قصبه چنان در غیر او جلفوز و عشاء
 و فزا چنان گویند که هیچ درخت با وی نگوید ترازد درخت چنانست اگر بخور
 آتش بر درخت فزا و ذری خشک شود و طبع فزا گرم و تر است هر که بیا بخورد
 فزا به نفع و قوت یزد اما خون را سب و کند و موده جگر شده و درد سر آرد و
 و دندان را زبان کند خاکی او را با کافور بپزند و در بینی کسی کشند که خون
 آید خون نایبند **صفه اول** چنان گویند که هر چند انگور شیرین است طبع او گرم
 تر است اگر انگور طبعی بسیار خورند با دنا صور پیدا کند هر که خواهد که انگور
 زبان نرساند باید پوست و دانه او را بنیدارد **صفه دوم** طبع غوره سرد و خشک
 صفرا را بنشد و شکم را بپزد و اگر انگور شیرین گوشت و تر است هر که بپزد و بپزد
 بخورندش فزا به نفع و آب منی را بپزد و انگور ترش سرد و خشک است دل و جگر را
 خشک کند و طبع میوز گرم و تر است و میوز طبعی موده را قوی کند و دل را نازک
 دهد و میوز سیاه از کشش گرم تر است و موده را قوی کند و تن را فزا کند
 صفه سیم

صفه سیم اگر فزا کند که سب بپزد سرخ شود و در زیر درخت مغاک بکند و در سالی چهار
 یا پنج بار رویا سس کوفته و خون آدمی در او ریخته چون سب بکند و بکند و بپزد
 شود و اگر سب سرخ بپزد و منی بکند به سب و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد
 سب بپزد شود و فضا سب آن است که دل را نازک نماید و جگر را متعفن کند و
 سب ترش و هم ترش را زهره را بود کند **صفه چهارم** چنان گویند که اگر شیرین بپزد و
 و لطیف بود و طبع را نرم کند و سرد را بپزد و جگر را قوی کرد اما دماغ را ترو کند
صفه پنجم انار ترش سرد است و صفرا را بنشد و طبعش را موده را موده و آرد
 طبعش جگر را سودا و اما قوی و آرد و ترش و شیرین مغلل بود اگر انگور را بپزد
 و درین انار ترش را بپزد در آنوقت که درختها آب بخورند آن آب بخورد یک سال
 انار شیرین با آرد اگر پوست درخت انار را بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد
 شکم را براند اما باید قوی باشد خوب و از بالا به زیر تر باشد پوست را کود و آرد و اگر
 برک انار شیرین خود را بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد
 درخت با نازک کند با آن درخت بزرگ شود و طبع به سرد و خشک است و موده جگر
 و دل را یک است اگر نازک باشد بخورند طبع سخت کرد و تشنگی را ببرد و آب بپزد

۱۳۹ قی را بر **صفت** امرو چینی گویند که امروزه چش پشید یکی چینی یکی کلابی و
 وصل میگویند و خاست حسنی دل و جگر را آب دهد و معده خشک اسهال و تر کردن
 را ماکلا بد را بعضی گویند کرم و تر است و بعضی گویند مصل است و دل را قوی گرداند
 اگر برک اورا بگویند و بر جاجت نهند کوه که چون امروزه خوردن باید زنجیر
 پرورده از عجب او خوردن نارغ صفت او **صفت** تشا و چینی گویند که
 تشا لور از میان سبوس نهند چربانند و خواب نخورد و طبعش لور و دراز
 و تشکی را بنشانند و جگر و معده را ساکن کند و چون بیا خوردن است که از بنم
 بود و باشد منفعت کند اگر برک اورا بگویند و بر جاجی که کرم افتد باشد
 بکنند همه بپزند اگر برک در خانه نهند و کشته ماران و کژدمان بپزند اگر برک
 در دراجامه نهند و بپزند آن جامه را جده تپا کند اگر مقلد و دردم سنگ او بخورد
 همه کرم که در شکم باشد بپزند و بپزند اگر مغز او را بپزند و با سر در چشم کشند
 حار است چشم را ببرد **صفت** لور گویند که نزد آلو چون ترش باشد
 طبع تشا لور و چون شیرین شود اندک مایه گرمی دارد و معده را ساکن کند اگر خوا
 که هست زرد آلو شیرین شود در زبردخت او من کی بکنند و هر سال چهار بار بخند

در بن اور زرد و هر بار مقدار یکین پند شیرین شود اگر مغز او را با شیر و زنجار بگویند و
 بر مقعد نهند خارش مقعد را ببرد اگر تشا لور بخورد در پی آن بکنند چینی بخورد رفع آن شود
صفت طبع اشتر کرم و تر است کرده را سود کند و آب پشت را بپزند و چون
 بخورد حیض آید و تن سنگین کند اگر کسی را بهر زبانه باشد روزی پنج بار در سر که اندازد
 و بخورد معده کند اگر اشتر را بخورد و در دهن بپزند و در دندان را بنشانند و اگر کوبند
 و بر خا بپالند و بنهند آما سخیه را بر **صفت** قوت قوت سیاه چینی گویند
 که اگر رنگ قوت سیاه در دست باشد آب غوره و قوت ناریده بنویسد
 سفید شود اگر کسی خواهد که قوت سفید سیاه شود در بن دخت او من کی بکنند مقدار
 صفر قلاب قوت سیاه در بن اور زرد قوت آن سال و یک سیاه شود و طبع و طبع و تر
 و تر است سینه را گرم و نرم میکند و اما اسهال آورد و اگر تشا لور غوره کند صاف
 و در دکلور اسهال آورد و معده و جگر را بنماید و دارد باید که هر که قوت بخورد در بالا
 او آب انگبین بخورد و دفع او شود چینی گویند که روغن ناچل روی مالند خوب سیاه شود
 و خوب شود و زرد سفید شود و طبع او گرم است **صفت** دام رخ اگر با دام تلخ را با
 عرق سیاه در آب سرشته کنند و بخورد سگ دهند در حال پیوستن شود و چکان

۱۴۰
با امین کوی را ز سبق خوانند و بسیار منافع بکار آورد اگر دهن او را بخورند
با دمای سرد را بشکند و با دمای شربین سرد تر است و بیند را گرم و نرم کند **صف**
فندق چنین گویند که هر که فندق بسیار خورد هر چند جماع خواهد تواند کرد اگر شام فندق
برگزردم گریه بندند سود دهد چنین گویند که طبع او گرم و خشک است و آبش را
بکشاید و صفرا و خون بر خیزد و با دمای سرد را سرد کند **صف** **سبغ** در چنین گویند
که اگر خوب بپزند او را بپزند و خاکش را بر جانی باشد که گرم افتد باشد
گرم با بکشد و اگر شیره او را در شراب کنند و بخورد کسی دهند بهوش کرد
طریق چنین گویند که طریق سرد و خشک دارد و در تابستان از شام او چرب
میچکد و معده را قوی کند و طعم را زرد و بزم کند اگر برک او را بر آسان نمیدهند
کند و اگر آب او را بر آب مالند به نفع و اگر بچ او را بر دندان مالند درد دندان
رفع کند **صف** **قصب** و قصب را بتازی بی گویند اگر در جانی دود کند ماران هم
بگریزند اگر را به قصب یک ضربت بزنند سست شود و اگر دو ضربت بزنند
تندرست شود **صف** **چا** چنین گویند که اگر پوست چا را بگویند و باز بکار
و نمک و گندمی بر نهند به نفع شود اگر برک او را در خانه دود کند خفاش را

آن خانه بگریزد **صف** **چین** گویند که غیر را بتازی بپزند و درختی باشد بکار
طبع او گرم و خشک است اگر میان شراب بخورند معنی باز دارد **صف** **قصاب** گویند که
عقاب سرد و خشک است و خون را کشید کند و بیند را نرم کند و سرد را که از خون
باشد را ایل کند و چون بسیار خوردند طبع را نرم کند **صف** **شیم** در شام صمغ و صندل
ترنج و نارنج و مورد و میوه و سرد و کل چنین گویند که اگر پوست ترنج را بکوی بندند
بوزانند و بکوی بندند و زین را دهند تا باز خورد و اگر او را سرد آید و شیرین بود
و خضر باشد و پوست او گرم و خشک است و گوشت او گرم و تر است و ترشی او
سرد و خشک است و در آن سرد و تر است و پوست او دل را قوی کند و معده را
قوت دهد **صف** **ایچ** اگر دانی پوست نارنج گرم و خشک است و ترشی او
را بشکند اما آبش را ببرد و مغز او را بر است و ترشی او را بکشد و با
اگر پوست او را با روغن بجوی مالند قوی کند و سفید شود **صف** **سور** طبع او سرد
و خشک است و خون را کشید کند و در سرد که از خون باشد ببرد و دمان را خشک کند و معده را
قوی کند و مستی باز دارد و طبع او و اگر شام او را حلقه کرده در گشت کند و در سرد و
دل را ببرد اگر آب بود در شراب بکشد هر کس که بخورد زنده شود اگر برک او را

چغندر به نرند و سر را بدان بنشیند موی قوی کند و سوس را سیرد اگر روشن شود
سر را سوس را سیاه کند اگر آب مورد در سوسا نند و شقیق را بر دایم
اگر بپوشند و بر قعد نهند که بر دهن آمده باشد صحت یابد اگر دانه او را بپوشند
و آتش بخورد و سرفه را بر دهن **صفت کل** اگر هر باد او کل تازه بوی کند
را قوی و قوت دهد و اگر هر باد او در رستان آب کرم درین دخت کل بریزند
مکن شود که هر سال و دوقه بکشد اگر بر کل را خشک کرده و کوفه در چشم کشند
کور شود طبع سرد و غایت کرم است از آن سب که در ایم بنر است اگر کسی بوی
او را بشنود در سرش که **صفت قطران** چنین گویند که قطران از سوسو بخیزد
اگر زنجی بپاورد آتش نشو اگر قمع او را زنی بر کرد جاع او نریند **نقل**
صفت دوم در ساف ریاحین و نرکس و سوسن و لاله و قلع و یا سمن و ضمیران و
مرزنگوش و بنفشه و سرین و بلور و کل خیری و شنبلیله **صفت نرکس** چنین گویند
که در وقت جاع کردن آب ریختن چون چشم گویند بر کس افتد سرد شود و کبر
زمان قادر باشد طبع او معتدل است اما میل بکرمی دارد و دماغ را قوت
اگر برک نرکس را بپوشند و آتش را در زار نمایند و در ساکن شود **صفت سوسن**
طیالون

طبع سوسن کرم و خشک بود و بنم را بکند او دماغ کرم را زیان و آله صرح و قلع
را سود دارد و سوسن سفید در شقیق را ساکن کند سوسن آسمان کون معده را بوی
کند و سستی را بر دهن اگر بپوشند و گوش چکاند کبر را بر **صفت لاله** که بیک لاله
نگاه کردن چشم روشن شود اگر آب لاله را بخورند یا بشکند صفا را بر دهن و طبع را
نرم کند و تب را بر دهن و سرفه را بیک باشد و هر که از چشم باشد و آماس کرده
آب لاله را با کلاب بنفشه بر او نهند نفعه کند آب لاله اگر در سرمانند و در سر
ساکن کند **صفت قلع** چنین گویند که قلع را در مجلس نهند چنانکه بوی او بشنوند
ست شوند اگر پوست او را بخورد و درش نهند نیز همین فعل کند **صفت با سمن**
گویند که با سمن کرم و خشک است و با و را بکند دماغ را از رطوبت حافی
و قشش در دهن را خوب باشد اگر برک او را با سیر یا بند و بر کلف بالذات
کلف را بر دهن **صفت شامیر** شامیر هم را با نازی ضمیران گویند و طبع کرم
لطیف است و چون کلاب بر او باشند بوی کند خواب خوش و نشاط
و دماغ را قوت دهد و بوی او در شقیق را بر دهن و ضمیران روشن کند اگر بپوشند
و بر آماس که از سردی باشد بپوشند گویند اگر آب او را بر خایه آماس کرده باشد

۱۴۲
سود کند اگر تا سپهر هم بار و غن کل بریان کند و هر روز یک مثقال از او بخورد خون
شکم را باز کرد و اگر کسی تخم دورا بکوبد و با یک مثقال خارشخه بخورد و گوشت دهند
که شب در رخت خواب بپاشند و گوشت **صفت مرزنگوش** گوشت مرزنگوش کرم
خنگ است اگر مرزنگوش در گوش خداند و قویج بریزند منفعت کند **صفت بخت**
گوشت که طبع غلبت سرد و نرم است خواب خوب آورد و درد سر بستاند و دل
ناتوان را در صندل و شراب خوردن چو نیوفز بوی کند و برکت شوکل او را
بخورد و خون را صاف کند اگر بکوبند و در صورت مالند آبله را برود اگر بسیار
بوی کنند سده را قوی کند و درد سر را برود و خواب خوش آورد اگر برک لودا
بر جاش که خون آید مالند خون باز دارد **صفت لبرین** مصرع چون بوی
بشود و منفعت کند **صفت شنبلیله** طبع شنبلیله معتدل است و در دماغ را
بپاشند و اما سها نرم کند و دماغ را تری دهد و دل را به نشاط آورد و **صفت**
در منافع خربزه و باد بجان و کدو و ترب و پازیر و کدو و جعفر و شنب
صفت خربزه خربزه تابستانی کرم و تر است همه کس را موافق باشد چو
بسیار خورند صفرا خیزد و هر چند شیرین تر باشد کرم تر است هر چند بنفشه باشد
بهتر است

بهتر است خیار هندی سرد و تر است کرمی دل را بکشد و غر از منفعت کند و خن گویند
که طبع کدو سرد و تر است و درد سر را زایل کند و تب کرم را برود و پیش سده را بکشد
تا کن کند اگر تخم دورا با شکله بخورد مجامعت را قوت دهد اگر پوست او را در خانه
بسوزانند مار بگریزد اگر پوست کدی گشاید را بسوزانند و باز حفران بر کف مالند
پاک کند **صفت باد بجان** چنین گویند که باد بجان به غایت سودمند است چون برون
بریان کنند بهتر شود و اگر بسیار خورند سودا پیدا شود و در سینه پیدا شود اگر کسی
بخورد کسی دهند و بماند هر که باد بجان خواهد خورد برشته کند و بخورد و نافع است
صفت ترب اگر کسی بنشیند بخورد و منفعت کند و بغم را ببرد و سده را قوی کند و است
پشت را بنفشه اید و سرفه بفرماید و اگر در خانه دود کند کرم بگریزد و اگر تخم ترب که
دش سپهر هم را و شیر زمان را در بقی مالند منفعت کند **صفت پازیر** گوشت که پازیر است
اگر یک پازی در آبیاب اندازند از کرم و خشک باز آید هر که با نظام بسیار
در واقعیت پیدا کند اگر پازیر را در آتش بریان کرده بر ناهور بندد سود کند اگر پازیر
خورند بغم در سده کد آید و پازیر خام خوردن چشم را تاریک کند چون در دانه
مالند خون باز دارد اگر تخم پازیر و غن کل بریان کنند و بخورند با و که دجا به شد

سو کند **صفت سیر** اگر سیر را با دانه مویر بکارند چون بروید نیزین باشد اگر سیر را
 در قشیکه ماه در کاس باشد بکارند بوی او کند و نشود خوردن سیر بوی این
 را خوش کند و بوی را از معده ببرد پاک کند و لرزه دست و پای را ببرد **صفت**
 و در وقتید و خارش بدن و تارکی چشم را ببرد آرد اگر در تشنج خسته کند و بخورد
 دره ناف و جوهر را منفعیت کند اگر پوست سیر را بر معده دو کند بهتر شود
صفت پنجم اگر پنج ادراب بپزند و سر را بیدان نمایند موی را سخت کند اگر خیار
 یا زعفران بخورند چون بسیار خوردند سینه را نرم کند لیکن قوی را زیان دهنده را
 موه کند اگر سر را با آب برک او بنویسد و سوسه را بر **صفت** کند گویند که اگر
 کند زخم را بخورند آواز بکشاید و سرفه را ببرد اگر آب کند بر اندام مانند **صفت**
 از بدن ببرد اگر تخم ادراد در زیر زنی چو کنند که کد در حال زدنم او بیفتد
صفت ششم هر که ششتم خسته بسیار خورد و نباشد سینه را نرم کند و سرفه را
 ببرد اگر با گوشت بپزند و بخورند آب میفراید چشم را روشن کند
فصل ششم در منافع و مضار باد روج و کند نا و کند دکا هو و سداب کاهی
 اگر نفس و فرخ و گشتر و شب و نفا و سفتنج درین دناخواه و سپندان و

معاف و طر خون و دیوایی و غیر اگر کسی باد روج خورد بهر برگ کرمی در شکم او افتد
 اگر آب او با خون آب حلای کنند باد سوز او دود آرد کند نا هر که بسیار خورد
 بوی و شش نا خوش و دندان را میجوب کند و کف قصب را سخت کند اگر تخم
 ادراد در سیر که ریزند و در زنی چکانند خون باز آرد کند اگر کند و زهره بزکوی
 را بجوشانند و بر قصب مانند سستی قصب را ببرد **صفت هفتم**
 سر را بنشانند و سرفه را ببرد و ترله و زکام را ببرد کند چون بسیار خوردند آفت
 را ایند و چشم تارکی کند اما معده را قوی کرد اگر برگ ادراد در شراب خورند
 بخورند مستی باز آرد اگر آب برک ادراد این چکانند در و سر را ببرد سداب
 اگر کسی را مار گزیده باشد برگ سداب و برگ انجیر و خرفه و جوز کهنه در یکی
 بگویند و بخورد او دهنده زهر با و کارد کند اگر زنی را حیض بسته باشد سداب
 بخورد بکشد و باید که با یکدم روغن بخورد اگر مویر میاه با آب سداب بگویند
 و در دندان گیرند در دهنش اند اگر کسی را خوزه در اندام افتد نیمه آب سداب
 کند و برادهند خوزه را بکشد **صفت** سداب سده جگر را سود آرد و علی که
 در جگر خیزد و موه کند چون بنان و سرکه خورد زردی صورت را ببرد اگر با کاه خورند

اب دمان را باز دارد اگر تخم کاسنی بکوبند و با کلاب بر پیشانی صلابه
کنند در و سر را بر دو خواب خوش آرد **وصفت کف** دیگر که در وقت
تابستان خورده باشد اگر گرم او را ببرد هلاک شود خوردن او بهنم را بر دهن
قوی کند و بوی دهن را خوش کند اگر تخم او را با انکور شیرین بخورند راقوت شود
اگر تخم او را بجوشانند و بشن آغوش شکم و قولنج را بکشد **وصفت مرغ**
اگر تخم مرغ را بخورند جراح راقوت میبرد **وصفت کشیز** اگر کشیز را در زیر زبانی
کسی نهند و بر خواب بیدار شود چون اندک خورند خون را جاف کند و چون
بسیار خورند خور را باز زد و شہوت را نقصان کند اگر یک شعل کشیز خشک
یک شعل شکریه بخورد که و بهند که در جانی خواب نشاند منفعت کند
و هر کراتی آید بکدر کشیز خشک و بکدر کل از بوی بکوبند و آب بخورند قوی را
باز دارد و آب از زیر است از غایت سردی و بخارهای گرم از سر و متورم
باز دارد و بوی دمان را خوش کند **وصفت تاخو** تاخو را در زیر زبانی چون ماسک
کوفته خورند معده را قوی کند و طعم را بهضم کند و باد را بکشد از دگر گرم
بکشد و بهنم را ببرد و بوی دهن را خوش کند و آب رفتن را باز دارد و

کرده را قوی کند در یک است نه پاک در و معده و باد مخالف را بنشاند و خوردن
وصفت سپندان یعنی فوند هر که بخورد صفا بکشد بیدار را بکرم کرد و اگر در وقت
خواب ببرد بکشد **وصفت ثوب** اگر یک ثوب را در طاق کند یکسان همه در یکجا
که آید اگر در خانه بکشد همه یکسان بکشد **وصفت ف** معده را قوت دهد
و شکم را ببرد و طعم را بکشد از دهن و شہوت را قوت دهد و در ششانی
میفراید اگر قوی تازه را بخورند گرم شکم را بکشد اگر در میان جاده نهند و بوی خور
کنند **وصفت سبج** در و سر و تشنگی را بنشاند و طبع را نرم کند اگر آب او برضادند
صغرا دهند و بکشد اگر چشم سرخ شده باشد و مردم کند ثقیل یا بهشت **وصفت سبج**
وصفت سبج که است یکی و شتی باشد و یکی در زیر سر بکشد چها را باشد و یکی در زیر
باشد و آن سرخ باشد و از زیر است و ساروج که از زیر بکشد باشد چون بخورند تن را قوی
کند اند و باد را بکشد از دلی گرم شکم افتد و بیابانی که در کوه باشد هر که بخورد هرگز
در او افزون نشود اگر ساروج سرخ باز در بر قوی باشد با هر که بیست کند حتی پیدا
نشد **وصفت سبج** در و سر را منفعت کند و بن دندان را سخت کند و بوی دهن را خوش کند
چون بجا دهند و بکشد گرم کند اگر با نان خورند معده را قوی کند و

۱۴۹
شهر بار طران طارین طاقان فرامان قولا به فرمیش قزوين قنوقه
کنکاد کمره قم کاشان کورکوه صدر که غدکین لومای سپهر جهان
نور و جهان عروه مرقومان مدبب شیر ميبه نهادند مایین مایر و ماین
لرستان الوار بختیاری ولایت شکلدیره بهادرین همدان که همدان نام
بن نوح بنده **آذربایجان** طولاه قو و پنج فرسخ و عرش بنی و پنج فرسخ
طولاه عشا و دیت دیت پنج فرسخ و چهل و پنج شهر و ولایت عرش قله بخدا
اروپه اردوباد اوجان ارسبار اوج کلک آذربایجان انجلی
بلده نیکدور تنگ بلاد خلخال بربر نرگود کوز خوی دوسار رشور
ساروقانیه سلس طوج طوجی طنگ قنوقه و دول قراچه داغ
کرک کهران قنوقه کورچین قنوقه توپراق قراحصار کورهایین
خهضه مرند نوند بختیاری مدینه شیر مرافه ولایت صدپاره ده
ولایت جوس اردوار ولایت اورامی کردستان قنوقه میان کوه ولایت
شکین و سراب و اردوس گرم رنو ولایت اگرادیانه اران شتند و یک قنوقه
بیتقان بروم نفیس شبران توانوس کوری کوسکو قراچ کچ

بلاد الپهلوه از حد آذربایجان تا آفرین فارس بهستان الی حوالی مازندران
جوجان در الملک از حد ابابست دوران ولایت قرا و قصبه است
بنای یزدین بهستان که از جانب عبد الملک بن مردان حاکم آن ولایات بود
چورس درین ملک چهار شهر و ولایت عرش قله و پنج روستا و در آن
کوبند و در الملک بردان است ارسنه قنوقه است باکوبه بازید نور
اچ قنوقه اولکای سرور مخبر قارص **خراسان** مفاد شهر و ولایت
و یکصد و یازده قنوقه بشمار آورده اند این است اسوار اسفرائین ابورد
ارغند ترشیر اسداباد اندخود باغوز باغباد بنور بامیان توک
بخ باغیس نرفر تون ترب جدید به جنبه جوجانیه جوجین جام
چیبیکو مینه جاجوم جهان ارغان حصار دمان خنک رو خلان
خرو و جود خاوران خوشان درون زادگان رنخه ساهه شیخ
بیران شخان خنیز خوارزم خواف لواره و محلات درج بابا
بزرور خرس طوس طبرس کیلک طبرسینا طرش طاقان و
عندیان غرجهان غار فراه قنوقه آرس قنوقه شخان قنوقه

قریه رزان قلعو ماران قلعو اخینارالدین قونج چار اسکله مشهور به امان کو
 و قلعو بالا دستچردان زره باغرز کذاب کوسویه فرنیان مهند
 قلعستان مشهور مقدس مردنه جهان ^{طهرت و پاکیزگی} نیت بود که با طهرت
هرات از پناه زریان و کشتاب و مهر آب و بهمن و اسکندر است
خوزستان دوازده شهر و یک قلعو در دهنیت لهوار حویزه خفه بندو
 مسفران خلفا باد در قول دورق راه مهر ^{برکت} سوسن عسکر کرم
 قریه کمال آباد قلعو مشکوک **سینان** که از بنای کهن است و پیران
 مشتمل است بر پانزده شهر و ولایت شش قلعو در سه جزیره سینان ادق
 پنج شهر کهنه قریه علی محکم قلعو فتح قلعو باغردن قلعو چهار دانه
 جزیره پشت زرد جزیره سینان جزیره میان بحیره زره خیزد زار
 که از اعراس گویند بست فراه زریان دور قندار قلات کرشک
 کر سیرات کنار آب میرند قلعو بند بمبور **شیروان** هفده شهر و ولایت
 دشت قلعو شیروان باب اباب باکویه ملکی شمانی قلعو بشک
 کلستان شش شهر و قلعو در آباد کشتی محمود آباد شریان
 کوکنه

کوکنه شش سالیان کلد سکس بانو ارس قلعو سرخاب بیقر
 و هب زره کران و تبریزان **طبرستان** پست و چهار شهر و چهار قلعو
 مشتمل بر دو ولایت مازندران و ستمدار مازندران در اسرور مازندران نیز
 شهر و ولایت هفت قلعو اشرف فرخ آباد اصل ساری کلبه
 فرور کوه بارفروش و به مشهور پیلر و عیاد آباد میان رود و
 قراطلو خان مانه سر قوچی قلعو کلین ارواره کله اولاد سولو
 جبال مازندران قلعو بنام **هرات** ولایت ستمدار پنج شهر و ولایت هفت
 قلعو لاریجان کجور قلعو کلندران قلعو لواسان قلعو نور قلعو کاشی قلعو
 سرسی قلعو در کوه قلعو لام هزار جریب هزار سب **چلاو** و
دیو و تخت طبرستان و مامند و انشان سمندان بسطام خیر آباد
 رویان **لوکستان** ولایتی است در نهایت معموری و مکت حدوش بازند
 و کیلان و دیلمی خیزد و کوهستان ری قلعو در **حارس** رفت
 ولایت یکصد و پنجاه فرسخ طولاعرض و هزار فرسخ و پانصد فرسخ است و پست
 شهر و ولایت و هشت قلعو در دیو و جوب **صطبلان** قریه کارد
 کوکنه

